

چرخه

فصلنامه‌ی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی
سال سوم، شماره‌ی دهم، تابستان ۱۳۸۵

نهادهای خردگستری
ارزیابی عملکرد اقتصاد ایران در سال ۱۳۸۴
تأملی در فلسفه‌ی زندگی و رمان بیگانه اثر آلبر کامو
سازمان تجارت جهانی و مسأله‌ی الحاق ایران
نقش یارانه‌ها در آموزش عالی
این بیت از فردوسی نیست
کهن‌ترین نسخه‌ی مثنوی
گزینش کارگزاران از نگاه سعدی

بفشر سرمایه
اجتماعی
در توسعه
اقتصادی



فصلنامه‌های حسنات



دریچه

فصلنامه‌ی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

سال سوم - شماره‌ی دهم - تابستان ۱۳۸۵

اصفهان، خیابان ۲۲ بهمن، مجموعه‌ی اداری امیرکبیر، ورودی دوم،

جنب بانک ملی، ساختمان تعاونی اعتبار حسنات اصفهان

تلفن: ۲۶۶۲۲۳۳ (خط ۱۱) نمابر: ۲۶۶۷۲۲۷

www.hasanat.ir

E-mail: info@hasanat.ir

مدیرمسئول: حسین ملایی

شورای نویسندگان: دکتر نعمت الله اکبری، دکتر سید ابراهیم جعفری

دکتر محسن دوازده امامی، دکتر محسن رنانی، مجید زهتاب

دکتر عبدالحسین ساسان، دکتر مصطفی عمادزاده، دکتر وحید قاسمی

دکتر اصغر محمودآبادی، دکتر محمد رضا نصر

مدیریت اجرا: مؤسسه‌ی فرهنگی هنری سپاهان سینا

مدیر داخلی: الهام محسنی

آماده‌سازی: انتشارات نقش‌مانا

ویرایش: حشمت‌الله انتخابی

نسخه‌پردازی و نمونه‌خوانی: بهجت قریشی‌نژاد

حروف‌نگاری: مرضیه کوچک‌زاد، آرزو کیوان

طراحی جلد و صفحه‌آرایی: گروه هنری مسک

طراحی نامواره: علی سجادیه

عکس: پویا انتخابی

لیتوگرافی: آرمان

چاپ جلد: ملت / چاپ متن: فردا

صحافی: سپاهان

خوشنویسی داخل جلد: استاد غلامرضا وکیلی

مقالات ارسالی به فصلنامه بازگردانده نمی‌شود.

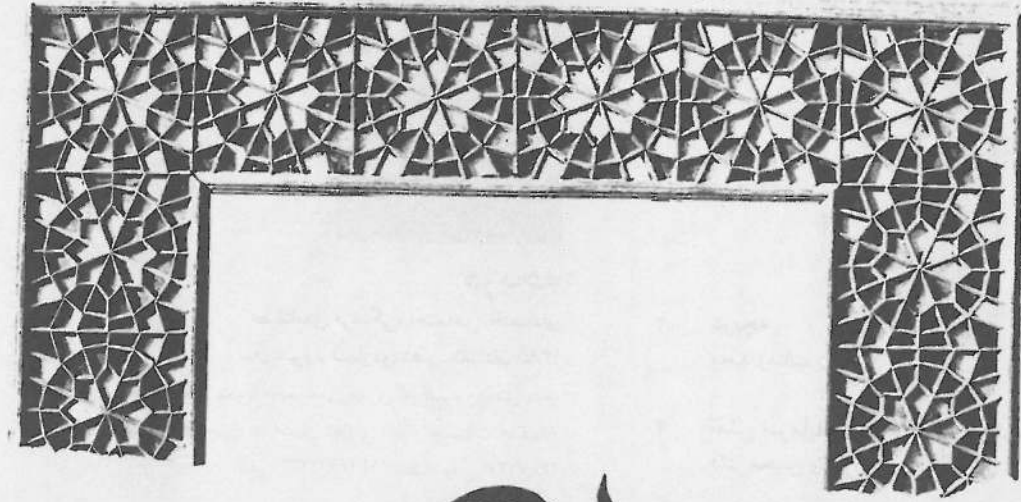
فصلنامه در ویرایش مطالب آزاد است.

نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

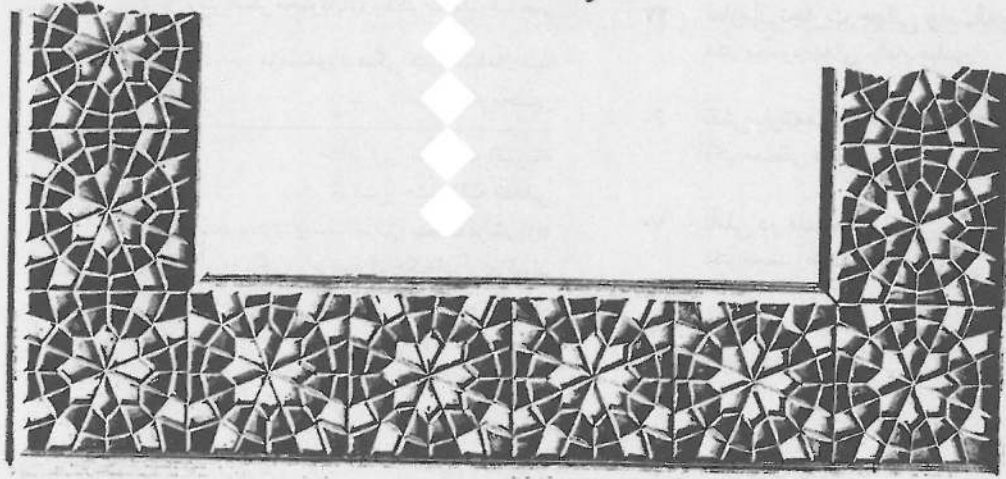
آرای نویسندگان لزوماً دیدگاه فصلنامه نیست.

بهاه: ۸۰۰ تومان

| | |
|----|---|
| ۲ | دریچه مجید زهتاب |
| ۴ | نقش سرمایه‌های اجتماعی در توسعه‌ی اقتصادی دکتر محسن رنانی |
| ۲۴ | نهادهای خردگستری دکتر عبدالحسین ساسان |
| ۳۳ | ارزیابی عملکرد اقتصاد ایران در سال ۱۳۸۴ علی مزروعی |
| ۴۷ | سازمان تجارت جهانی و مسأله‌ی الحاق ایران دکتر محمود جلالی - الهام عباسی |
| ۶۰ | نقش یاران‌ها در آموزش عالی دکتر مصطفی عمادزاده |
| ۷۰ | تأملی در فلسفه‌ی زندگی و رمان بیگانه اثر آلبر کامو دکتر محمد رضا نصر اصفهانی |
| ۸۴ | جرعه‌ها استاد عباس غازی |
| ۸۶ | کهن‌ترین نسخه‌ی مثنوی دکتر مهدی نوریان |
| ۹۰ | غزل اصفهان |
| ۹۲ | این بیت از فردوسی نیست سجاد آیدانلو |
| ۹۹ | گزینش کارگزاران از نگاه سعدی مجید زهتاب |



حجرتی



اولاً که:

مشکلات عظیم و چالش‌های سنگینی پیش رو است؛ در این دنیای رو به توسعه و مدرن، به‌ویژه اگر در گذشته ملتی کهن، با تمدنی درخشان بوده باشی و امروز از میراث با عظمت آن فقط نامش برای تو مانده باشد و کسوتش و انتظاراتش. و تو هر تدبیر که می‌اندیشی تا بر مشکلات غلبه کنی، نمی‌شود که نمی‌شود. درجا می‌زنی و هر روز در باتلاق چالش‌های رنگارنگ و متنوع که قارچ‌گونه و با سرعت زیاد رشد می‌کنند بیشتر فرو می‌روی. حوزه‌ی اقتصاد، فرهنگ، دین، سیاست و... همه مشکلات خاص خود را دارند و راهکارهای مناسب خود را می‌طلبند.

می‌خواهم بگویم اگر روزی حضرت حافظ می‌فرمود: «غم کهن به می‌سالخورده دفع کنید»، این یگانه راهکار برای دفع غم بود. با تدابیر سالخورده و کهن و ابزارهای فرسوده و دستهای رو شده نمی‌توان به جنگ مشکلات امروزین رفت. برای رفع مشکلات موجود راهکارهایی از جنس امروز لازم است و برای یافتن این راهکارها - که چندان هم از پیش چشممان دور نیستند - نگاههای نو و کاوشگری‌های تازه نیاز است. دریچه‌ای تازه باید گشود به اقتصاد، به توسعه، به فرهنگ، به اجتماع و ... و از منظری دیگر باید به چالش‌ها نگریم و از منظری دیگر راهکارها را باید جست و «... چشمها را باید شست» و «جور دیگر باید دید».

ثانیاً که:

کانون حسنات که از دیرباز به‌عنوان پدر معنوی قرض‌الحسنه‌های اصفهان و حامی قدرتمند آنان به حساب بوده است، فعالیتهای چشمگیری هم در حوزه فرهنگ دارد که نماد آموزشی آن بنیاد امام صادق (ع) است. با آن مدارس معروف و پر طرفدارش و نماد مطبوعاتی و ابزار ایجاد ارتباط آن با اهالی فرهنگ و اصحاب قلم همین فصلنامه است که اکنون در دست شماست.

بارها شنیده شد که نام حسنات بر پیشانی فصلنامه به دلیل سالهای متمادی فعالیت کانون در زمینه مسائل مالی، معمولاً یادآور این بخش از فعالیتهای کانون است تا آنجا که گاه گمان می‌رود این فصلنامه که فارغ از همه‌ی تلاشها و گرایشها به یک خدمت ناب فرهنگی می‌اندیشد، تابلوی تبلیغاتی کانون حسنات است و البته که چنین نیست و...

ثالثاً که:

دریچه همان «جور دیگر» حسنات است. گشوده بر فرهنگ، اجتماع و اقتصاد. دریچه‌ای نو به روشنائی، به امید و به آکسیژن.

از امروز از این دریچه به حسنات می‌پردازیم و بی‌شکيب چشم به راه راهنماییهای شما هستیم.

مجید زهتاب

نقش سرمایه اجتماعی در توسعه اقتصادی

دکتر محسن رنالی - عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

چکیده

این مقاله* نخست با ذکر چند مثال، مفهوم ساده‌ای از سرمایه اجتماعی را معرفی می‌کند. آنگاه سرمایه اجتماعی را به عنوان قاعده‌ی بازی اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهد و سپس به مقایسه‌ی نقش سرمایه‌های اقتصادی، انسانی و اجتماعی در تسهیل فرایند مبادله در فعالیت‌های اقتصادی می‌پردازد. از این دید، سرمایه اجتماعی پایه‌ای‌ترین سرمایه برای شکل‌گیری یک اقتصاد پویاست. در واقع بدون وجود سطح قابل قبولی از سرمایه اجتماعی، فعالیت‌های اقتصادی نیز به سوی انجماد حرکت می‌کنند. تغییر ماهیت مدیران اقتصادی در ایران از گونه‌ی مدیران خالق فرصت به سوی مدیران کاشف فرصت، یکی از عوارض کاهش سرمایه اجتماعی در ایران است. مقاله در بخش پایانی، به ارائه‌ی تعدادی از شاخص‌های مربوط به سرمایه اجتماعی می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که نه تنها در وضعیت کنونی، سطح سرمایه اجتماعی در ایران در حد نگران‌کننده‌ای پایین است، بلکه در دو دهه‌ی اخیر نیز یک روند نزولی در سطح سرمایه اجتماعی در ایران مشاهده می‌شود. نویسنده معتقد است که بدون بازسازی سرمایه اجتماعی، هیچ آمیدی به شکل‌گیری فرایندهای اصلاح و توسعه در ایران نمی‌رود. در پایان به این نکته اشاره می‌شود که همان‌گونه که تخریب سرمایه اجتماعی در ایران از سوی حکومت آغاز شد، بازسازی آن نیز باید از سوی حکومت آغاز شود. پیشنهاد آخر این است که حکومت از طریق اعلام «عفو عمومی» به گونه‌ی عملی نشان دهد که به مردم کشور اعتماد دارد و آماده است تا مشارکت همه آنان را در فرایند توسعه ملی بپذیرد.

مقدمه

سرمایه‌ی اجتماعی مفهومی بین رشته‌ای است که در جامعه‌شناسی، اقتصاد، روان‌شناسی و سایر حوزه‌های اجتماعی کاربرد دارد. البته خاستگاه این مفهوم، جامعه‌شناسی است. گرچه در جامعه‌شناسی دیرزمانی است که به کار می‌رود (نخستین بار توسط لیدا جی. هانیفان در سال ۱۹۱۶ به کار رفت)، اما نزدیک به ۲۰ سال است که به حوزه‌ی علم اقتصاد نیز وارد شده است. اکنون مطالعات مربوط به سرمایه‌ی اجتماعی و رابطه‌ی آن با توسعه‌ی اقتصادی یکی از موضوعات جدی در اقتصاد قلمداد می‌شود. در ایران نیز شواهد حاکی از آن است که سرمایه‌ی اجتماعی یکی از حوزه‌هایی است که در دو دهه‌ی اخیر تحولات فراوانی در آن رخ داده و نیازمند بررسی و برنامه‌ریزی جدی است.

بحث درباره‌ی سرمایه‌ی اجتماعی را با تعدادی پرسش آغاز می‌کنیم. شاید در شرایط امروز ایران پرسشهایی نظیر سؤالات زیر در اندیشه‌ی بسیاری از مردم ایران - چه اندیشمند و چه غیر آن - جوانه می‌زند:

۱. چرا ایران بالاترین میزان مرگ و میر ناشی از تصادفات رانندگی را در میان کشورهای جهان دارد؟

۲. چرا میزان خودکشی در ایران جزء بالاترین‌ها در سطح جهان است؟

۳. چرا متوسط زندانیان کشور در ۲۳ سال گذشته (از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۸۱) از ۱۳۸ زندانی در هر یک میلیون نفر جمعیت به حدود ۲۶۰۰ زندانی در یک میلیون نفر جمعیت رسیده است، یعنی حدود ۱۹ برابر، در حالی که جمعیت در همین دوره تنها حدود دو برابر شده است؟

۴. چرا در حالی که متوسط عمر جاده‌ها در دنیا ۲۵ سال است، این زمان در ایران، فقط حدود ۵ سال است؟

۵. چرا با این همه سرمایه‌گذاری که در اقتصاد ما انجام می‌شود، متناسب با آن تولید و اشتغال ایجاد نمی‌گیرد؟

۶. چرا ما در وسط خیابان‌های خود یا دور چمن‌ها در فضاهای سبز نرده می‌کشیم؟

۷. اصولاً چرا در ایران این همه نرده‌ی فلزی کاشته شده است (چه در حوزه‌های خصوصی نظیر دیوار خانه‌ها و چه در حوزه‌های عمومی نظیر پارک‌ها)؟

و صدها سؤال دیگری از این دست که حاکی از وضعیتی نابهنجار یا متفاوت یا غیرمعمول در ایران است.

همه‌ی این پرسش‌ها در حالی رخ می‌نماید که در ۲۷ سال پس از انقلاب (۱۳۵۸ تا ۱۳۸۳)، ما به اندازه‌ی کل تاریخ کشف نفت در ایران (یعنی از زمان کشف نفت در زمان قاجار تا پایان سلسله‌ی پهلوی) نفت فروخته‌ایم (حدود ۳۰ میلیارد بشکه). در واقع پرسش این است که چرا با وجود اینکه این همه منابع مادی به اقتصاد ایران تزریق شده است (به صورت سرمایه‌گذاری اقتصادی، ورود فناوریهای جدید، گسترش آموزش، توسعه‌ی زیرساخت‌ها و نظایر آنها)، هنوز نه تنها ما توسعه نیافته‌ایم، بلکه از نظر برخی شاخص‌های جدید توسعه، پس رفت نیز داشته‌ایم؟ از نگاه این مقاله، پاسخ همه‌ی این پرسش‌ها به یک نکته باز می‌گردد و آن این است که در این دوره، سرمایه‌ی اجتماعی در ایران کاهش پیدا کرده است و به نظر می‌رسد کاهش سرمایه‌ی اجتماعی عامل مشترک همه‌ی این کاستی‌ها و ناراستی‌ها بوده است.

برای ورود به موضوع و روشن ساختن ابعاد تأثیرگذاری سرمایه‌ی اجتماعی به یک تجربه‌ی تاریخی اشاره می‌کنیم. دولت ایتالیا در سال ۱۹۷۰ کل کشور را به ۲۰ منطقه یا ایالت تقسیم کرد. در واقع یک تقسیم قدرت سیاسی و اقتصادی، یا به بیان دیگر تمرکززدایی انجام شد و دولت مرکزی قدرتش را به دولت‌های ایالتی داد. بنابراین دولت‌های نسبتاً خودمختار منطقه‌ای تشکیل شد که همه تحت یک حکومت واحد بودند، ولی هر ایالت از قدرت کافی برای مدیریت و ساماندهی اقتصادی و اجتماعی خود برخوردار بود. قدرتی که به این ایالات تفویض شده بود، یعنی اختیارات آنها، تقریباً برابر بود. ساختار حکومتی ایالت‌ها هم شبیه یکدیگر بود. یعنی در همه‌ی ایالت‌ها یک ساختار قدرت سیاسی و یک نوع نظام دیوانسالاری (بوروکراسی) برقرار شد. پس از ۳۰ سال تجربه‌ی خودمختاری در ایالات، معلوم شد که در این ۲۰ منطقه‌ی ایتالیا تفاوت بسیار فاحشی در توسعه به وجود آمده است. یعنی برخی از ایالت‌ها آنقدر پیشرفت کرده‌اند که کاملاً به کشورهای توسعه‌یافته می‌مانند و برخی مناطق آنقدر عقب مانده‌اند که بیشتر شبیه کشورهای در حال توسعه هستند. این سؤال پیش آمد که اشکال کار کجا بوده است. یک کشور واحد بوده و یک ساختار سیاسی-اقتصادی واحد در هر ایالت اجرا شده است، چرا در

تغییر ماهیت
مدیران اقتصادی
در ایران از
گونه‌ی مدیران
خالق فرصت
به سوی مدیران
کاشف فرصت،
یکی از عوارض
کاهش سرمایه‌ی
اجتماعی در ایران
است.

فعالاً در این کشور کسی زندگی نمی‌کند، این سرمایه‌ها بدون استفاده و راکد هستند، بنابراین هیچ بازدهی اقتصادی برای این منابع معدنی، تجهیزات و کارخانه‌ها متصور نیست. پس می‌توان نتیجه گرفت که صرف وجود سرمایه‌های مادی و اقتصادی - چه به صورت پول نقد باشد، یا به صورت مواد اولیه در انبار و یا به صورت تجهیزات و ماشین‌آلات نمی‌تواند ارزش افزوده تولید کند.

برای آنکه این سرمایه‌های اقتصادی و مادی، بازدهی ایجاد کنند نیاز به «سرمایه‌ی انسانی» داریم. یعنی نیازمند آن هستیم که نیروی کار ساده یا ورزیده، مهندسان تحصیل‌کرده و مدیران مجرب، در یک سازماندهی جمعی، این سرمایه‌ها و ماشین‌آلات را برای تولید محصولات به کار گیرند. بنابراین بدون سرمایه‌ی انسانی، سرمایه‌ی اقتصادی به‌تنهایی قادر به تولید و ایجاد ارزش افزوده نیست. اکنون فرض می‌کنیم صدها مهندس، کارگر، سرمایه‌دار و مدیر از کشورهای دیگر - به دلایلی - اخراج یا آواره شوند و به کشور مفروض گسیل داده شوند. این افراد در مکانهای مختلف، مثلاً در کارخانه‌ها و اطراف تجهیزات و ماشین‌آلات و معادن پناه می‌گیرند و حتی دور هم جمع می‌شوند و یا ممکن است با هم گفت‌وگو کنند، اما هر یک در تلاش است تا به صورت انفرادی زندگی خود را سامان دهد و از تجهیزات و امکانات موجود برای خود سرپناه، وسیله‌ی دفاعی یا غذایی دست و پا کند، به عبارتی گلیم خود را از آب بکشد. در این صورت ممکن است بسیاری از مکانها و تأسیسات تولیدی موجود تخریب هم بشود.

بنابراین روشن است که علاوه بر تجهیزات و امکانات اقتصادی، حتی اگر نیروی انسانی نیز وجود داشته باشد، همچنان هیچ تضمینی نیست که از این دو دسته عوامل (سرمایه‌ی اقتصادی و نیروی انسانی)، تولید یا ارزش افزوده‌ای به وجود آید. صرف وجود این عوامل موجب تولید و ایجاد ارزش افزوده نمی‌شود. وجود این مجموعه عوامل وقتی به تولید می‌انجامد که نیروی انسانی موجود سازماندهی شود، افراد با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، همکاری کنند، به یکدیگر اعتماد کنند، برنامه‌ریزی کنند، سلسله‌مراتب ایجاد کنند، تقسیم کار کنند، قواعد همکاری، مشارکت و روشهای نظارت بر آن قواعد را ایجاد کنند و بنابراین بتوانند هدف‌گذاری کنند، تصمیم بگیرند و آن سرمایه‌های

برخی ایالت‌ها حاصل کار، رشد و توسعه‌ی اقتصادی بوده است و در برخی ایالت‌ها چنین نبوده است. در آغاز بسیاری از متغیرها و عوامل اقتصادی مانند جمعیت، کوهستانی بودن، فراوانی آب، سرمایه‌گذاری و نظایر اینها مطالعه شد، اما پاسخ درخور یافت نشد. در نهایت مطالعات نشان داد که تفاوت اصلی در تفاوت سطح سرمایه‌ی اجتماعی در این ایالات بوده است. در واقع تفاوت سطح سرمایه‌ی اجتماعی انباشته شده در این ایالات، عامل اصلی تفاوت در درجه‌ی توسعه‌یافتگی این ایالات بوده است (برای بررسی تفصیلی تجربه‌ی ایتالیا بنگرید به: Putnam, 1993). همزمان نیز مطالعات و شواهد بسیار زیاد دیگری در سایر کشورها نشان داد که تفاوت سطح سرمایه‌ی اجتماعی منجر به تفاوت جدی در سطح توسعه‌یافتگی کشورها شده است. از آن پس بود که موضوع سرمایه‌ی اجتماعی و نحوه‌ی اثرگذاری آن بر فرایند توسعه، به‌طور جدی در دستور کار مطالعاتی اقتصاددانان قرار گرفت. در ایران، متأسفانه زمان زیادی نیست که این مسأله مورد توجه قرار گرفته است. البته در دو سال اخیر هم در علوم اجتماعی و هم در اقتصاد در سطح دانشجویان تحصیلات تکمیلی موضوع سرمایه‌ی اجتماعی بسیار مورد توجه قرار گرفته و پایان‌نامه‌های خوبی درباره‌ی سرمایه‌ی اجتماعی در ایران در حال نگارش است یا دفاع شده است که امیدواریم ادامه یابد. اکنون پرسش این است که سرمایه‌ی اجتماعی چیست و عوامل سقوط آن کدام است؟

مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی

برای پاسخ به پرسش بالا و ارائه‌ی مفهوم اولیه‌ای از سرمایه‌ی اجتماعی از یک تمثیل ساده استفاده می‌کنیم. یک محدوده‌ی جغرافیایی (مثلاً یک کشور کوچک) را در نظر بگیریم که هیچ کس در آن زندگی نمی‌کند. گیریم این کشور نه تنها یکی از غنی‌ترین مکانها از نظر منابع زیرزمینی و معدنی است، بلکه در یک چشم به هم زدن (مثلاً با یک معجزه) انبوهی از کارخانه‌ها، ماشین‌آلات و تأسیسات زیربنایی به صورت موهبت اولیه نیز در آن احداث شده است (به‌سادگی می‌توان فرض کرد که ماشین‌آلات و کارخانه‌ها نیز مانند معادن به صورت نعمت‌های طبیعی قابل دستیابی هستند). اکنون ما با کشوری که از نظر سرمایه‌های مادی و اقتصادی غنی است روبه‌رو هستیم. اما از آنجا که

همان‌گونه که
تخریب سرمایه‌ی
اجتماعی در ایران
از سوی حکومت
آغاز شد، بازسازی
آن نیز باید از
سوی حکومت
آغاز شود.



اقتصادی را برای تحقق اهدافشان به کار گیرند. اکنون این نیروی انسانی سازماندهی شده که با تعامل جمعی، همکاری و مشارکت موجب تولید و ایجاد ارزش افزوده می شود را «سرمایه‌ی انسانی» می نامیم. به همین ترتیب، آن روحیه‌ها، خلق وخواها، ارزشهای اخلاقی، عادات رفتاری، سنت‌ها، هنجارها، روشها و نهادهایی که منجر به پذیرش سلسله‌مراتب، تمکین از قواعد اجتماعی، همکاری، اعتماد و مشارکت افراد می شود (که همگی اینها شرایط و امکان پیش‌بینی و برنامه‌ریزی را برای اعضای جامعه فراهم می‌آورند) را «سرمایه‌ی اجتماعی» می نامیم.

بدین ترتیب در می‌یابیم که برای به کار افتادن سرمایه‌ی اقتصادی، نیاز به سرمایه‌ی انسانی داریم و برای اینکه نیروی انسانی به «سرمایه‌ی انسانی» تبدیل شود و بتواند سرمایه‌ی اقتصادی را به کار گیرد، باید یک بستر یا فضای اجتماعی وجود داشته باشد تا تعامل، همکاری و مشارکت اعتماد‌آمیز در بین نیروهای انسانی شکل بگیرد (تبدیل نیروی انسانی به سرمایه‌ی انسانی). این بستر و فضای اجتماعی را «سرمایه‌ی اجتماعی» می نامیم. پس به‌طور خلاصه سرمایه‌ی اجتماعی اجازه می‌دهد که سرمایه‌ی انسانی در یک تعامل سازنده، سرمایه‌ی اقتصادی را به کار گیرد و تولید کند و بنابراین ارزش افزوده به‌وجود بیاید.

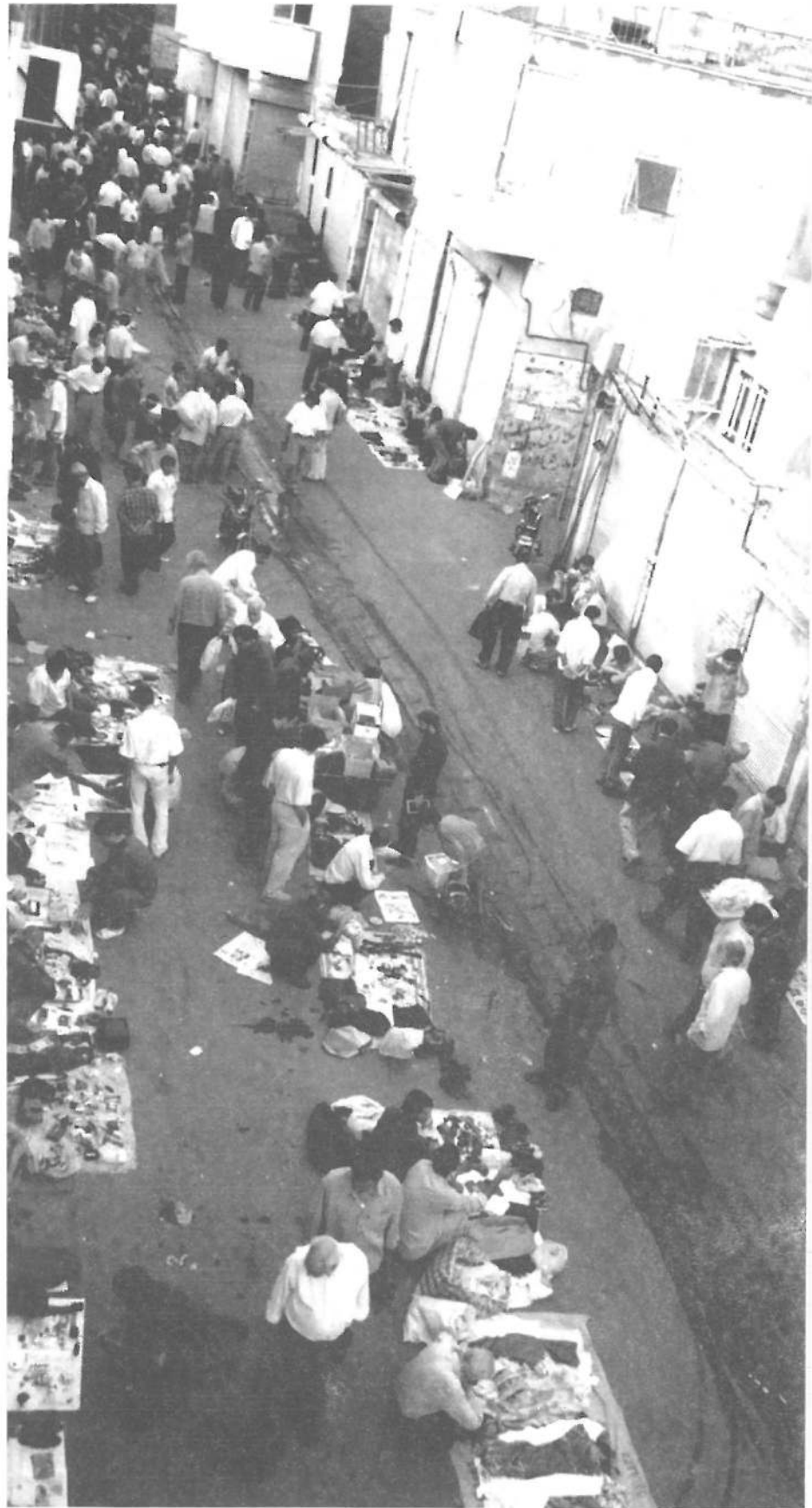
اگر بخواهیم یک تعریف نمادین کوتاه از سرمایه‌ی اجتماعی بدهیم شاید بتوان گفت «سرمایه‌ی اجتماعی عبارت است از مجموعه‌ی قوانین، هنجارها و ارزشهایی که در قلب‌ها و اندیشه‌ها نوشته شده است و بر رفتارهای اجتماعی آنان نظارت و حاکمیت دارد». به دیگر سخن، سرمایه‌ی اجتماعی وقتی شکل می‌گیرد که هنجارها و ارزشها در افراد به صورت عادات رفتاری درمی‌آیند. در واقع دو دسته قوانین بر رفتار اجتماعی افراد نظارت و حاکمیت دارند: دسته‌ی اول، قوانین بیرونی هستند که دولت آن‌را تنظیم و پلیس اجرا و نظارت می‌کند. دسته‌ی دوم قوانین درونی‌اند که عمدتاً ارزشهای اخلاقی و اجتماعی‌یی هستند که مورد پذیرش افراد قرار گرفته و به‌تدریج به صورت عادات رفتاری درآمده‌اند. البته نباید از یاد برد که قانون بیرونی هم، زمانی واقعاً کار می‌کند و مؤثر است که با ورود به قلب و اندیشه‌ی افراد، درونی شود و افراد آن قانون را عملاً بپذیرند. در غیر این صورت قوانین به پوسته‌ای بی‌روح و بی‌تأثیر تبدیل خواهند شد که اعمال آنها بسیار دشوار و پرهزینه است. اکنون می‌توان گفت، اینکه افراد بی‌جهت به یکدیگر سوءظن نداشته باشند و به یکدیگر اعتماد کنند، اینکه در روابط و مناسباتشان با یکدیگر سطح معینی از صداقت را رعایت کنند و دروغ نگویند، اینکه برای دیگران ارزش قایل باشند، اینکه به حقوق دیگران احترام

وقتی بخش
خصوصی نتواند
تصمیمات
اساسی و
بلندمدت برای
سرمایه‌گذاری و
تولید بگیرد، دولت
هم نه می‌تواند
رفتار بخش
خصوصی را به
درستی پیش‌بینی
کند و نه می‌تواند
از طریق
سیاست‌های
تشویقی، بخش
خصوصی و کل
اقتصاد را به
تحرك وا دارد.

بگذارند و ارزشهای اجتماعی دیگری مانند اینها، همه و همه قوانین درونی و قلبی هستند که بدون هزینه، در تمامی عرصه‌های اجتماعی بر رفتار ما نظارت می‌کنند. نکته‌ی مهم این است که همین قواعد ساده و روشن در عمل بخش بزرگی از هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی را کاهش می‌دهند. یک مثال ساده، اما مهم در این زمینه مسأله‌ی نرده‌هایی است که در مراکز عمومی نصب می‌شود. هرچه سرمایه‌ی اجتماعی بالاتر باشد، نیاز به نصب نرده، و به طور کلی نیاز به مهار و نظارت، کاهش می‌یابد و بنابراین در بسیاری از هزینه‌های عمومی صرفه‌جویی می‌شود.

نقش سرمایه‌ی اجتماعی در عملکرد اقتصادی

تا اینجا مفهوم اولیه‌ای از سرمایه‌ی اجتماعی ارائه شد. اکنون ببینیم سرمایه‌ی اجتماعی چگونه عمل می‌کند و چگونه بر عملکرد اقتصادی جامعه تأثیر می‌گذارد. به طور خلاصه اقتصاد عبارت است از مجموعه‌ای از چهارراه‌های منفعتی. در واقع همان‌گونه که وقتی ما در شهر حرکت می‌کنیم باید از مجموعه‌ای از چهارراه‌ها عبور کنیم و این عبورها می‌تواند قاعده‌مند و با کمترین صرف وقت باشد، در اقتصاد نیز تک‌تک افراد و واحدها در پی منافع خود می‌روند و طبیعی است که به علت محدودیت امکانات و منابع جامعه، منافع افراد با هم برخورد و تضاد پیدا می‌کند. بنابراین باید قواعد و روشهایی در جامعه استقرار یابد تا این برخورد منافع، به راحتی حل و فصل شود و همه‌ی کسانی که در یک چهارراه منفعتی قرار می‌گیرند در یک تعامل سازنده بتوانند منفعت معقولی ببرند و عبور کنند. بنابراین در مرحله‌ی اول اقتصاد عبارت است از مجموعه‌ی چهارراه‌های منفعتی که افراد حاضر در هر چهارراه باید تحت قواعد و قوانینی با یک تعامل سازنده از این چهارراه عبور کنند. اما عبور از هر چهارراه منفعتی زمانی رخ می‌دهد که بین افراد مبادله‌هایی انجام شود. فرض کنیم فردی (مالک) زمینی دارد که می‌تواند در آن کشاورزی کند و سالیانه منفعی کسب کند، اما این کار نیازمند سرمایه است که او ندارد. همسایه‌ی این فرد نیز سرمایه‌ای دارد (سرمایه‌دار) و می‌خواهد کارخانه‌ای راه‌اندازی کند، ولی زمین لازم برای احداث آن را ندارد. اکنون زمین مالک و پول سرمایه‌دار یک چهارراه منفعتی ایجاد می‌کنند که عبور از آن نیازمند همکاری هر دو طرف است. یا باید سرمایه‌دار به مالک وام دهد یا باید مالک، زمین خود را به سرمایه‌دار اجاره دهد. بنابراین عبور



شهروندش را مدیریت و نظارت کند. پس اگر دقت کنیم در هر اقتصاد، انبوهی از بسته‌های حقوق مالکیت در هر روز دادوستد می‌شود بدون آنکه اصولاً دولت از وجود آنها مطلع شود و حتی بسیاری از آن بسته‌های حقوقی دارای تعریف دقیق و قانونی نیز نیستند. بنابراین در عمل فقط بخش ناچیزی از بسته‌های حقوق مالکیت که در هر دوره در یک اقتصاد دادوستد می‌شود دارای تعریف و تضمین قانونی است.

از این چهارراه منفعتی نیازمند انجام مجموعه‌ای از توافق‌ها و مبادله‌ها بین طرفین است. اما مبادله چیست؟ هر مبادله عبارت است از دادوستد بسته‌هایی از حقوق مالکیت. مالک زمین یک بسته‌ی حقوق مالکیت در مورد زمین خود (شامل حق استفاده، حق سوءاستفاده و حق عدم استفاده از زمین و متعلقات آن) دارد. سرمایه‌دار نیز بسته‌ی حقوق مالکیتی در مورد پول‌هایش دارد. اکنون این دو نفر می‌توانند همه یا بخش‌هایی از این بسته‌ها را با هم مبادله کنند. اینکه این مبادله‌ها انجام شود یا نه بستگی به این دارد که آیا راهی وجود دارد که هر دو طرف یک مبادله از مبادله منتفع شوند. در واقع هیچ مبادله‌ای رخ نمی‌دهد مگر آنکه هر دو طرف از آن منتفع شوند. بنابراین در مثال مورد نظر یا باید مالک زمین برای گرفتن وام از سرمایه‌دار، بهره‌ای به او بپردازد که بیش از منافع خالص حاصل از به کارگیری آن سرمایه در احداث کارخانه باشد، و یا سرمایه‌دار برای اجاره کردن زمین از مالک، اجاره‌ای به او بپردازد که بیش از منافع خالص حاصل از کشاورزی توسط خود کشاورز باشد.

پس اقتصاد، مجموعه‌ای از چهارراه‌های منفعتی است که در هر چهارراه منفعتی مجموعه‌ای از مبادله‌ها صورت می‌گیرد و در هر مبادله مجموعه‌ای از بسته‌های حقوق مالکیتی داد و ستد می‌شود. و برای آنکه این مبادله‌ها به راحتی و با کمترین هزینه انجام بگیرند باید حقوق مالکیت این بسته‌های مالکیتی به خوبی حفاظت شده باشد (حفاظت شامل تعریف و تضمین حقوق است. تعریف یعنی، حقوق در اسناد قانونی ثبت و مشخص شده باشد و تضمین یعنی، اعمال حقوق از حمایت قانونی برخوردار باشد).

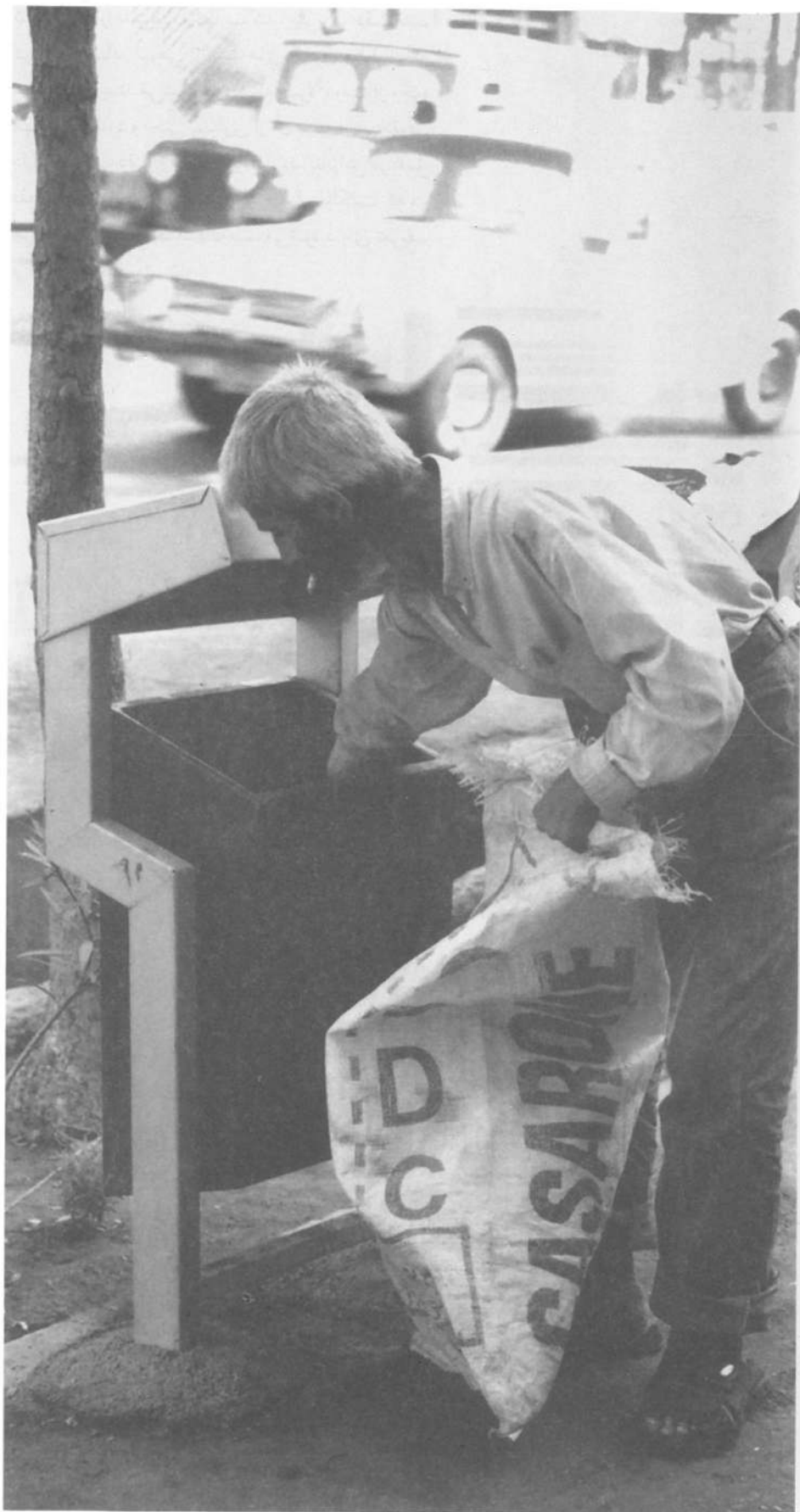
اکنون در گردش کار یک اقتصاد، در هر دوره باید تعداد بی‌شماری از بسته‌های حقوق مالکیتی دادوستد شود. اما این سؤال پیش می‌آید که این همه بسته‌های حقوق مالکیت را چه کسی باید تعریف و تضمین کند؟ قاعدتاً پاسخ این است که وظیفه‌ی تعریف و تضمین این بسته‌های حقوق مالکیتی بر عهده‌ی دولت است. بنابراین هر اقتصاد در هر دوره به تعداد بی‌شماری قانون کلی و موردی نیاز دارد که تمام این انواع حقوق مالکیت را نوشته، تعریف و ثبت کند و از طریق یک دستگاه حقوقی و پلیسی عریض و طویل آنها را تضمین کند. اما هیچ دولتی در عمل توان و امکان تعریف و تضمین این انبوه بسته‌های حقوق مالکیت را ندارد. کدام دولت با کدام دیوانسالاری می‌تواند مبادله‌های روزمره‌ی میلیون‌ها



1484410138
91260148441013

این نکته را می‌توان با مثال ساده‌ای به صورت روشن‌تر بیان کرد. کارفرمایی را در نظر بگیریم که می‌خواهد یک کارگر روزمزد را فقط برای یک روز، به‌منظور تخلیه‌ی انبار کارخانه‌اش، به کار گیرد. معمولاً در چنین مواردی قرارداد مکتوب یا تشریفات رسمی وجود ندارد. یک توافق شفاهی اولیه در مورد تعداد ساعات کار و مبلغ دستمزد بین طرفین برقرار و همکاری شروع می‌شود، اما در عمل هر یک از طرفین تعداد زیادی انتظار نانوشته و ناگفته از دیگری دارد که شروط ضمنی قرارداد تلقی می‌شود و انتظار دارد که طرف مقابل به آن پایبند باشد. مثلاً کارگر قرارداد دارد. و با این فرض همکاری را پذیرفته است. که موادی که قرار است از انبار تخلیه کند برای سلامت او مضر نباشد. یا انتظار دارد وزن کیسه‌های مواد به حدی سنگین نباشد که به ستون فقرات او آسیب برساند. و یا انتظار دارد موادی که حمل می‌کند به‌حدی آلوده کننده نباشد که در پایان کار مجبور شود لباسهایش را دور بریزد و دهها انتظار ناگفته‌ی دیگر که از نظر کارگر، جزئی از قرارداد هستند.

از سوی دیگر کارفرما نیز انتظاراتی دارد که هنگام توافق برای استخدام کارگر، آنها را یک به یک برنمی‌شمارد. مثلاً انتظار دارد که کارگر در حمل مواد دقت کافی داشته باشد و زیان و ضایعات به بار نیاورد. یا انتظار دارد کارگر امانتدار باشد و چیزی از لوازم و مواد انبار را مخفیانه برای خود بر ندارد. همچنین انتظار دارد کارگر کم‌کاری نکند و واقعاً بدون نیاز به نظارت مستمر، هشت ساعت به‌طور مؤثر کار کند و دهها انتظار ضمنی دیگر از این نمونه. بنابراین ممکن است بسیاری از انتظارات ضمنی طرفین هنگام توافق برای همکاری (مبادله‌ی حقوق) حتی بیان شفاهی نیز نشود، اما در عمل وجود دارد. اگر طرفین می‌خواستند که مبادله‌ی حقوقشان کاملاً تعریف و تضمین شده باشد، باید یک قرارداد همکاری مفصل و رسمی که تمامی انتظارات طرفین در آن ذکر شده باشد را در یکی از ادارات مربوط (مثلاً اداره‌ی کار یا یک دفتر رسمی ثبت اسناد) به ثبت برسانند، اما چنین کاری برای هر دو طرف، نسبت به حجم حقوق مالکیتی که قرار است مبادله شود، بسیار پرهزینه است. پس آنان ترجیح می‌دهند به همان توافق شفاهی ساده‌ای که در آن فقط تعداد ساعات کار و مبلغ دستمزد مشخص می‌شود، بسنده کنند. این بدین معنی نیست که آنان از سایر حقوقی که انتظار دارند که طرف مقابل رعایت کند، گذشت کرده‌اند. بلکه بدین معنی است که انتظار دارند سایر موارد





به علت وجود سنت‌ها، هنجارها، قواعد عرفی و تجارب جا افتاده‌ی گذشته، به طور طبیعی از سوی طرف مقابل مبادله و رعایت شود. در واقع هر یک از طرفین مبادله وجود سطحی از سرمایه‌ی اجتماعی را در جامعه مفروض می‌گیرد و انتظار دارد طرف مقابل در همان حدی که در جامعه رایج است، از قواعد اخلاقی، هنجارها، سنت‌ها و روشهای عرفی تبعیت کند. با این فرض او امیدوار است که انتظارات او در مورد سایر اصول نانوشته قرارداد همکاری‌اش، در عمل برآورده شود.

بدین ترتیب درمی‌یابیم که در یک اقتصاد نه تنها بخش ناچیزی از مبادله‌ها به صورت رسمی و قانونی ثبت می‌شود، بلکه در هر مبادله ثبت شده یا نشده، تنها بخش ناچیزی از انتظارات طرفین به صراحت ذکر می‌شود.

یکی از فراگیرترین مبادله‌هایی که هم از نظر طول دوره‌ی مبادله (استمرار مبادله) و هم از نظر تنوع حقوقی که مبادله می‌شود (گستره‌ی مبادله) بسیار قابل توجه است، قرارداد ازدواج است. ازدواج یک توافق رسمی برای مبادله‌ی بخش بزرگی از حقوق مالکیت فرد برای تمام طول عمر او است. اما چنین مبادله‌ی بزرگی صرفاً با توافقی‌های ساده‌ای آغاز می‌شود. به عبارت دیگر در اسناد رسمی و قانونی که در این زمینه ثبت و به امضای طرفین می‌رسد، صرفاً اطلاعات و شروط اندکی درباره‌ی حقوق طرفین ذکر می‌شود. در واقع طرفین یک مبادله‌ی ازدواج، بخش اعظم مبادله‌ی حقوق خود را تحت ضمانت‌های عرفی و اخلاقی انجام می‌دهند.

اگر قرار بود تمام مبادله‌ها از طریق قراردادهای رسمی و قانونی انجام گیرد و تمام جزئیات حقوق طرفین در هر قرارداد نیز ذکر شود و ضامن تمام این قراردادهای قانوناً ثبت شده دولت نیز باشد، هزینه‌های اجتماعی عظیمی هم بر افراد و هم بر دولت، و در واقع بر جامعه، تحمیل می‌شد. اما در عمل چنین نمی‌شود و بخش اعظم مبادله‌های روزمره‌ی افراد و واحدها بدون نیاز به تعریف و تضمین رسمی انجام می‌پذیرد. اینکه مردم در عمل چنین می‌کنند، به علت وجود سرمایه‌های اجتماعی است. بدون سرمایه‌ی اجتماعی، تعداد و گستره‌ی مبادله‌ها کاهش می‌یابد یا مبادله‌ها پرهزینه می‌شود. در واقع هرچه سرمایه‌ی اجتماعی بالاتر برود، هزینه‌ی مبادله^(۱) کاهش می‌یابد، یعنی مردم سریعتر، راحت‌تر و کم‌هزینه‌تر می‌توانند مبادله کنند.

بنابراین به طور خلاصه، هرچه سرمایه‌ی اجتماعی در جامعه بیشتر باشد، بسته‌های حقوق مالکیتی تضمین شده‌تر هستند و هر چه بسته‌ها تضمین شده‌تر باشند، مبادله تسهیل می‌شود و هرچه مبادله تسهیل شود، افراد راحت‌تر از چهارراه‌های منفعتی عبور می‌کنند و هر چه عبور از چهارراه‌های منفعتی راحت‌تر باشد، تصمیمات اقتصادی بیشتری گرفته می‌شود و هرچه تصمیمات اقتصادی بیشتری اخذ شود، تولید بیشتری و در نتیجه رشد اقتصادی بیشتری به وجود می‌آید. به زبان دیگر، سرمایه‌ی اجتماعی، هزینه‌های مبادله در هر اقتصاد را کاهش می‌دهد و بنابراین موجب صرفه‌جویی منابع در اقتصاد (کارایی^(۲)) می‌شود و از این طریق امکان رشد اقتصادی را فراهم می‌آورد. در واقع هرچه سرمایه‌ی اجتماعی افزایش پیدا کند، هزینه‌های غیرتولیدی کاهش می‌یابد. کاهش هزینه‌های غیرتولیدی نیز به معنی افزایش منافع اجتماعی است. بنابراین سرمایه‌ی اجتماعی از طریق تسهیل مبادلات و کاهش هزینه‌های غیر تولیدی می‌تواند کارایی، تولید و رشد را افزایش دهد.

آن روحیه‌ها،
خلق و خوها،
ارزشهای اخلاقی،
عادات رفتاری،
سنت‌ها، هنجارها،
روشها و
نهادهایی که
منجر به پذیرش
سلسله‌مراتب،
تمکین از قواعد
اجتماعی،
همکاری، اعتماد و
مشارکت افراد
می‌شود را
«سرمایه‌ی
اجتماعی»
می‌نامیم.

ما به نوعی روغن که همزمان نقش چسب را نیز بازی کند نیاز داریم. سرمایه‌ی اجتماعی پدیده‌ای اجتماعی است که نقش چسب و روغن را همزمان بازی می‌کند. در عین حال که افراد را در کنار هم و همراه هم نگاه می‌دارد و موجب تعامل میان آنها می‌شود، همکاری و مشارکت آنها را نیز تسهیل و کم‌هزینه می‌کند.

سرمایه‌ی اجتماعی به عنوان قاعده‌ی بازی

اکنون با مثال عینی دیگری می‌توانیم نقش سرمایه‌ی اجتماعی را برجسته‌تر کنیم و نشان دهیم که اگر سرمایه‌ی اجتماعی از سطح قابل قبولی پایین‌تر بیاید، اصل بازی اجتماعی متوقف می‌شود. در واقع کاهش سرمایه‌ی اجتماعی به منزله‌ی کاهش درجه حرارت اجتماعی است. وقتی سطح سرمایه‌ی اجتماعی به حد بسیار کمی برسد، اقتصاد به نقطه‌ی انجماد خود نزدیک می‌شود و رشد اقتصادی متوقف می‌شود. به دیگر سخن با کاهش سرمایه‌ی اجتماعی، اقتصاد به نقطه‌ای می‌رسد که می‌بینیم پول هست، سرمایه هست، اعتبارات دولتی و بانکی هست، نیروی انسانی هست، فناوری هست، قوانین حمایتی هست، سیاستگذاری و برنامه‌ریزی دولتی هست، اما تولید، ارزش افزوده و رشد اقتصادی نیست.

از سوی دیگر سرمایه‌ی اجتماعی نه تنها زمینه‌ی رشد بالاتر اقتصادی را فراهم می‌آورد، بلکه خود از شاخص‌های توسعه محسوب می‌شود. کشورهای توسعه‌یافته‌تر در واقع سرمایه‌ی اجتماعی بالاتری دارند. به دیگر سخن، سرمایه‌ی اجتماعی بخشی از حلقه‌ی توسعه‌یافتگی است.

رشد سرمایه‌ی اجتماعی موجب رشد اقتصادی بالاتر می‌شود و رشد اقتصادی نیز معمولاً توسعه‌یافتگی به همراه می‌آورد. توسعه‌یافتگی نیز خود موجب ارتقای سرمایه‌ی اجتماعی می‌شود. اکنون در این فرایند، هر چه سرمایه‌ی اجتماعی تقویت شود، فرایند توسعه‌یافتگی تقویت شده است.

اگر بخواهیم تشبیه کنیم، سرمایه‌ی اجتماعی را می‌توان چون پدیده‌ای در نظر گرفت که همزمان نقش چسب و روغن اجتماعی را بازی می‌کند. برای مثال تعداد زیادی گلوله را در جایی بریزید و بخواهید که گلوله با هم و در کنار هم حرکت کنند. برای اینکه گلوله‌ها از هم جدا نشوند و هر یک به سویی نروند باید از چسب استفاده کنیم. اما کاربرد چسب به تنهایی نیز تحرک را از گلوله‌ها می‌گیرد. بنابراین باید در عین حال حرکت گلوله‌ها نیز از بین نرود. برای این منظور

در ۲۵ سال پس از انقلاب، ما به اندازه‌ی کل تاریخ کشف نفت در ایران نفت فروخته‌ایم (حدود ۳۰ میلیارد بشکه). در واقع پرسش این است که چرا با وجود اینکه این همه منابع مادی به اقتصاد ایران تزریق شده است، هنوز نه تنها ما توسعه نیافته‌ایم، بلکه از نظر برخی شاخص‌های جدید توسعه، پس رفت نیز داشته‌ایم؟ پاسخ همه‌ی این پرسش‌ها به یک نکته باز می‌گردد و آن این است که در این دوره، سرمایه‌ی اجتماعی در ایران کاهش پیدا کرده است و به نظر می‌رسد کاهش سرمایه‌ی اجتماعی عامل مشترک همه‌ی این کاستی‌ها و ناراستی‌ها بوده است.



برای نشان دادن اینکه چگونه کاهش سرمایه‌ی اجتماعی از سطح خاصی به بعد موجب انجماد اقتصادی می‌شود از تمثیل بازی فوتبال کمک می‌گیریم. فوتبال بازی‌یی است که تصادف و برنامه‌ریزی (به عنوان محصول عقلانیت) در آن به خوبی در کنار هم قرار گرفته‌اند. برخی بازی‌ها مانند شطرنج - بر عقلانیت صرف متکی هستند و هیچ گونه تصادفی در آنها جای ندارد. برخی دیگر از بازی‌ها نیز تنها بر تصادف متکی هستند. مانند قمار. اما فوتبال بازی‌یی است که ترکیب متناسبی از تصادف و عقلانیت در آن به کار رفته است. در واقع شاید یکی از دلایل اینکه فوتبال بیش از هر بازی دیگری مورد توجه عموم مردم قرار گرفته، این نکته است که فوتبال تصویری از زندگی واقعی را انعکاس می‌دهد. در زندگی واقعی، مردم همه نوع عقلانیت و برنامه‌ریزی را به کار می‌گیرند تا به اهداف خود دست یابند، اما در نهایت برخی عوامل پیش‌بینی نشده و تصادفی وارد می‌شوند و نقشه‌های آنان را به هم می‌زنند. اکنون می‌خواهیم از این تمثیل کمک بگیریم و نقش سرمایه‌ی اجتماعی را به عنوان قاعده‌ی بازی اجتماعی تبیین کنیم.^(۳)

اکنون بازی فوتبال را با اندکی ریزینی بررسی می‌کنیم. فرض می‌کنیم هدف نهایی بازی فوتبال ایجاد روحیه‌ی رقابت و تلاش در جامعه و ایجاد فضای پر نشاط در میان مردم به‌ویژه جوانان است. برای اینکه یک بازی فوتبال فنی، روان و دلپذیر رخ بدهد (یعنی در پایان بازی - صرف نظر از نتیجه‌ی بازی - همه‌ی بازیگران احساس کنند بازی منصفانه‌ای انجام شده است، مریبان از تلاش بازیکنان راضی باشند، تماشاگران احساس کنند که بازی پر تحرک، فنی و نشاط‌انگیزی بود و ...)، به چند ویژگی نیاز است. نخست یک ورزشگاه با تأسیسات و امکانات مناسب. این در واقع سرمایه‌ی اقتصادی و مادی بازی محسوب می‌شود. اما با صرف ساختن ورزشگاه (یا در اقتصاد با ساختن کارخانه) بازی شروع نمی‌شود. برای اینکه بازی شروع شود نیاز به تعدادی بازیگر فعال، توانمند و حرفه‌ای داریم که یک بازی جدی و جذاب را ارائه دهند. همچنین به یک یا چند داور پر تجربه و نیز مریبان آزموده نیاز داریم. مجموعه‌ی اینها (بازیگران، مریبان و داوران) سرمایه‌ی انسانی بازی را تشکیل می‌دهند. اگر این سرمایه‌ی انسانی وجود نداشته باشد اصولاً بازی شروع نمی‌شود، حتی اگر ورزشگاه بسیار مجهزی نیز وجود داشته باشد.



چرا ما در وسط
خیابان‌های خود
یا دور چمن‌ها در
فضاهای سبز
نرده می‌کشیم؟
اصولاً چرا در
ایران این همه
نرده‌ی فلزی
کاشته شده
است؟ (چه در
حوزه‌های
خصوصی نظیر
دیوار خانه‌ها و
چه در حوزه‌های
عمومی نظیر
پارک‌ها)

اخیراً مطالعه‌ای مقایسه‌ای انجام شده است که زمان لازم برای ثبت یک شرکت را در کشورهای مختلف برآورد کرده است. این مطالعه نشان می‌دهد که در برخی کشورهای جهان سوم برای تأسیس یک مؤسسه‌ی اقتصادی تا ۶۰ روز کاری زمان لازم است. این وضعیت در کشورهای توسعه‌یافته تسهیل می‌شود و در نهایت در آمریکا به‌عنوان راحت‌ترین مکان برای ثبت شرکت، ظرف ۳ ساعت می‌توان یک شرکت را به ثبت رساند (علوی ۱۳۸۴). بخشی از این تسهیل‌شدگی را قانون تسهیل می‌کند، اما بخش بزرگی را مناسبات ضابطه‌مند و اخلاقی حاکم بر بازیهای اجتماعی تسهیل می‌کند. بنابراین همان‌گونه که هرچه در بازی فوتبال خشونت افزایش یابد، یعنی سرمایه‌ی اجتماعی بازی کم شود، تحرک، فنی بودن و جذابیت بازی کم می‌شود، در اقتصاد هم هر چه سرمایه‌ی اجتماعی کم شود، خطرپذیری، سرمایه‌گذاری، خلاقیت و افق برنامه‌ریزی کمتر و کوتاه‌تر می‌شود.

به دیگر سخن، در بازی فوتبال ما تعدادی بازیگر خط حمله داریم و در واقع اینها هستند که بازی را پیش می‌برند و آن را نشاطبخش و پرهیجان می‌کنند. اگر خشونت در بازی از حدی بالاتر برود، از آن پس بازیکنان خط حمله احتیاط می‌کنند و دست به حرکت‌های خطرآفرین نمی‌زنند. پس وقتی خطرپذیری بازی بالا می‌رود، و در واقع سرمایه‌ی اجتماعی بازی پایین می‌آید، بازیکنان خط حمله تحرکشان را از دست می‌دهند و رفتارشان احتیاط‌آمیز می‌شود. این فرایند عیناً در اقتصاد رخ می‌دهد. وقتی سرمایه‌ی اجتماعی پایین می‌آید کارآفرینان - که مدیران خلاق و نوآور یا همان خط‌شکنان مرز فناوری هستند - بیشتر احتیاط می‌کنند و دست به تصمیمات و سرمایه‌گذاری بلندمدت و پر خطر نمی‌زنند. (۴)

اصولاً در اقتصاد دو نوع مدیر را می‌توانیم شناسایی کنیم. مدیران خالق فرصت و مدیران کاشف فرصت. دسته‌ی اول همان کارآفرین‌ها هستند که در پی خلق فرصت‌های جدیدند. آنان با خلق فرصت‌های جدید هم خود سود می‌برند و هم فرصت‌های سودآوری را برای دیگران ایجاد می‌کنند. اما دسته‌ی دوم مدیران فقط در پی شناسایی و بهره‌برداری از فرصت‌های سودآور موجود هستند و فرصت جدیدی را برای اقتصاد خلق نمی‌کنند. اقتصاد با مدیران کاشف فرصت (فرصت‌طلب)، همچنان به مسیر فعلی خود ادامه می‌دهد، اما رشد و جهش اقتصادی حاصل اقدامات مدیران خالق فرصت (کارآفرینان) است.

اکنون فرض کنیم هم ورزشگاه وجود دارد و هم بازیکن و مربی و داور. آیا صرفاً با وجود اینها بازی آغاز می‌شود؟ پاسخ منفی است. بازی زمانی آغاز می‌شود که قواعد بازی هم تعریف شده و روشن باشد و هم همه‌ی افراد آن را پذیرفته باشند. البته این قواعد می‌تواند نوشته و یا نانوشته باشد (که نانوشته‌هایش را اخلاق ورزشی می‌گوییم). پس قواعد بازی باید تعریف شده و تضمین شده باشد، یعنی هم قواعد بازی برای همه روشن و مقبول باشد و هم همه‌ی بازیکنان مطمئن باشند که این قواعد به‌گونه‌ای قاطع اعمال می‌شود. این مجموعه قواعد رسمی و غیررسمی، نوشته و نانوشته و نیز رویه‌های جاافتاده (مثل داوری بیطرفانه) در بازی، را سرمایه‌ی اجتماعی بازی می‌نامیم. برای آنکه بازی آغاز شود، باید سطح قابل قبولی از سرمایه‌ی اجتماعی در بازی وجود داشته باشد. مثلاً اگر داور بیطرفی را رعایت نکند و پی‌درپی به نفع یکی از تیم‌ها رأی دهد، اعتماد تیم مقابل به داور از بین می‌رود و از مرحله‌ای به بعد از بازی خارج می‌شود یا در بازیهای آینده شرکت نخواهد کرد. به همین ترتیب اگر بازیکنان یکی از تیم‌ها پی‌درپی خشونت بورزند، یا تماشاچیان به پرتاب سنگ به سوی تیم مقابل دست بزنند، وقتی این رفتارهای خلاف اخلاق و عرف بازی، به حد افراطی رسید ممکن است تیم مقابل از بازی خارج شود. بنابراین برای آنکه بازی ادامه یابد نیاز به حد معقولی از سرمایه‌ی اجتماعی دارد. با کاهش سرمایه‌ی اجتماعی بازی، انگیزه‌های بازیکنان کاهش می‌یابد و در پی آن میزان زیبایی فنی و روانی بازی و بنابراین جاذبه‌ی آن کاهش می‌یابد. با کاهش مداوم سطح سرمایه‌ی اجتماعی، نشاط و حرارت بازی کم می‌شود تا اینکه سرانجام بازی در جایی متوقف (منجمد) خواهد شد.

دقیقاً نظیر همین وضعیت در اقتصاد رخ می‌دهد. ممکن است اقتصاد با وجود پایین بودن سرمایه‌ی اجتماعی همچنان به کار خود ادامه دهد، اما مطمئناً این ادامه‌ی فعالیت، پرهزینه خواهد بود. چرا که در یک بازی فوتبال بازیکنان به راحتی می‌توانند بازی را متوقف و ترک کنند اما در بازی اقتصادی به این مفهوم است که بنگاهها تعطیل شوند و چون مردم به ضرورت نیازهای زندگی مجبور به ادامه‌ی فعالیت هستند، ممکن است شغل فعلی خود را رها نکنند یا کارخانه‌ی خود را تعطیل نکنند، اما بی‌گمان دست به فعالیت و خلاقیت جدید نخواهند زد (در واقع خطر جدید را نمی‌پذیرند) که این به معنی توقف رشد خواهد بود، یعنی اقتصاد همچنان به کار خود ادامه می‌دهد اما پرهزینه و بدون رشد.

بدون بازسازی
سرمایه‌ی
اجتماعی هیچ
حرکت اصلاحی و
توسعه‌ای به
نتیجه نخواهد
رسید. نخستین
گام برای
بازسازی
سرمایه‌ی
اجتماعی، اقدام
برای ترمیم
اعتماد از دست
رفته بین مردم و
حکومت است.



چرا متوسط زندانیان کشور در ۲۵ سال گذشته از ۱۳۸ زندانی در هر یک میلیون نفر جمعیت به حدود ۲۹۰۰ زندانی در هر یک میلیون نفر جمعیت رسیده است، یعنی حدود ۲۰ برابر، در حالی که جمعیت در همین دوره تنها حدود دو برابر شده است؟

داشته باشند، اما سرمایه‌ی اقتصادی بسیار اندک باشد، باز ممکن است یک بازی بسیار پرنشاط، جذاب و فنی انجام شود (مثل زمانی که دو تیم حرفه‌ای مشهور در مسابقات ساحلی بر روی شن‌های ساحل بازی را برگزار کنند). بنابراین بدون سرمایه‌ی اجتماعی کافی هیچ بازی‌یی آغاز نخواهد شد. بدون سرمایه‌ی انسانی کافی، بازی آغاز می‌شود، اما غیرحرفه‌ای. بدون سرمایه‌ی اقتصادی کافی، باز امکان پیدایش یک بازی حرفه‌ای و جذاب وجود دارد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که برای پیدایش یک بازی فنی و جذاب، سرمایه‌ی اجتماعی دارای بالاترین ضرورت و اولویت است و پس از آن سرمایه‌ی انسانی و پایین‌تر از همه‌ی سرمایه‌ی اقتصادی قرار می‌گیرد. مطالعات اخیر در مورد رشد اقتصادی در کشورهای مختلف نشان داده است که این وضعیت در اقتصاد نیز صادق است. در واقع سرمایه‌ی اجتماعی اصلی‌ترین عامل رشد اقتصادی کشورها تلقی شده است. به دیگر سخن، کشورهایی که دارای سرمایه‌ی اقتصادی بالایی هستند، اما سرمایه‌ی اجتماعی آنان پایین بوده است دارای رشد اقتصادی کندتری بوده‌اند. برعکس کشورهایی که سرمایه‌ی

اگر سرمایه‌ی اجتماعی بیش از حد قابل قبولی کاهش پیدا کند، مدیران خالق فرصت رفتار خویش را تغییر داده و به مدیران کاشف فرصت تبدیل می‌شوند. و اگر سرمایه‌ی اجتماعی بیشتر و بیشتر کاهش یابد، از نقطه‌ای به بعد، همین مدیران کاشف فرصت هم فعالیت خود را متوقف می‌کنند و از بازی خارج می‌شوند. این‌گونه است که حتی ممکن است بازی اقتصادی متوقف شود و مبادله‌ها به حداقل لازم کاهش یابد و سرمایه‌ها منجمد شوند.

نکته‌ی مهم دیگر این است که در یک بازی فوتبال بدون سرمایه‌ی اجتماعی هرگز بازی آغاز نخواهد شد. یعنی اگر بهترین ورزشگاه و زیاده‌ترین بازیکنان هم موجود باشند، اما قواعد بازی مورد توافق و رعایت طرفین نباشد اصولاً بازی آغاز نخواهد شد. اما اگر سرمایه‌ی اجتماعی باشد، ولی بازیکنان تازه‌وارد و غیرحرفه‌ای باشند امیدی هست که بازی‌یی آغاز شود. گرچه ممکن است چندان جذاب نباشد (مانند وقتی که دو تیم کوچک محلی در بهترین ورزشگاه شهر مسابقه‌ای برگزار کنند). نکته‌ی مهم این است که اگر هم سرمایه‌ی اجتماعی و هم سرمایه‌ی انسانی به اندازه‌ی کافی وجود

(فوکویاما، ۱۹۹۷). البته این شاخص‌ها در آغاز معمولاً علائم مرض محسوب می‌شوند نه خود مرض، اما از یک حدی به بعد خودشان به‌عنوان عامل گسترش بیماریهای اجتماعی هم عمل می‌کنند. یعنی بزهکاری اجتماعی از یک جایی به بعد شروع به تکثیر خودش می‌کند، در حالی که در ابتدا خودش معلول کاهش سرمایه‌ی اجتماعی بوده است، از نقطه‌ای به بعد تشدید کننده‌ی سقوط سرمایه‌ی اجتماعی می‌شود.

شواهد ۲۵ سال اخیر نشان می‌دهد که سرمایه‌ی اجتماعی که در هنگام پیروزی انقلاب در ایران به‌شدت بالا رفته بود (انقلابهای اجتماعی معمولاً در آغاز به علت حس همبستگی، مشارکت و اعتماد جمعی که ایجاد می‌کنند، سرمایه‌ی اجتماعی را بالا می‌برند)، تا سالهای پایانی جنگ نیز در حد قابل قبولی بوده است، اما پس از آن به‌طور تدریجی کاهش پیدا کرده است و در سالهای اخیر به سطح خیلی پایینی رسیده است. گرچه این کاهش به‌طور مستقیم قابل اندازه‌گیری نیست، اما شاخص‌های مربوط به ناهنجاریهای کنش‌های منفی اجتماعی نشان‌دهنده‌ی چنین روندی در ایران است.

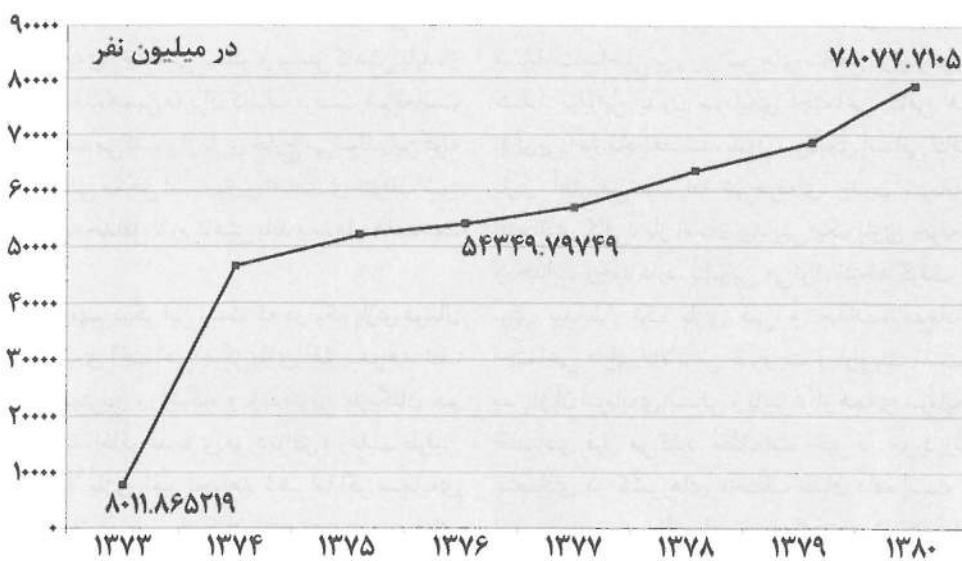
برای مثال روند تغییرات منازعات اجتماعی بیانگر روند تحولات سرمایه‌ی اجتماعی است. با کاهش

اقتصادی و انسانی در آنها کافی نبوده است به علت بالا بودن سرمایه‌ی اجتماعی‌شان، توانسته‌اند سرمایه‌ی اقتصادی و انسانی را از سایر مناطق دنیا به سوی خود جذب و رشد بالاتری را تجربه کنند.

سرمایه‌ی اجتماعی در ایران

یکی از مشکلات مطالعه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی این است که در مواردی اصولاً قابل مشاهده نیست و در موارد بسیار دیگر نیز گرچه قابل مشاهده است، اما قابل اندازه‌گیری نیست. البته در عمل معمولاً تحولات سرمایه‌ی اجتماعی را از طریق تغییر در علائم و آثار آن اندازه‌گیری می‌کنند. کاهش سرمایه‌ی اجتماعی معمولاً آثار و علائمی دارد که به‌راحتی قابل مشاهده و اندازه‌گیری است. گرچه تغییر در سرمایه‌ی اجتماعی هم بر کنش‌های منفی و هم بر کنش‌های مثبت اجتماعی تأثیر می‌گذارد، اما معمولاً کنش‌های منفی راحت‌تر از کنش‌های مثبت قابل مشاهده هستند. به همین علت برای مشاهده و مطالعه‌ی تحولات سرمایه‌ی اجتماعی معمولاً از شاخص‌های مربوط به کنش‌های منفی اجتماعی استفاده می‌شود. مثلاً بالا رفتن بزهکاریهای اجتماعی، افزایش طلاق و خودکشی و نظایر اینها ممکن است نشان‌دهنده‌ی کاهش سرمایه‌ی اجتماعی باشند

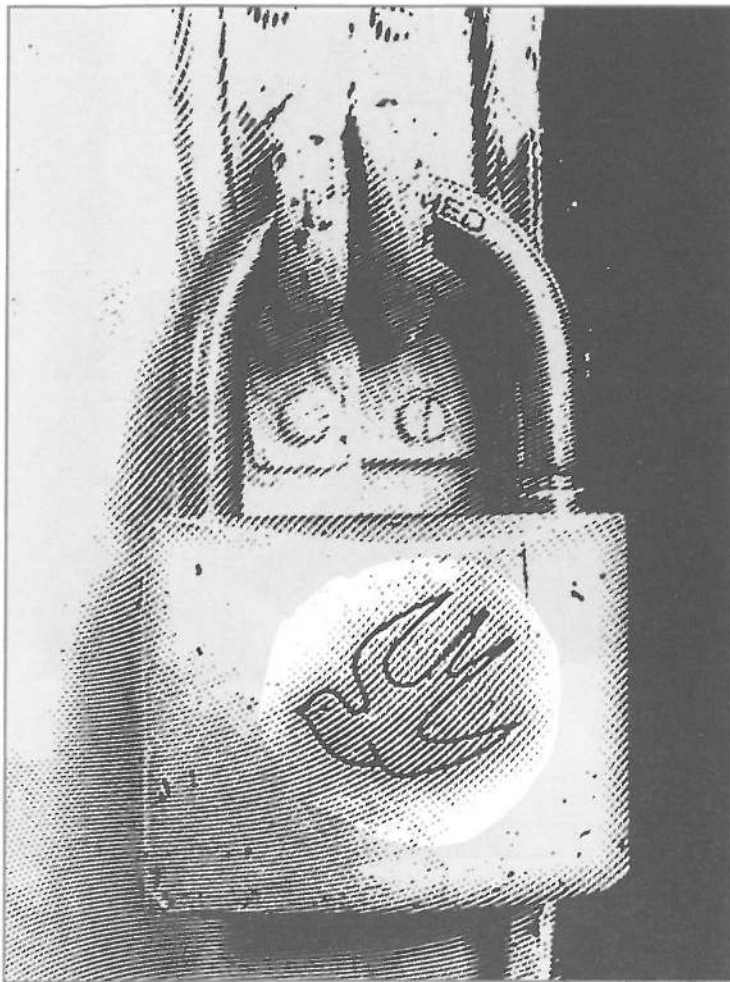
هرچه سرمایه‌ی اجتماعی در جامعه بیشتر باشد، بسته‌های حقوق مالکیتی تضمین شده‌تر هستند و هر چه بسته‌ها تضمین شده‌تر باشند، مبادله تسهیل می‌شود و هرچه مبادله تسهیل شود، افراد راحت‌تر از چهارراههای منفعتی عبور می‌کنند و هر چه عبور از چهارراههای منفعتی راحت‌تر باشد، تصمیمات اقتصادی بیشتری گرفته می‌شود و هرچه تصمیمات اقتصادی بیشتری اخذ شود، تولید بیشتری و در نتیجه رشد اقتصادی بیشتری به‌وجود می‌آید.



نمودار ۱: تعداد پرونده‌های مختومه در دادگاه‌های عمومی

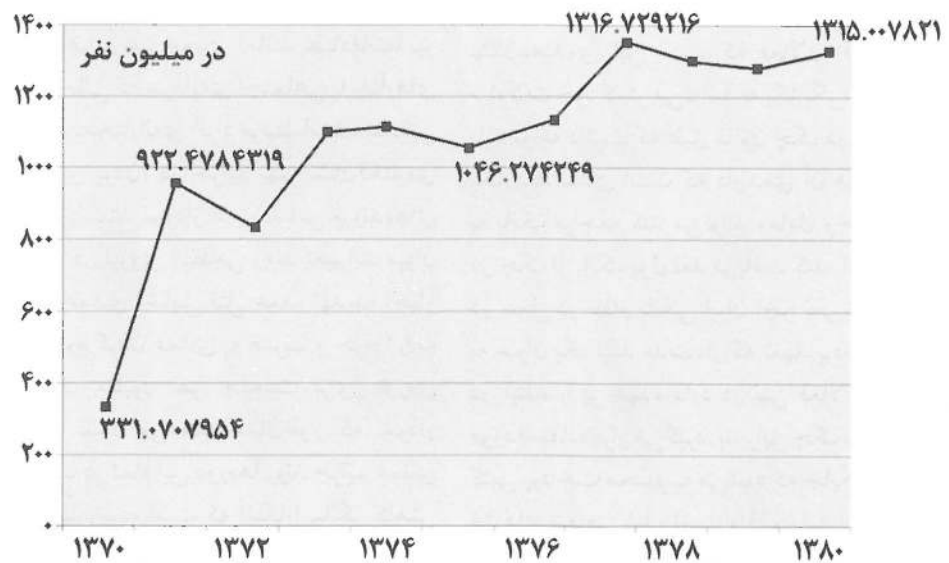
به علت تغییر نظام قضایی در سال ۷۳ امکان مقایسه‌ای سال‌های قبل از تاریخ مذکور میسر نشد.

منبع: سالنامه‌های آماری مرکز آمار ایران



سرمایه‌ی اجتماعی انتظار می‌رود ناهنجاریها، بزهکاریها و منازعات اجتماعی افزایش یابد. بر همین اساس تعداد پرونده‌هایی که هر سال در دستگاه قضایی مورد بررسی قرار می‌گیرد، شاخصی از وضعیت ناهنجاریها و منازعات اجتماعی است. البته طبیعی است که با افزایش جمعیت، تعداد این پرونده‌ها نیز افزایش یابد. به همین دلیل لازم است اثر افزایش جمعیت را حذف کنیم. به این منظور تعداد پرونده‌های مختومه در دادگاههای عمومی کشور را به ازای هر یک میلیون نفر جمعیت بررسی می‌کنیم. باید گفت که فقط پرونده‌های دادگاههای عمومی را در نظر می‌گیریم تا ماهیت رفتارهای اجتماعی جامعه را بهتر منعکس کند (پرونده‌ی دادگاههای ویژه ممکن است انعکاس‌دهنده‌ی ماهیت رفتارهای اجتماعی نباشد). نمودار ۱ روند تغییرات تعداد پرونده‌های مختومه در دادگاههای عمومی کشور را به ازای هر یک میلیون نفر جمعیت برای دوره ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۰ نمایش می‌دهد. همان‌گونه که از نمودار پیداست تعداد پرونده‌ها در تمام طول دوره‌ی مورد نظر افزایشی بوده است. به عبارت دیگر، فقط در طول هفت سال (۱۳۷۳ تا ۱۳۸۰)، منازعات و ناهنجاریهای اجتماعی جامعه که به دادگستری ارجاع شده است، حدود ده برابر شده است. این روند به‌گونه‌ای بسیار آشکار حاکی از روند سریع کاهش در سرمایه‌ی اجتماعی است.

وقتی سرمایه‌ی اجتماعی پایین می‌آید کارآفرینان - که مدیران خلاق و نوآور یا همان خط‌شکنان مرز فناوری هستند - احتیاط می‌کنند و دست به تصمیمات و سرمایه‌گذاری بلندمدت و پرخطر نمی‌زنند.



نمودار ۲: میزان وقوع جرایم عمدی (قتل عمد، تهدید، اجبار و اکراه، مسموم کردن عمدی و ضرب و جرح) پرونده‌های تشکیل شده در حوزه استحضاتی نیروی انتظامی

منبع: سالنامه‌های آماری مرکز آمار ایران



تعداد زندانیان کشور در هر یک میلیون نفر جمعیت، تنها ۱۳۸ نفر بوده است. این رقم در تمام طول سالهای پس از انقلاب روند افزایشی داشته است تا اینکه در سال ۱۳۸۱ به ۲۵۶۴ نفر زندانی در هر یک میلیون نفر جمعیت می‌رسد (حدود ۱۹ برابر). افزایش شدید نسبت زندانیان کل کشور به جمعیت در طول سالهای پس از انقلاب، نشان می‌دهد که نسبت کسانی که دست به رفتارها و اقداماتی زده‌اند که به علت شدت ناهنجاری یا غیرقانونی بودن آنها، زندانی شده‌اند، به شدت رو به افزایش بوده است. با توجه به این شاخص، به طور طبیعی می‌توان انتظار داشت که رفتارهایی که ناهنجار و غیراخلاقی بوده‌اند، اما ارتکاب آنها موجب برخورد قانونی و زندانی شدن نبوده است (نظیر دروغ‌گویی، بی‌اعتمادی، عدم مشارکت اجتماعی، عدم همکاری و همیاری، پرخاشگری، قانون‌گریزی و...) نیز در این سالیان در حال افزایش بوده است. بنابراین از این شاخص نیز می‌توان نتیجه گرفت که در تمام سالیان پس از انقلاب، سرمایه‌ی اجتماعی در حال کاهش بوده است.

یکی دیگر از شاخص‌هایی که می‌تواند به روشنی معیاری برای میزان اعتماد به شمار رود، تعداد چک‌های برگشتی (بلامحل) است. هرچه تعداد چک‌های برگشتی در اقتصاد افزایش یابد نشان‌دهنده‌ی این است که فعالان اقتصادی در مبادلات خود کمتر می‌توانند به یکدیگر اعتماد کنند. باید توجه داشت که طبق قانون چک در ایران، چک یک سند نقدی است که دارنده‌ی آن هر هنگام که به بانک مراجعه کند می‌تواند معادل وجه ذکر شده در چک از بانک پول نقد دریافت کند. اما این قانون در عمل در نظام بانکی ایران اجرا نمی‌شود و چک به عنوان یک سند مدت‌دار که تعهد پرداخت مبلغی در آینده را بر عهده دارد در بین فعالان اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین چک نوعی قرارداد کتبی پرداخت محسوب می‌شود که جایگزین قول و قرارهای شفاهی شده است و قانون نیز آن را حمایت می‌کند. نمودار ۳ تعداد پرونده‌های تشکیل شده در دادگستری که مربوط به صدور چک‌های برگشتی بوده است را برای دوره ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۸ نشان می‌دهد. (۵) همان‌طور که از نمودار پیداست در تمام طول دوره‌ی مورد نظر تعداد پرونده‌ی چک‌های برگشتی به ازای

شاخص دیگری که دقیق‌تر از شاخص پیشین می‌تواند روند تغییرات سرمایه‌ی اجتماعی را نمایش دهد، شاخص میزان وقوع جرایم عمدی است. شاخص کل پرونده‌های مختومه‌ی دادگستری شامل پرونده‌های جرایم غیر عمدی (مانند تصادفات) نیز می‌شود. در حالی که سرمایه‌ی اجتماعی با رفتارهای آگاهانه و خودمختارانه‌ی افراد مرتبط است، بنابراین عنصر «عمدی بودن» در جرایم بهتر نشان‌دهنده‌ی ماهیت رفتار است. نمودار ۲ بر اساس پرونده‌های تشکیل شده در نیروی انتظامی روند تغییرات میزان وقوع جرایم عمدی (شامل قتل عمد، تهدید، اجبار و اکراه، مسموم کردن عمدی، و ضرب و جرح) را به ازای هر یک میلیون نفر جمعیت برای دوره‌ی ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰ نشان می‌دهد. همان‌طور که نمودار نشان می‌دهد، در تمام این دوره‌ها روند جرایم عمدی در حال افزایش بوده است که آشکارا بیانگر کاهش سرمایه‌ی اجتماعی باشد.

شاخص دیگری که برای نمایش روند سرمایه‌ی اجتماعی در ایران گویاست، شاخص تعداد زندانیان کشور به ازای هر یک میلیون نفر جمعیت است. شواهد آماری حاکی از آن است که در سال ۱۳۵۸

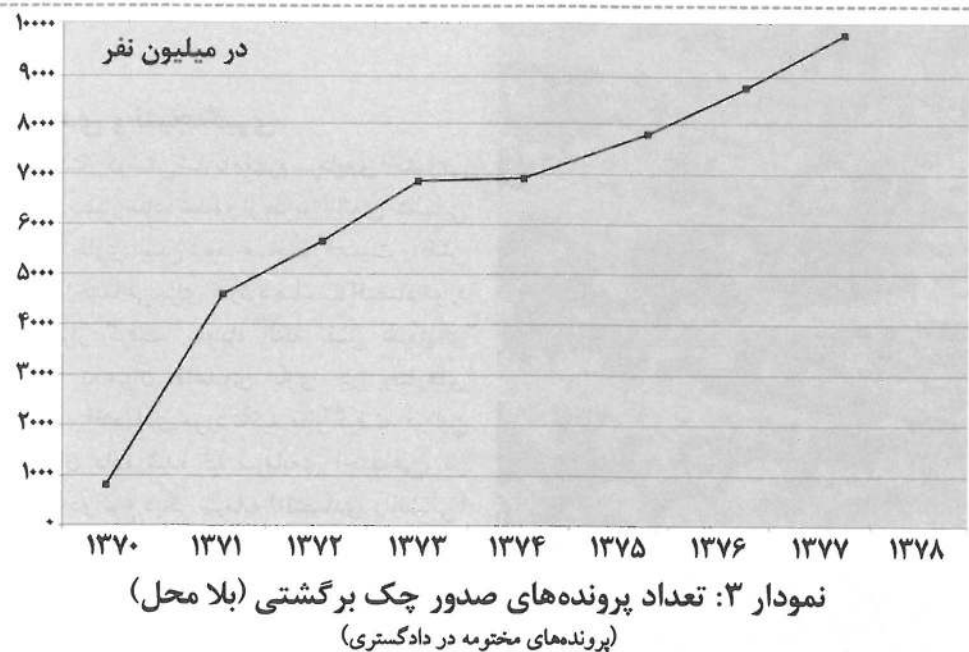
سرمایه‌ی اجتماعی که در هنگام پیروزی انقلاب در ایران به شدت بالا رفته بود، تا سالهای پایانی جنگ نیز در حد قابل قبولی بوده است، اما پس از آن به طور تدریجی کاهش پیدا کرده است و در سالهای اخیر به سطح خیلی پایینی رسیده است.

هر یک میلیون نفر جمعیت در حال افزایش بوده است. این بدین معنی است که سهم قراردادهای کتبی و قانونی مربوط به پرداخت در معاملات که در میان فعالان اقتصادی زیر پا گذاشته شده و به آنها عمل نشده است در طول این دوران در حال افزایش بوده است. اگر وضعیت قراردادهای قانونی و رسمی که ضمانت قانونی نیز داشته‌اند، این گونه بوده است، بی‌گمان وضع سایر قراردادها (شفاهی، عرفی، سنتی و ...) یا قول و قرارها بسیار بدتر از این بوده است. بنابراین می‌توان از روند افزایش تعداد پرونده‌های چک‌های برگشتی. به‌عنوان شاخصی از عمل به قول و قرارها در اقتصاد. نیز نتیجه گرفت که شاخص سرمایه‌ی اجتماعی در این دوران رو به کاهش بوده است.

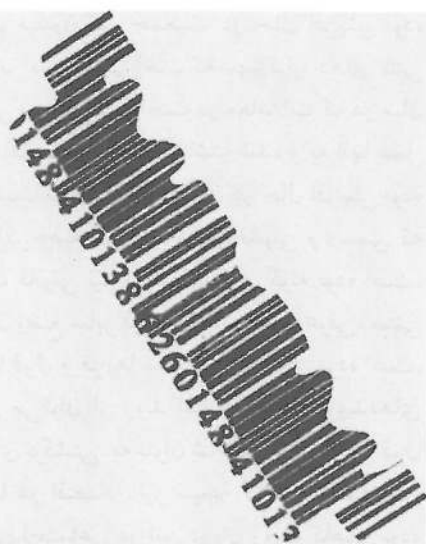
شاخص‌های بسیار دیگری. مانند شاخص تعداد طلاق، خودکشی، مهاجرت، اعتیاد، تصادفات رانندگی و نظایر آنها. می‌توانند به عنوان شاخصی برای بررسی وضعیت سرمایه‌ی اجتماعی به کار روند. بررسی اجمالی شاخص‌های یاد شده در ایران در دو دهه‌ی اخیر نیز مؤید کاهش سرمایه‌ی اجتماعی است. مثلاً در سال ۱۳۶۸ به ازای هر ۱۴ ازدواج یک طلاق رخ می‌داده است، در حالی که در سال ۱۳۸۲ به ازای هر ۹ ازدواج یک طلاق رخ داده است^(۶). وضعیت

سایر شاخص‌ها نیز کم و بیش چنین روندی دارند. وضعیت سرمایه‌ی اجتماعی را از طریق مطالعات میدانی نیز می‌توان بررسی کرد. البته چنین مطالعاتی لازم است دقیقاً با هدف اندازه‌گیری سرمایه‌ی اجتماعی طراحی و انجام شوند. با این حال از برخی مطالعات میدانی موجود نیز می‌توان شاخص‌هایی را استخراج کرد که وضعیت کنونی سرمایه‌ی اجتماعی در ایران را منعکس می‌کنند. برای مثال، از نتایج مطالعه‌ی میدانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که در سال ۱۳۸۰ با عنوان «سنجش ارزشها و نگرشهای ایرانیان» در کل مراکز استانهای کشور انجام شد، می‌توان نتایج مهمی را درباره‌ی سرمایه‌ی اجتماعی استخراج کرد.^(۷) مثلاً نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که فقط ۳۸ درصد از پاسخگویان معتقد بوده‌اند که می‌توان در کار و فعالیت اقتصادی بدون نگرانی سرمایه‌گذاری کرد. یا ۶۰/۷ درصد از پاسخگویان اظهار داشته‌اند که بالاخره نمی‌دانند که باید قانون را رعایت کنند یا اینکه از راههای غیرقانونی (مثل پارتی‌بازی و رشوه) کار خود را پیش ببرند. همچنین ۷۲/۶ درصد از آنان اظهار داشته‌اند که این روزها نمی‌دانند که چه کسی خوب است و چه کسی بد. نکته‌ی مهم دیگری که در مورد سرمایه‌ی اجتماعی از نتایج این پیمایش می‌توان به دست آورد، این است

فقط در طول هفت سال (۱۳۷۳ تا ۱۳۸۰)، منازعات و ناهنجاریهای اجتماعی جامعه که به دادگستری ارجاع شده است، حدود ده برابر شده است. این روند به‌گونه‌ای بسیار آشکار حاکی از روند سریع کاهش در سرمایه‌ی اجتماعی است.



منبع: سالنامه‌های آماری مرکز آمار ایران



که به طور متوسط درصد پاسخگويانی که معتقد بوده‌اند هر یک از ویژگیهای خیرخواهی، کمک، امانتداری، پایبندی به قول و قرار، گذشت، صداقت و نظایر اینها (ویژگیهایی که تقویت‌کننده‌ی سرمایه‌ی اجتماعی هستند) در جامعه وجود دارد، زیر ۵۰ درصد (بین ۲۶ تا ۵۰ درصد) بوده‌اند. متقابلاً به طور متوسط درصد افرادی که معتقد بوده‌اند ویژگیهایی مانند تملق و چاپلوسی، دورویی، تظاهر، تقلب، کلاهبرداری و نظایر اینها (ویژگیهایی که تضعیف‌کننده‌ی سرمایه‌ی اجتماعی هستند) در جامعه وجود دارد، بسیار بالاتر از ۵۰ درصد (بین ۶۴ تا ۷۰ درصد) بوده‌اند.^(۸) مجموعه‌ی این شاخص‌ها - که برخلاف شاخص‌های قبلی (جرایم، پرونده‌های دادگستری، طلاق و ...) - به طور مستقیم‌تر وضعیت سرمایه‌ی اجتماعی را منعکس می‌کنند، نیز گویای وضعیت نامناسب سرمایه‌ی اجتماعی در ایران هستند. در واقع شاخص غیرمستقیم سرمایه‌ی اجتماعی که در نمودارهای ۱ و ۲ و ۳، ارائه شده‌اند، نشان‌دهنده‌ی روند نزولی سرمایه‌ی اجتماعی هستند، در حالی که شاخص‌های مستخرج از پیمایش وزارت ارشاد منعکس‌کننده‌ی سطح کنونی سرمایه‌ی اجتماعی در ایران هستند. همان‌گونه که ملاحظه شد هم شاخص‌های روند و هم شاخص‌های سطح، وضعیت سرمایه اجتماعی را در ایران نگران‌کننده نشان می‌دهند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این نوشتار کوشش شد تا مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی به گونه‌ای بسیار ساده شده و از طریق ارائه‌ی مثالهایی از زندگی جاری تبیین شود. همچنین اهمیت و نقش سرمایه‌ی اجتماعی برای کارکرد مناسب اقتصاد مورد بررسی قرار گرفت. به ویژه آنکه نقش سرمایه‌ی اجتماعی به عنوان قاعده‌ی بازی در رفتارهای اجتماعی و اقتصادی مورد تأکید قرار گرفت. در این زمینه نشان داده شده که سرمایه‌ی اجتماعی، در مقایسه با دو نوع دیگر سرمایه (اقتصادی و انسانی) نقش اساسی‌تری در تسهیل و به جریان انداختن فعالیت‌های اقتصادی بازی می‌کند. سپس با ارائه‌ی برخی شاخص‌های در دسترس در مورد وضعیت سرمایه‌ی اجتماعی در ایران، این نتیجه حاصل شد که نه تنها سطح جاری سرمایه‌ی اجتماعی در ایران

نه تنها سطح جاری سرمایه‌ی اجتماعی در ایران بسیار پایین است، بلکه روند تاریخی آن نیز نشان‌دهنده‌ی مسیری نزولی است که می‌تواند زنگ خطری برای آینده‌ی اجتماعی ایران باشد.



**چرا ایران
بالاترین میزان
مرگ و میر ناشی
از تصادفات
رانندگی را در
میان کشورهای
جهان دارد؟**

روانشناسی در پایان‌نامه‌های تحصیلی خود به آن بپردازند. در اینجا تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌شود که سقوط سرمایه‌ی اجتماعی یک فرایند تعاملی و دو طرفه است که دولت و جامعه هر دو در آن نقش دارند. گرچه به نظر می‌رسد در ایران عامل اولیه‌ی آغازگر فرایند سقوط، دولت بوده است (با قانون‌شکنی‌هایی که با توجیه مصالح اجتماعی انجام شد و به طور مکرر هم در سطح قانون اساسی و هم در سطح سایر قوانین رخ داد)، اما روندهای جاری حاکی از تشدید این سقوط از سوی جامعه است.

بسیار پایین است، بلکه روند تاریخی آن نیز نشان‌دهنده‌ی مسیری نزولی است که می‌تواند زنگ خطری برای آینده‌ی اجتماعی ایران باشد.

نکته‌ی مهمی که می‌توان از این مجموعه شواهد و تحلیل‌ها استنباط کرد این است که احتمالاً پایین آمدن افق برنامه‌ریزی در سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی در ایران و اصولاً رکود بلندمدت حاکم بر اقتصاد ایران می‌تواند ریشه در وضعیت نامطلوب سرمایه‌ی اجتماعی داشته باشد. در واقع سقوط سرمایه‌ی اجتماعی، هزینه‌ی مبادله را در اقتصاد ایران بسیار افزایش داده است و بر این اساس امکان پیش‌بینی و برنامه‌ریزی بلندمدت از فعالان بخش خصوصی سلب شده است. وقتی بخش خصوصی نتواند برنامه‌ریزی کند، پیش‌بینی‌ها و برنامه‌های دولت نیز برای اقتصاد ناموفق خواهند بود. چرا که بخش بزرگی از سیاست‌های اقتصادی دولت معطوف به هدایت بخش خصوصی است. وقتی بخش خصوصی نتواند تصمیمات اساسی و بلندمدت برای سرمایه‌گذاری و تولید بگیرد، دولت هم نه می‌تواند رفتار بخش خصوصی را به درستی پیش‌بینی کند و نه می‌تواند از طریق سیاست‌های تشویقی، بخش خصوصی و کل اقتصاد را به تحرک وا دارد.

به دیگر سخن می‌توان گفت کاهش سرمایه‌ی اجتماعی در ایران، کارآفرینان بخش خصوصی را به مدیران فرصت‌جو (نه خالق فرصت) تبدیل کرده است. یعنی تناسب بین تعداد مدیران خالق و کاشف فرصت، که ضرورت رشد خودانگیخته و پایدار در اقتصاد است، در ایران به هم خورده است و اکثریت مدیران کشور به مدیر کاشف فرصت تبدیل شده‌اند. چنین اقتصادی نه تنها ظرفیت جهش اقتصادی نخواهد داشت، بلکه پس از دوره‌ای که فرصت‌های سودآور موجود رو به پایان نهاد، وارد رکود - و گاهی سقوط - خواهد شد. با وجود آنکه اقتصاد ایران چند سالی است وارد یک رکود بلندمدت شده است، اگر تاکنون به سرایشی سقوط در نیفتاده است، به علت وجود و تزریق مداوم درآمدهای نفت به آن بوده است. گرچه می‌توان این پرسش را مطرح کرد که «چرا سرمایه‌ی اجتماعی در ایران رو به سقوط است؟» اما پاسخ به آن نیازمند مطالعه‌ی عمیق میان رشته‌ای است که پیشنهاد می‌شود، دانشجویان تحصیلات تکمیلی رشته‌های اقتصاد، جامعه‌شناسی و

بی‌نوشت

* این مقاله، متن ویراسته و بسط‌یافته سخنرانی‌بی‌نوشتی است که در تاریخ ۱۳۸۳/۲/۱۵ در دانشگاه مفید قم ایراد شده است.

۱. هزینه‌ی مبادله (Transaction Cost) را به‌طور ساده و خلاصه می‌توان این‌گونه تعریف کرد: هزینه‌هایی که افراد در فرایند مبادله‌های اقتصادی متحمل می‌شوند تا حقوق مالکیت خود را مشخص، تعریف و تضمین کنند. در واقع هزینه‌ی مبادله شامل هزینه‌هایی است که تحمل آنها برای تولید کالاها نیاز نیست، اما در هنگام مبادله‌ی کالاها بر افراد تحمیل می‌شود. مثلاً هزینه‌های کسب اطلاعات در مورد کالای مورد مبادله یا در مورد قابلیت اعتماد فرد مقابل، هزینه‌های مربوط به مذاکره یا عقد قرارداد، هزینه‌های ناشی از عدول طرف مبادله از قرارداد یا قول و قرارها، هزینه‌های پیگیری برای احقاق حقوق و نظایر اینها همگی جزء هزینه‌ی مبادله محسوب می‌شوند. برای بحث مبسوط در مورد هزینه‌ی مبادله بنگرید به: زنائی (۱۳۸۴).
۲. از دید اقتصادی، تخصیصی بهینه یا کارا است که نتوان با توزیع مجدد عوامل یا منابع موجود، تولید حداقل یک کالا یا مطلوبیت حداقل یک نفر را بدون کاهش در تولید سایر کالاها یا مطلوبیت سایر افراد افزایش داد. بحث مفصل در این باره را می‌توانید در کتابهای «اقتصاد خرد» پیگیری کنید.

۳. در واقع همانند همین درسی که ما در شناخت مفهوم و بیان نقش سرمایه‌ی اجتماعی از بازی فوتبال می‌گیریم، عموم مردم نیز از تماشای این بازی درس‌هایی ناگفته و ضمنی می‌گیرند و همین درس‌های به زبان نیامده است که تماشای فوتبال را برای آنان دلپذیر می‌سازد.
۴. این بحث در اقتصاد با استفاده از الگوهای ریاضی به‌خوبی قابل اثبات است. یکی از مدل‌هایی که در این زمینه بسط داده شده است الگوی فرانکوئیس (۲۰۰۲) است. برای شناخت تفصیلی این الگو به مقاله‌ی «سرمایه‌ی اجتماعی و رشد اقتصادی» (زنائی و دیگران، ۱۳۸۵) مراجعه کنید.

۵. باید توجه داشت که در عمل تعداد چک‌های بلامحل صادر شده در هر سال که در نظام بانکی ثبت می‌شود، بسیار بیش از ارقام ذکر شده در نمودار (۳) است. به دیگر سخن فقط تعداد اندکی از چک‌های بلامحل به دادگستری ارجاع و برای آنها پرونده تشکیل می‌شود.

۶. سالنامه‌های آماری کشور، مرکز آمار ایران، آمارهای حیاتی جمعیت (۱۳۶۸۱۳۸۲).

۷. البته موج دوم این مطالعه مجدداً در سال ۱۳۸۲ انجام شد که نتایج آن در مورد شاخص‌هایی که ما در اینجا استفاده کرده‌ایم، مؤید نتایج موج اول بوده است.

۸. برای اطلاعات جامع‌تر و مقایسه‌ی ارزشها و نگرشهای مردم در کل کشور با شهر اصفهان به مقاله‌ی «ارزش‌ها و نگرش‌های مردم در شهر اصفهان» مندرج در فصلنامه‌ی حسنات، شماره‌ی ۶ و ۷ - پاییز ۱۳۸۴ مراجعه کنید.

در واقع نه تنها سطح اعتماد در میان افراد جامعه کاهش یافته است، بلکه اعتماد دوطرفه میان دولت و جامعه نیز مخدوش شده است.

نکته‌ی پایانی که در این زمینه می‌توان گفت این است که بدون بازسازی سرمایه‌ی اجتماعی هیچ حرکت اصلاحی و توسعه‌ای به نتیجه نخواهد رسید. نخستین گام برای بازسازی سرمایه‌ی اجتماعی، اقدام برای ترمیم اعتماد از دست رفته بین مردم و حکومت است. اعتماد در شعارها یا تظاهرات رفتاری موردی، احساسی، سیاسی و یا تبلیغی قابل مشاهده نیست. اعتماد را باید از طریق شاخص‌ها و رفتارهای بلندمدت اندازه گرفت. به هر روی برای بازسازی سرمایه‌ی اجتماعی نیز حکومت - به عنوان مدیر ارشد اجتماعی - باید از خود آغاز کند. به گمان نگارنده عفو عمومی - که لازم بود سالها پیش اعلام شود - می‌تواند دریچه‌ای را برای ورود به دوران جدیدی از تعامل ملی باز کند. بی‌گمان این پرسش برای هر خواننده‌ای پدیدار می‌شود که چرا عفو عمومی؟ به گمان این نگارنده، عفو عمومی - در دوره‌هایی که تحولات گسترده‌ی اجتماعی، سیاسی یا طبقاتی رخ می‌دهد و شکاف‌های اجتماعی بزرگ پدیدار می‌شود - شاخص کاربردی بسیار مهمی است که نشان می‌دهد یک حکومت به مردمش اعتماد دارد، آنان را صاحب حق می‌داند و آماده است از تمام ظرفیت‌های آنان در جهت رشد و اعتلای کشور بهره‌برداری کند. عفو عمومی نشان می‌دهد که آیا دولتمردان نگاه خود را به جامعه‌ی خویش اصلاح کرده‌اند یا نه. در شرایطی که جامعه‌ی ایران به سوی یک جامعه‌ی دو قطبی در حرکت است (تمام انتخابات‌های اخیر ایران نشان‌دهنده‌ی دو قطبی شدن جامعه‌ی ایران هستند) سیاست‌های مرسوم و تکراری گذشته هیچ تحولی در روندهای جاری جامعه و اقتصاد ایجاد نخواهند کرد. به طور خلاصه بازسازی سرمایه‌ی اجتماعی نیازمند سرمایه‌گذاری‌های بزرگ است. عفو عمومی می‌تواند نخستین طرح بزرگ برای بازسازی آن باشد. طرحی که هم ظرفیت حکومت برای هزینه کردن در این باره را منعکس می‌کند و هم زیربنای تعامل ملی جدیدی را برای جامعه بنیاد می‌نهد.
چنین باد.

سقوط سرمایه‌ی اجتماعی یک فرایند تعاملی و دوطرفه است که دولت و جامعه هر دو در آن نقش دارند. گرچه به نظر می‌رسد در ایران عامل اولیه‌ی آغازگر فرایند سقوط، دولت بوده است، اما روندهای جاری حاکی از تشدید این سقوط از سوی جامعه است. در واقع نه تنها سطح اعتماد در میان افراد جامعه کاهش یافته است، بلکه اعتماد دوطرفه میان دولت و جامعه نیز مخدوش شده است.

منابع

- Falk, Ian., Kilpatrick, Sue.(2000). «What is Social Capital? A Study of Interaction in a Rural Community», *European Society for Rural Sociology Sociologia Ruralis*, Vol.40, No.1.
- Fedderke, Johannes., De Kadt, Raphael., Luiz, John.(1999). «Economic growth and social capital: A critical reflection», *Theory and Society*, 28, 709-745, Kluwer Academic Publishers.
- Francois, Patrick.(2002). «Social Capital and Economic Development», *Routledge*, First Published.
- Glaser, Edward L., Laibson, David., Sacerdote, Bruce.(2002). «An Economic Approach to Social Capital», *The economic Journal*, 112, F437-F458, Blackwell Publishers.
- Goodhand, Jonathan., Hulme, David., Lewer, Nick.(2000). «Social Capital and the Political Economy of Violence :A Case Study of Sri Lanka», *Overseas Development Institute*, 24(4), 390-406, Blackwell Publishers.
- Magdol, Lynn., Bessel, Diane R.(2003). «Social Capital, Social Currency, and Portable Assets: The Impact of Residential Mobility on Exchanges of Social Support», *Personal Relationships*, 10, 149-169.
- Paldam, Martin.(2000). «Social Capital: One or Many? Definition and Measurement», *Journal of Economic Surveys*, Vol.14, No.5, Blackwell Publishers, pp.630-653.
- Pollit, Michael.(2002). «The economics of trust, norms and networks», *Business Ethics :A European Review*, Blackwell Publishers, pp.119-128.
- Putnam, Robert D.(1993). «Making Democracy Work-Civic Traditions in Modern Italy», *Princeton University Pres.*
- Silverman, Herbert Albert.(1935). «The Substance of Economics», *Pitman & Sons Ltd*, Eight Edition
- Teachman, Jay D., Paasch, Kathleen., Craver, Karen.(1997) «Social Capital and The Generation of Human Capital», *Social Forces*, 75(4), pp.1343-1359.
- Warde, Alan., Tampubolon, Gindo.(2002). «Social capital, networks and leisure consumption», *The Editorial Board of The Sociological Review*, Blackwell Publishers, pp.155-180.
- Whiteley, Paul F.(2000). «Economic Growth and Social Capital», *Political Studies Association*, Blackwell Publishers, pp.443-466.
- Williamson, Oliver E.(1981). «The Economic Institutions of Capitalism», *The Free Press , Macmillan Inc.*
- تشکر، زهرا، محمدرضا معینی. (۱۳۸۰)، «نگاهی به سرمایه‌ی اجتماعی و توسعه»، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال اول، شماره‌ی ۴.
- ربیعی، کامران. (۱۳۸۳)، «بررسی میدانی سرمایه‌ی اجتماعی در محله‌ی عرب‌ها حاشیه‌ی اصفهان»، شورای شهر اصفهان.
- زنانی، محسن. (۱۳۸۱)، «سقوط سرمایه‌ی اجتماعی، بحران عقلانیت و امتناع برنامه در ایران»، آفتاب، شماره‌ی ۱۶.
- زنانی، محسن. (۱۳۸۴)، «بازار یا نابازار؟ سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، چاپ دوم.
- زنانی، محسن. مصطفی عمادزاده و رزیتا مؤیدفر. (۱۳۸۵)، «سرمایه‌ی اجتماعی و رشد اقتصادی: ارائه‌ی یک الگوی نظری»، مجله‌ی علمی پژوهشی علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، جلد ۲۱، شماره‌ی ۲ (پاییز و زمستان) ۱۳۸۵.
- علوی، سیدبابک. (۱۳۸۰) «نقش سرمایه‌ی اجتماعی در توسعه»، تدبیر، شماره‌ی ۱۱۶.
- علوی، هومن. (۱۳۸۴)، «برآورد روند تحولات هزینه‌ی مبادله در ایران (۱۳۸۰-۱۳۵۰)»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد اقتصاد، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۴.
- فوکویاما، فرانسیس. (۱۹۹۷)، پایان‌نظم، سرمایه‌ی اجتماعی و حفظ آن، ترجمه‌ی غلامعباس توسلی. (۱۳۷۹)، اطلس، چاپ اول.
- کلمن، جیمز. (۱۹۹۴)، بنیادهای نظریه‌ی اجتماعی، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، (۱۳۷۷)، نشر نی، چاپ اول.
- لعل، دیپاک. (۱۹۹۳)، «فرهنگ، دموکراسی و توسعه، تأثیر نهادهای رسمی و غیر رسمی بر توسعه»، ترجمه‌ی وحیده هادی، اصلاان قودجانی. (۱۳۸۲)، مجله‌ی اقتصادی، سال دوم، شماره‌ی ۲۴.
- مؤیدفر، رزیتا. (۱۳۸۲)، «نگرشی بر سرمایه‌ی اجتماعی و ابعاد آن»، اندیشه‌ی صادق، نشریه‌ی پژوهشی آموزشی دانشگاه امام جعفر صادق.
- متوسلی، محمود، علی بی‌نیاز. (۱۳۸۰)، «رویکردی به ارزیابی سرمایه‌ی اجتماعی در اقتصاد ایران»، مجله‌ی برنامه و بودجه، شماره‌ی ۷۵.
- Burt, Ronald S.(2000). «The Network Structure of Social Capital», *Pre-Print for a chapter in Research in Organizational Behavior*, Volume22.
- Dasgupta, Partha.(2000). «Economic Progress and the Idea of Social Capital», *Social Capital: A Multifaceted Perspective*, World Bank.
- Durlauf, Steven N.(2002). «On The Empirics of Social Capital», *The Economic Journal*, 112, F459-F479, Blackwell Publishers.

دکتر عبدالحسین ساسان
عضو هیأت علمی گروه اقتصاد، دانشگاه اصفهان

قسمت دوم

نهادهای خردگستر

دوم. راهکارهای افزایش خردورزی

تاکنون دیده شد که خردورزی حتی در جوامع غربی، که حدود ۳۵۶ سال است آن را تبلیغ می‌کنند و نظام‌های آموزشی خود را نیز در همه‌ی سطوح در راستای تربیت انسانهای خردمند به‌کار گرفته‌اند، با موانع بسیاری روبه‌رو است. از میان این موانع هفت مانع مهم مورد بررسی قرار گرفت. روشن است که موانع به‌مراتب بیشتری وجود دارد، که کمابیش اهمیت فراوانی دارند. ولی یادآوری همین هفت مورد نیز می‌تواند انسان را متقاعد کند که انتخاب مدیران خردمند لازم است، ولی کافی نیست. زیرا حتی مدیران خردمند ممکن است نتوانند تصمیمات خردمندانه‌ای اتخاذ کنند. اکنون این پرسش پیش می‌آید که پس از کوشش برای تحقق شایسته‌سالاری و گزینش مدیران و سیاستمداران خردمند برای تصدی امور کشور، چه باید کرد تا تصمیم‌گیری‌ها در همه‌ی سطوح مدیریتی جامعه خردمندانه باشد.

در پاسخ به این پرسش باید گفت تاکنون مدیران از ابزارهای کمکی مشاوره، شوراهای رسمی، مصاحبت با دانشمندان و خردمندان باتجربه، دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی در راستای خردمندانه کردن هر چه بیشتر فرایندهای تصمیم‌گیری استفاده می‌کردند. ولی از اواخر قرن بیستم نهادهای جدیدی پدید آمد که به‌طور تخصصی در مورد کاهش تصمیمات و اقدامات بی‌خردانه و افزایش



شمار تصمیمات خردمندان در کلیه سطوح خانواده، سازمان، بنگاه، دولت و حکومت فعالیت می‌کنند. اگرچه شمار این گونه نهادها در اواخر قرن بیستم اندک بوده است، ولی از اوایل قرن بیست و یکم به‌طور ناگهانی این گونه نهادها مورد توجه قرار گرفته و کشورهای پیشرفته‌ی غربی رقابت و مسابقه‌ی ملموسی را برای افزایش تعداد و قلمرو فعالیت آنها آغاز کرده‌اند.

نهادهای خردگستری در کشورهای گوناگون نام‌ها و سازماندهی‌های متفاوتی دارند. از این رو شاید نتوان رایج‌ترین عنوانهایی را که به کار می‌رود مشخص کرد. ولی عنوانهایی مانند مراکز خردمندان‌سازی یا مراکز بهینه‌سازی (Rationalization Centres) و نهادهای خردمندی (Rationality Institutions) در منابع این موضوع دیده شده است. ممکن است این گونه مراکز با نام‌های خاص فعالیت کنند، مثلاً به نام بنیانگذاران خود خوانده شوند. سرانجام در مورد مراکزی که به‌طور تخصصی در یک رشته‌ی خاص کار می‌کنند از اصطلاح Excellencein و یا Centre of Excellencyin بهره‌گیری شده است.

احتمال داده می‌شود که در آینده این متون روز به روز جامع‌تر شود، و خواه ناخواه به زبان فارسی نیز نفوذ کند. از این رو پیشنهاد می‌شود مترجمان و پژوهشگران گرامی متعهدانه کوشش کنند تا از بروز تشتت در ترجمه‌ی عنوانها و نام‌های این گونه نهادها بپرهیزند. تا هنگامی که معادل‌های بهتری پیشنهاد نشده است، می‌توان کلیه‌ی این گونه مراکز را تحت عنوان «نهادهای خردگستری» شناسایی کرد. از آنجا که نهادهای خردگستری با دانشگاهها و مراکز پژوهشی یکسان دیده می‌شوند، نخست تفاوت میان آنها بررسی خواهد شد. سپس انواع گوناگون نهادهای خردگستری و سطوح فعالیت آنها مطرح می‌گردد.

مشخصات و مختصات نهادهای خردگستری

اگرچه دانشگاهها را می‌توان مهمترین نهادهای خردگستری در هر کشور دانست، ولی نقش اصلی دانشگاهها نظم دادن به نظام فکری دانشجویان و آموزش نحوه‌ی شناسایی مسائل و حل آنها است. به دیگر سخن دانشگاهها از رهگذر ارتقای توان تجزیه و تحلیل پدیده‌های طبیعی و رویدادهای اجتماعی به دانش‌آموختگانی یاری می‌رسانند که تصمیمات خردمندانانه اتخاذ کنند. ولی نهادهای خردگستری به معنای خاص کلمه مطلقاً در وظایف دانشگاهها برای آموزش

شیوه‌های خردمندی دخالت نمی‌کنند، بلکه به بررسی عملکرد آن دسته از دانش‌آموختگان دانشگاهها می‌پردازند که بر مناصب و مجاری تصمیم‌گیری مدیریت می‌کنند. پس می‌توان گفت دانشگاهها به آموزش خردورزی می‌پردازند، ولی نهادهای خردگستری به نظارت بر دانش‌آموختگان دانشگاهها به‌منظور اطمینان از کاربرد آموزش‌ها اشتغال دارند. به این ترتیب نهادهای خردگستری به مفهوم خاص کلمه «آموزشی» نیستند.

مراکز پژوهشی را نیز می‌توان از مهمترین نهادهای خردگستری در هر کشور دانست، ولی به مفهوم خاص کلمه نهادهای خردگستری کارهای پژوهشی انجام نمی‌دهند. به دیگر سخن وظایف نهادهای خردگستری دوباره‌کاری وظایف آموزش دانشگاهها و یا وظایف تحقیقاتی مراکز پژوهشی نیست. مراکز پژوهشی گزارشهای تحقیقاتی پرحجمی منتشر می‌کنند، ولی نهادهای خردگستری فاقد انتشارات هستند. مراکز پژوهشی آزمایشگاههای بزرگ و مجهزی دارند، ولی نهادهای خردگستری نیازی به آزمایشگاه ندارند. و سرانجام اینکه مراکز پژوهشی رأساً به تولید خیر یا رفاه برای مردم می‌پردازند، یا راهکارهای دفع شر یا زیان از مردم را کشف می‌کنند. مثلاً با دستیابی به فرمول یک داروی جدید و مؤثر برای یک بیماری آزاردهنده یا کشنده به تولید خیر می‌پردازند تا انسانهای خردمند بتوانند به جذب خیر اقدام نمایند. یا با کشف دلایل ابتلای انسان به یک بیماری روش دفع شر را در اختیار انسانها قرار می‌دهند.

نهادهای خردگستری برای آن پدید نیامده‌اند که در وظایف مراکز تحقیقاتی دخالت کنند یا همان کارها را انجام دهند. بلکه به نظارت بر تصمیمات خانواده، مراکز بهداشت و درمان و دیگر سازمان‌های مربوط می‌پردازند. تا اطمینان یابند که آنها با توجه به امکاناتی که مراکز پژوهشی کشف یا ابداع کرده‌اند تصمیمات خردمندانانه‌ای می‌گیرند.

بنابراین نهادهای خردگستری بر سر آن نیستند که خیر جدیدی کشف کنند، یا کتاب و گزارش تازه‌ای بنویسند. حتی ممکن است تولیدات آنها مکتوب نباشد، بلکه با یادآوری یک فرایند ناکارآمد یا نابخردانه به افراد مؤثر سازمان، وظیفه‌ی آنها پایان یافته تلقی می‌شود. نهادهای خردگستری نیازی به مکاتبه با سازمانهای هدف نیز ندارند. زیرا ممکن است فرایند خردگستری را با یک نامه‌ی سرگشاده به روزنامه‌ها یا مجلات انجام دهند. برخی از سازمانها یا بنگاهها در سرسرای ورودی

نهادهای
خردگستری برای
آن پدید نیامده‌اند
که در وظایف
مراکز تحقیقاتی
دخالت کنند یا
همان کارها را
انجام دهند. بلکه
به نظارت بر
تصمیمات
خانواده، مراکز
بهداشت و درمان
و دیگر
سازمان‌های
مربوط می‌پردازند.
تا اطمینان یابند
که آنها با توجه
به امکاناتی که
مراکز پژوهشی
کشف یا ابداع
کرده‌اند تصمیمات
خردمندانانه‌ای
می‌گیرند.



انواع نهادهای خردگستری

هسته‌ی اصلی همه‌ی نهادهای جامعه را خانواده تشکیل می‌دهد. از این‌رو خردگستری در خانواده حتی از خردگستری در حکومت اهمیت بیشتری دارد. معمولاً روان‌شناسان، و حتی روانپزشکان تلویحاً به خردگستری در خانواده اشتغال دارند. اکثر روان‌شناسانی که دفتر مشاوره دایر کرده‌اند در عمل با این واقعیت روبه‌رو شده‌اند که اعضای خانواده در بُعد احساسات، شیدایی، و حب و بغض بیش از حد پیش رفته، ولی از بُعد خردورزی فاصله گرفته‌اند. از این‌رو اکثر مشاوران خانواده و روان‌شناسان، خواسته یا ناخواسته، ناگزیر می‌شوند با تقویت بُعد خردگرایی تعادل زندگی را به خانواده باز گردانند.

بسیاری از خانواده‌ها از مراجعه به دفتر روان‌شناسان و روانپزشکان پرهیز می‌کنند. حتی ممکن است تصور کنند که از خدمات آنان بی‌نیاز هستند. ولی مشابه همین گفتارهای تعادل‌بخش را از جانب سالخوردگان و پیران سرد و گرم چشیده‌ی فامیل دور یا نزدیک دریافت می‌کنند. با وجود این واقعیت احتمال دارد که شمار بزرگی از خانواده‌ها از وجود یک شخصیت خردمند، معتبر و مورد احترام در فامیل محروم باشند. چنین خانواده‌هایی به طریق اولی از خدمات مشاوره خانواده بی‌بهره هستند.

ساختمان خود صندوق پیشنهادها نصب کرده‌اند. اگر مدیران سازمان یا بنگاه به این صندوق‌ها توجه کنند ممکن است فرایند خردگستری بدون هزینه تحقق یابند. ولی عیب این صندوق‌ها آن است که پیشنهادها به آگاهی دیگر افراد ذی‌نفع، اعم از کارکنان و مشتریان یا ارباب رجوع نمی‌رسد. از این‌رو هیچ‌کس از درجه اهمیت و یا درستی و نادرستی پیشنهادها و نیز نحوه‌ی برخورد مدیران با آنها آگاه نمی‌شود.

اگر روزنامه‌های معتبر و بانفوذ و یا مجلات وزین و اثرگذار ستون‌ها یا صفحاتی با هدف «خردگستری» دایر کنند، مسلماً از چند دیدگاه نسبت به صندوق پیشنهادها برتری دارد. نخست اینکه سردبیر یا دبیر ستون می‌تواند درستی یا نادرستی پیشنهادها را بسنجد، و یا نسبت به رفع ضعف‌ها و تقویت تواناییهای آن اقدام کند. دوم آنکه خوانندگان می‌توانند درباره‌ی پیشنهادها داوری کنند، و در صورت نیاز آنها را تکمیل یا اصلاح نمایند. سوم اینکه گفتمان‌های رایج در سطح خوانندگان روزنامه بر محور خردمندی قرار می‌گیرد و سرانجام اینکه افکار عمومی پیگیر اجرای پیشنهادهای خردگسترانه خواهد بود. این‌گونه صفحات یا ستون‌های مجلات و روزنامه‌ها را می‌توان با اصطلاحات نوساخته‌ای که بر واژه «خرد» تأکید دارند نامگذاری کرد.

از این رو نخستین نهادهای خردگستر که باید ایجاد شوند و یا توسعه یابند نهادهای خردگستر خانوادگی است. این نهادها عمدتاً عبارت‌اند از دفاتر مشاوره خانواده و دفاتر پزشک خانواده. این دفاتر را می‌توان در هم ادغام کرد، تا پرهیز سنتی خانواده‌ها از مراجعه به روان‌شناسان و روانپزشکان مانع دریافت خدمات و راهنمایی‌های خردمندانه نشود.

دومین سطحی که برای خدمات خردگستری از اولویت کامل برخوردار است سطح مدرسه، اعم از دبستان، راهنمایی و دبیرستان است. ذهن باز و خلاق و توان یادگیری بسیار بالا در دانش‌آموزان مدارس، هر نوع سرمایه‌گذاری مشاوره‌ای را موجه می‌سازد.

شبکه‌ی مدارس کشور می‌تواند به شبکه‌ی پیشرفت و تکامل اجتماعی تبدیل شود. چرا هنگامی که مدارس تعطیل می‌شوند و دانش‌آموزان به خانه‌هایشان باز می‌گردند، درهای ساختمانها را می‌بندند. و این سرمایه‌های گسترده تا صبح روز بعد غیرفعال می‌شوند، می‌توان با یک طرح جدید بهره‌وری فضای مدارس کشور را بالا برد. می‌توان به پزشکان جوان، روانپزشکان، روان‌شناسان، متخصصان علوم تربیتی و حتی شخصیت‌های معتمد و سرد و گرم چشیده‌ی هر محله اجازه داد که بلافاصله پس از پایان کار روزانه‌ی مدارس در این ساختمان‌ها حضور یابند. و با اخذ حق ویزیت کمتر از متعارف به ارائه‌ی خدمات پزشک خانواده و مشاوره خانواده مشغول شوند.

دبیران زبان‌های خارجی باید اجازه یابند که در ساعات تعطیلی مدارس کلاس زبان به بهای ارزان دایر کنند. حتی کارشناسان تربیت بدنی می‌توانند از امکانات ورزشی مدارس در ساعات تعطیلی برای دایر کردن کلاس‌های ورزش بهره‌برداری کنند.

به نظر می‌رسد شبکه‌ی مدارس هر کشور را می‌توان به کانون توسعه‌ی آن کشور تبدیل کرد. چنین طرحی نیازمند بودجه و اعتبارات تازه نیست. زیرا صرفاً امکانات موجود به گروه‌های مشاور خانواده و پزشک خانواده که داوطلب باشند برای ساعات تعطیلی از مدارس بهره‌برداری کنند، تحویل می‌شود. تحویل‌گیرندگان عهده‌دار حفظ و نگهداری از ساختمان و تجهیزات و تأسیسات آن حین بهره‌برداری خواهند بود.

سومین سطحی که نهادهای خردگستری می‌توانند فعالیت کنند سازمانهای غیردولتی و غیرانتفاعی (NGOها) هستند، که معمولاً با عنوان «دیده‌بانان خردگستری» یا

نهادهای
خردگستری از
کوچکترین تا
بالاترین سطوح
جامعه فعال
هستند. ولی شاید
نهادهای
خردگستری سطح
کلان کشورها از
پیچیدگی خاصی
برخوردار باشند.



هر کشوری متناسب با فرهنگ و شرایط اجتماعی - سیاسی خود به گونه‌ای از دیدگاه خردمندان در مناصب و مجاری تصمیم‌گیری بهره می‌برد، تا حتی‌المقدور ساز و کارهای خردگریزی را کاهش دهد. ولی آنچه مهم است این است که در هیچ کشوری نهادهای خرد ملی گرایش به یک صنف خاص، یک طبقه‌ی ویژه و یا یک جناح سیاسی ندارند. زیرا وجود چنین گرایش‌هایی خود از ساز و کارهای مهم خردگریزی است.

انجمن‌های خردگستری نامیده می‌شوند. این گونه سازمانها از افراد داوطلب خدمات اجتماعی تشکیل شده که بدون هرگونه چشمداشت مادی اوقات فراغت خود را در راه شناسایی تصمیمات و کارهای بی‌خردانه‌ی رایج در سطح جامعه و کوشش برای تغییر رفتارهای غیرمنطقی صرف می‌کنند. دیده‌بانان خردگستری در نشست‌های منظم خود به بررسی گزارش‌های اعضا از مشاهدات یا مطالعاتشان در باب نمودهای نابخردانه می‌پردازند. هنگامی که اکثریت متقاعد شدند که راهکارهای خردمندانه‌تری وجود دارد، به شیوه‌ای مناسب می‌کوشند تا رفتار عامل یا عوامل این نمود را خردمندانه‌تر کنند.

افزون بر سه سطح پیش‌گفته، برخی از دانشگاهها نیز به تشکیل چنین نهادهایی با عنوان «کانون خردگستری» می‌پردازند. ممکن است بسیاری از استادان باتجربه، سرد و گرم چشیده و برخوردار از اشتهار به خردمندی، مأمور به خدمت در این کانون‌ها شوند. اعضای کانون پس از انعقاد قرارداد با سازمانهایی که به خدمات مشاوره رفتاری احساس نیاز می‌کنند، ممکن است حتی در سازمان مزبور مستقر شوند و به‌طور تمام‌وقت رفتار مدیران و کارکنان را زیر نظر بگیرند. معمولاً هیچ‌کس انتظار ندارد که نتیجه‌ی قرارداد چندین جلد کتاب یا گزارش قطور باشد، بلکه ممکن است نتیجه‌ی کار برگزاری چند همایش، میزگرد یا سخنرانی باشد.

ممکن است کارخانه‌های بزرگ و صنایع پیشتاز نیز نهادهای مستمر و تمام‌وقتی با عنوان «هسته‌های خردگستری» ایجاد کنند. یا حتی کارآفرینان بخش خصوصی و انتفاعی بر پایه‌ی قانون تجارت، مؤسساتی با عنوان «بنگاه خردگستری» دایر نمایند. پس نهادهای خردگستری از کوچکترین تا بالاترین سطوح جامعه فعال هستند. ولی شاید نهادهای خردگستری سطح کلان کشورها از پیچیدگی خاصی برخوردار باشند. احتمالاً بیان یک نمونه از نهادهای خردگستری سطوح کلان بسیار سودمند است. شاید بتوان سراغ کهن‌ترین و باسابقه‌ترین چنین نمونه‌هایی را در انگلستان گرفت. همچنین می‌توان از یکی از جوان‌ترین این نهادها در ایران یاد کرد.

در بخش پایانی این نوشتار یک نمونه از انگلستان و نمونه‌ی دیگری از ایران برای طرح مسأله آورده می‌شود. باشد که پژوهشگران و افراد آشنا با این دو نهاد مقالات مستقلی در باب پیشینه، چگونگی سازماندهی و دستاوردهای آنها منتشر کنند.

وایت‌هال

نام «وایت‌هال» معمولاً مفهوم نشست‌های مشورتی معاونان دایمی با متخصصان بزرگ علمی شاغل در دانشگاهها، مدیران صنایع بزرگ و سازمان‌های دولتی را تداعی می‌کند. از آنجا که بنا بر تصور رایج میان مردم انگلستان معاونان دایمی وزارتخانه‌ها قدرت اصلی تصمیم‌گیری کشور را در دست دارند، بسیاری از مردم این کشور معتقدند که قدرت وایت‌هال فوق قدرت دولت‌ها و احزاب است. ولی ممکن است در باب قدرت این نهاد بیش از حد گزاف‌پنداری شده باشد. تردیدی نیست که معاونان دایمی وزارتخانه‌ها آنچنان قدرت و اختیارات گسترده‌ای دارند که به‌خوبی می‌توانند راهنمایی‌های وایت‌هال را در مجاری تصمیم‌گیری کشور وارد کنند. ولی به نظر نمی‌رسد که این نهاد خردگستر بدون اراده و خواست اعضای متنفذ خود نیز توانا باشد و بتواند بر تصمیم‌گیری‌های مراکز و مناصب قدرت سیاسی اثر بگذارد.

اگر بخش بزرگی از بار علمی و خردورزی وایت‌هال متعلق به دانشمندانی باشد که عمدتاً از مراکز تحقیقاتی و دانشگاههای سراسر کشور به عضویت این نهاد در آمده‌اند، در مقابل بخش بزرگی از اقتدار سیاسی و نفوذ قانونی آن متعلق به مدیران عضو، به‌ویژه معاونان دایمی است. معاونان دایمی وزارتخانه‌ها افراد برجسته‌ای هستند که مقام سازمانی دایمی و مادام‌العمر دارند و با تغییرات جناحی و حزبی مدیران کشور همواره مقام و مسؤولیت اجرایی آنان ثابت می‌ماند. در حقیقت آنان گنجینه‌های متحرک اطلاعات هر وزارتخانه و هر سازمان بزرگ دولتی مانند دانشگاهها هستند. از این‌رو اجازه ندارند در عضویت احزاب باقی بمانند. هنگامی که فردی برای یکی از سمت‌های معاونت دایمی وزارتخانه‌ها یا سازمانها برگزیده می‌شود برای همیشه از عضویت حزب خود کناره‌گیری می‌کند.

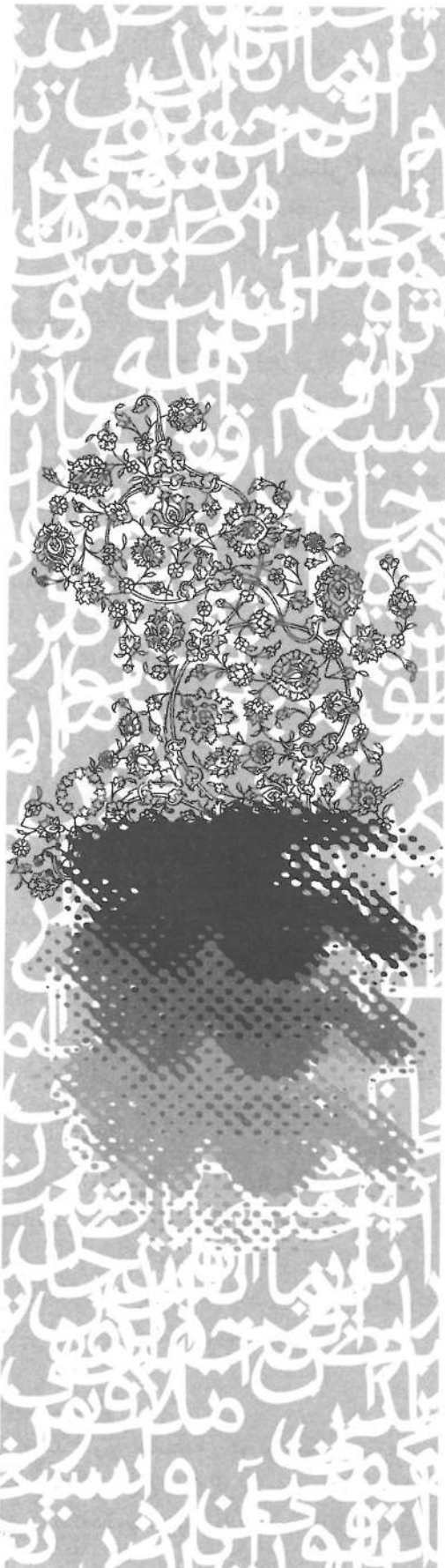
معاونان دایمی در همه‌ی فرایندهای تصمیم‌گیری وزارتخانه یا سازمانهای متبوع خود حضور دارند. از این‌رو هنگامی که پس از برگزاری یک انتخابات دولت تغییر می‌کند، هیچ‌یک از طرحها و یا برنامه‌های وزارتخانه‌ها ناتمام رها نمی‌شود. حتی مذاکرات دولت با اتحادیه‌های داخلی و خارجی، سازمانهای بین‌المللی و دولتهای خارجی از نو آغاز نمی‌گردد. بلکه دقیقاً از همان نقطه‌ای که در جلسات گذشته بدان نایل شده

بود ادامه می‌یابد. راهبردهای تدوین شده‌ی پیشین لغو نمی‌گردد. سمت و سوی مذاکرات دیپلماتیک دگرگون نمی‌شود، و مدیران جدید طرحهای عمرانی کشور را برای توجیه شدن و فهم ضرورت‌های آن متوقف نخواهند کرد.

به این ترتیب معاونان دایمی حلقه‌ی ارتباط «خرد ملی» با «نهادهای سیاسی» هستند. هنگامی که مدیران حزبی و جناحی جدید در مناصب سیاسی قرار می‌گیرند، اطمینان دارند که تصمیمات گذشته در فرایندهای کارشناسی بررسی شده، در فرایندهای مدیریتی تصویب شده، و در نهادهای خردگرا (مانند وایت‌هال) مورد مراقبت و واریسی دقیق قرار گرفته است. معاونان دایمی ارتباط میان مجمع خردمندان موجود کشور یا «خرد ملی» را با مجلس جدید، دولت جدید، وزیران و مدیران جدید، و حزب اکثریت جدید یا «نهادهای سیاسی» برقرار می‌کنند.

عمده‌ی تصمیمات بی‌خردانه‌ای که در هر کشوری اتخاذ می‌شود، و بخش اعظم آسیب‌هایی که به «خرد ملی» وارد می‌آید. در مقاطعی مانند تغییر حکومت‌ها و یا تغییر دولت‌ها رخ می‌دهد. بخش اعظم فرار سرمایه‌ها و فرار مغزها به خارج که ریشه‌ی اصلی و علت غایی بیکاری جوانان هر کشور است و نیز راکدگذاری سرمایه‌ها و کناره‌گیری مغزها و کارآفرینان باقی‌مانده در داخل کشور که مکمل بیکاری و مسبب فقر مستمندان است، بی‌درنگ پس از بروز نشانه‌های خردگریزی و خامی در سخنان و تصمیمات رهبران احزاب و دولتمردان تازه پدیدار می‌شوند. از این رویکی از نقش‌های مهم معاونان دایمی آن است که از سخنان نسنجیده، خام و خردگرایانه‌ای که در مقاطع تغییر دولتها اظهار می‌شود جلوگیری نمایند.

شاید این ساختار سیاسی بجز انگلستان، در فرهنگها و شرایط اجتماعی کشورهای دیگر قابل اقتباس نباشد. ولی هر کشوری متناسب با فرهنگ و شرایط اجتماعی. سیاسی خود به‌گونه‌ای از دیدگاه خردمندان در مناصب و مجاری تصمیم‌گیری بهره می‌برد، تا حتی‌المقدور سازوکارهای خردگریزی را کاهش دهد. ولی آنچه مهم است این است که در هیچ کشوری نهادهای خرد ملی گرایش به یک صنف خاص، یک طبقه‌ی ویژه و یا یک جناح سیاسی ندارند. زیرا وجود چنین گرایش‌هایی خود از سازوکارهای مهم خردگریزی است.



عمده‌ی
تصمیمات
بی‌خردانه‌ای که
در هر کشوری
اتخاذ می‌شود، و
بخش اعظم
آسیب‌هایی که به
«خرد ملی» وارد
می‌آید. در
مقاطععی مانند
تغییر حکومت‌ها و
یا تغییر دولتها
رخ می‌دهد

اکنون به همین شیوه یعنی با رعایت اختصار «مرکز هم‌اندیشی توسعه‌ی استان اصفهان» نیز بررسی می‌شود.

مرکز هم‌اندیشی توسعه‌ی استان اصفهان

مرکز هم‌اندیشی توسعه‌ی استان اصفهان، که از این پس «مرکز» نامیده می‌شود، در خردادماه ۱۳۸۳ به استناد مصوبه‌ی شورای برنامه‌ریزی توسعه‌ی استانی اصفهان تأسیس گردید. این شورا مسئولیت تأسیس آن را بر عهده‌ی رئیس شورا (استاندار)، دبیر شورا (رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی)، دو عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان و شورای برنامه‌ریزی استان و رئیس شهرک علمی و تحقیقاتی اصفهان قرار داده بود. این ترکیب پنج‌نفره که به عنوان هیأت مؤسس از طریق شورای برنامه‌ریزی و توسعه‌ی استان برگزیده شدند، موظف گردیدند اقدامات زیر را انجام دهند:

۱. برگزاری جلسات هیأت مؤسس برای تدوین اساسنامه‌ی مرکز و ثبت آن در مجاری قانونی

۲. انتخاب رئیس مرکز و دبیر علمی مرکز برای تشکیل دبیرخانه و پیگیری امور اداری

۳. بررسی و تنظیم فهرست اسامی هیأت امنا و پیشنهاد آن به دبیر شورای برنامه‌ریزی برای طرح و تصویب آن در شورا

۴. تهیه‌ی نمودار ساختار سازمانی و اخذ تصویب هیأت مؤسس برای آغاز به کار مرکز

۵. تهیه‌ی آیین‌نامه‌ها و سازماندهی تشکیلات مرکز، برای امکان‌پذیر ساختن فعالیتهای

هیأت مؤسس، رئیس شهرک علمی و تحقیقاتی را از میان اعضای خود به ریاست مرکز برگزید و یک اقتصاددان برجسته را نیز از خارج از هیأت مؤسس به سمت دبیر علمی مرکز منصوب نمود. سایر وظایف محوله نیز به خوبی انجام شد. ولی متأسفانه ثبت مرکز هم‌اندیشی با موانع اداری روبه‌رو گردید. از این رو مرکز نتوانست از شهرک علمی و تحقیقاتی مستقل شود و تا هنگام نگارش این نوشتار همچنان زیرمجموعه‌ی شهرک علمی و تحقیقاتی اصفهان به‌شمار می‌رود.

اهداف مرکز

در فرایند تدوین اساسنامه و تنظیم اهداف مرکز به این موضوع تأکید گردید که مرکز یک مؤسسه‌ی پژوهشی نیست، بلکه یک نهاد نظریه‌پردازی است، که باید از تدوین

هدف مرکز

هم‌اندیشی

توسعه‌ی استان

اصفهان

عبارت‌است از

«تولید دیدگاه

مشترک» که پس

از برانگیختگی،

سمت دادن،

مدیریت کردن و

به جمع‌بندی

رساندن

توفان‌های فکری

به دست می‌آید.

بنابراین می‌توان

مرکز هم‌اندیشی

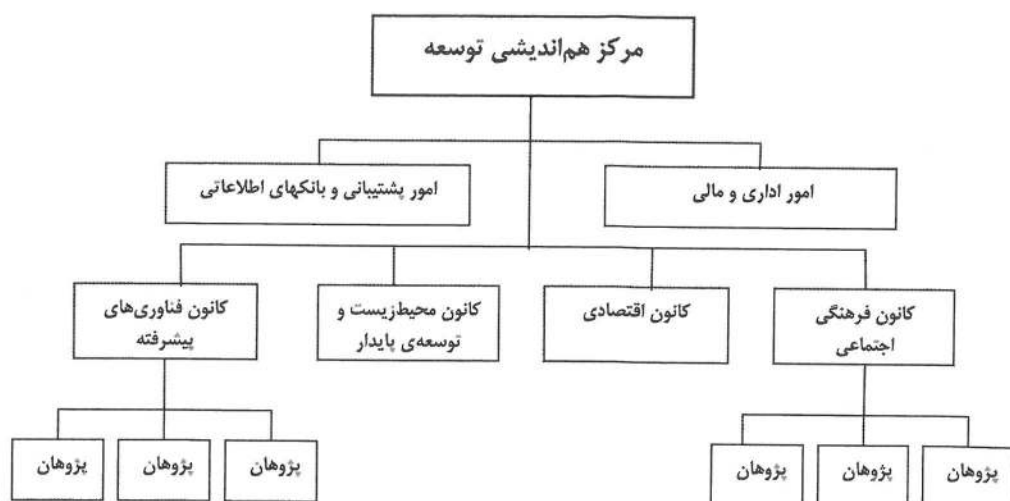
توسعه‌ی استان

اصفهان را یک

نهاد خردگستری

دانست.





و به تبع آن شخصیت‌های علمی، اداری و کارشناسی هر پژوهان کاملاً متغیر هستند. پس می‌توان ساختار (تاپ چارت) مرکز را به شرح زیر ترسیم کرد.

شخصیت‌های دانشگاهی و اجرایی که برای نشست‌های هر کانون دعوت می‌شوند، عضو پایدار مرکز هم‌اندیشی تلقی می‌گردند. این سمت که یک عنوان افتخاری و مادام‌العمر است، مستلزم هیچ‌گونه تعهد مالی یا حقوقی برای مرکز هم‌اندیشی نیست. تنها امتیاز و حقی که برای عضو پایدار ایجاد می‌کند آن است که شخص می‌تواند در کارتهای ویزیت یا برنامه‌ها و یا در عنوانهای خود برای کتاب و مقاله از عبارت «عضو پایدار مرکز هم‌اندیشی توسعه استان اصفهان» استفاده کند. سلب این عنوان از «عضو پایدار» مستلزم آن است که در دادگاههای صالح عضوی را از حقوق اجتماعی محروم کنند، در غیر این صورت این عنوان همیشگی است.

احراز سمت «عضو پایدار» مرکز هم‌اندیشی با درخواست کتبی دو سوم اعضای هر کانون، موافقت مدیر کانون مربوط، پیشنهاد رئیس مرکز و تصویب هیأت امنای مرکز انجام می‌پذیرد. سایر شخصیت‌های علمی و اجرایی که در پژوهان‌ها یا کانون‌ها فعالیت می‌کنند از عنوان همکار مرکز برخوردارند. در شماره‌های آینده شماری از اسناد تولید شده‌ی مرکز با عنوان «دیدگاه مشترک کانون...» و یا «دیدگاه مشترک پژوهان...» منتشر خواهد شد.

افزون بر این از سردبیر محترم و شورای محترم نویسندگان درخواست می‌شود صفحاتی از مجله را با عنوان «دیدگاه بان خرد» برای چاپ و انتشار تذکرات صاحب‌نظران در باب نحوه‌ی ارتقای خردورزی در امور جاری کشور اختصاص دهند.

گزارش تحقیق و فعالیت‌های مشابه پرهیز کند. بحث و بررسی راهکارهای توسعه‌ی استان از طریق تضارب آراء و ایجاد توفان فکری میان صاحب‌نظران دانشگاهی و مدیران اجرایی و استمرار گفت‌وگوها و مشاجرات تا متقاعد شدن اکثریت اعضا به‌عنوان شیوه‌ی کار مرکز پذیرفته شد. هدف از این شیوه‌ی کار رسیدن به کوتاهترین جملاتی است که به‌عنوان «جمع‌بندی دیدگاه مشترک» مدیران اجرایی، کارشناسان، و استادان دانشگاهها فراهم می‌شود.

به دیگر سخن، هدف مرکز هم‌اندیشی توسعه‌ی استان اصفهان عبارت است از «تولید دیدگاه مشترک» که پس از برانگیختگی، سمت دادن، مدیریت کردن و به جمع‌بندی رساندن توفان‌های فکری به دست می‌آید. بنابراین می‌توان مرکز هم‌اندیشی توسعه‌ی استان اصفهان را یک نهاد خردگستری دانست.

سازماندهی و ساختار کار

مرکز به چهار «کانون هم‌اندیشی» به شرح زیر تفکیک شده است، که به‌عنوان واحدهای پایدار مرکز فعالیت می‌کنند.

۱. کانون فرهنگی و اجتماعی

۲. کانون اقتصادی

۳. کانون محیط‌زیست و توسعه‌ی پایدار

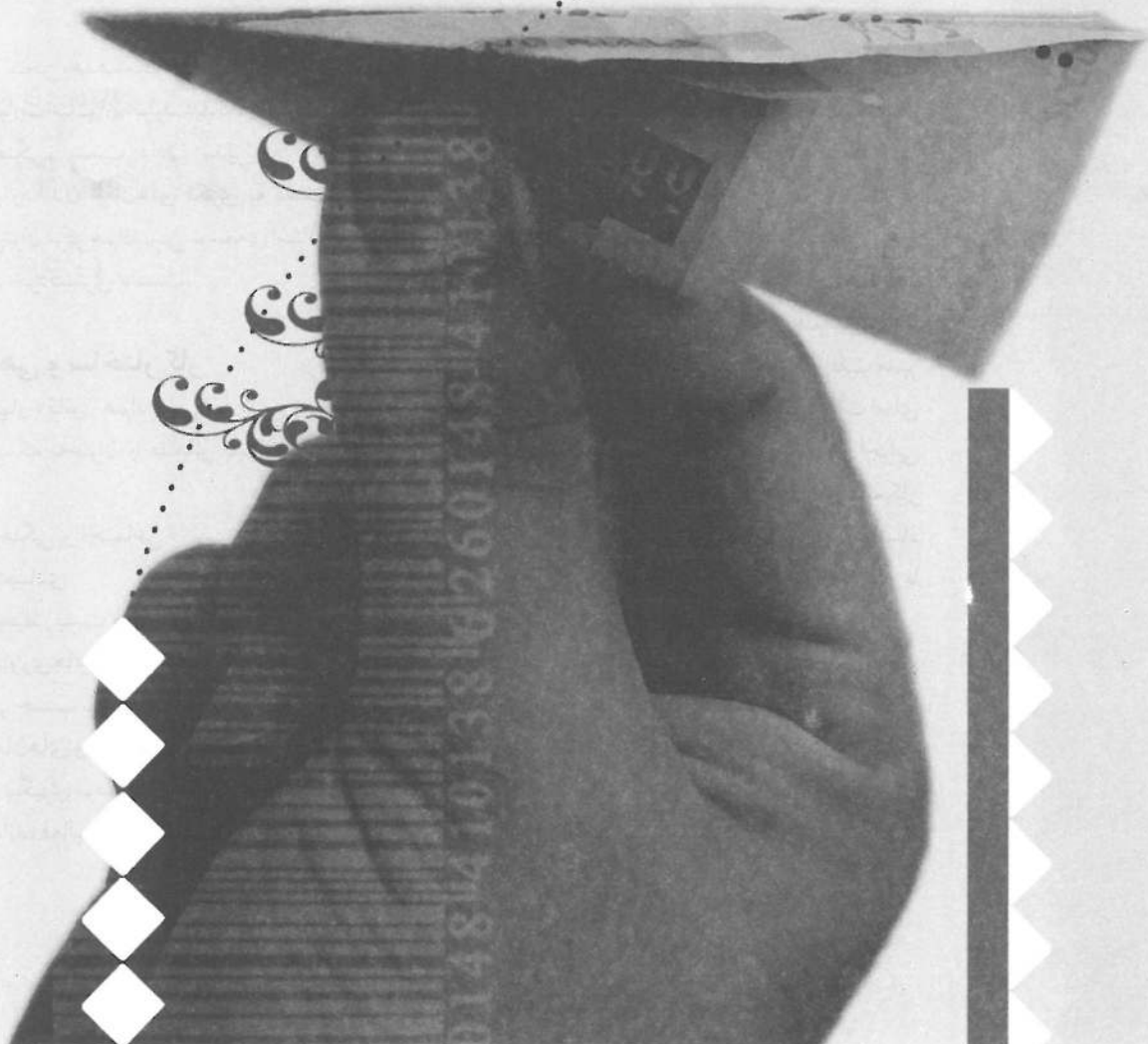
۴. کانون فناوری‌های پیشرفته

هر کانون بر حسب نیاز به چندین «پژوهان» تقسیم شده است. پژوهان‌های وابسته به هر کانون به‌عنوان واحدهای متغیر برای پیگیری موضوعاتی که اولویت آنها را کانون‌ها تعیین کرده‌اند، فعالیت می‌کنند. بنابراین عنوان پژوهان‌ها

ارز پاپه عملکرد اقتصاد ایران در سال ۱۳۸۴

علی مزروعی

تحلیل عملکرد اقتصادی کشور باعث می‌شود که از یک سو نقاط قوت و ضعف اقتصاد کشور شناخته شود و در جریان تصمیم‌گیری‌ها و تدوین هر نوع سیاست اصلاحی در عرصه‌ی اقتصاد، فضای بیشتری فراهم شود و از سوی دیگر تأثیر شرایط محیطی و محدودیت‌های خارج از کنترل مشخص‌تر شود و در نتیجه امکان استفاده‌ی بیشتر از این شرایط و محدودیت‌ها فراهم آید. با این رویکرد بررسی و تحلیل عملکرد اقتصادی کشور در سال ۱۳۸۴ و ارائه‌ی اطلاعات آماری می‌تواند به‌عنوان ابزار مناسبی در تبیین روندهای موجود و پیش‌بینی روندهای آینده‌ی اقتصاد کشور به کار آید و زمینه‌ی سیاستگذاری مؤثر و مناسب برنامه‌ریزان و سیاستگذاران را فراهم کند. سیاستهای اقتصادی جاری در سال ۱۳۸۴ باید بر پایه‌ی «قانون برنامه‌ی چهارم توسعه» و همسو با اسناد بالادستی تدوین این قانون یعنی «سند چشم‌انداز



توسعه‌ی ۲۰ ساله‌ی کشور» و «سیاست‌های کلی برنامه» مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام به اجرا درمی‌آمد، اما نگرش‌های جدید نسبت به مسائل اقتصادی در مجلس هفتم، مسأله‌ی برگزاری انتخابات ریاست جمهوری نهم و استقرار دولت جدید به ریاست احمدی‌نژاد و در همسویی فکری با مجلس هفتم و اتخاذ رویکردهای تازه در عرصه‌ی سیاست خارجی به‌ویژه پرونده‌ی هسته‌ای ایران، به‌شدت شرایط اقتصادی کشور را تحت تأثیر قرار داد و در عمل به فاصله‌گیری دولت نهم از اجرای کامل برنامه‌ی چهارم توسعه در این سال انجامید. ارائه‌ی دو لایحه‌ی متمم بودجه در ماه‌های پایانی سال و درخواست برداشت ۹۸۱۵ میلیون دلار از «حساب ذخیره‌ی ارزی» برای تأمین کسری بودجه‌ی دولت، که با تصویب مجلس هفتم همراه بود، دلیل آشکاری بر این موضوع است و متأسفانه وقوع این رخداد را نمی‌توان اقدام درستی در پابندی به برنامه‌ای عمل کردن در اصلاح ساختار اقتصاد کشور و در ادامه‌ی روند گذشته قلمداد کرد. در مجموع از آنجا که عملکرد اقتصادی کشور در سال ۱۳۸۴ به عملکرد دو دولت خاتمی و احمدی‌نژاد ارتباط می‌یابد، در هر گونه نتیجه‌ای باید دو دولت را شریک دانست اما طبیعی است آثار و پیامدهای ناشی از سیاست‌های جدید دولت نهم که به تدریج در عرصه‌ی فعالیتهای اقتصادی کشور ظاهر شده و می‌شود، متوجه جناح حاکم در دولت و مجلس و سایر نهادها خواهد بود و در گذر زمان و با ظهور نتایج آنها بهتر می‌توان به ارزیابی عملکرد اقتصادی دولت نهم پرداخت.

در سال ۱۳۸۴ روند افزایش قیمت نفت شدت یافت و با وجود جابه‌جایی دولت و تغییر سیاستها در عرصه‌ی داخلی و خارجی و تنش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و همچنین پاره‌ای از محدودیت‌های داخلی ناشی از چالش‌های سیاسی و مشکلات نهادی و ساختاری واحدهای تولیدی و خدماتی، اقتصاد ایران با بهره‌گیری از درآمد بالای نفت توانست با رشدی مثبت این سال راپشت‌سرگذارد، سالی که درآمد نفت به رقمی افسانه‌ای در تاریخ معاصر اقتصادی ایران رسید.

با توجه به این مقدمه و با در نظر گرفتن مجموعه شرایط محیطی و داخلی که کشور با آن مواجه بوده، در ادامه تلاش خواهیم کرد به ارائه‌ی تصویری از عملکرد اقتصاد ایران در سال ۱۳۸۴ با تکیه بر شاخص‌های کلان اقتصادی و ارزیابی آن بپردازیم. طبعاً ارزیابی واقع‌بینانه،

علمی و کارشناسانه‌ی عملکرد اقتصادی کشور می‌تواند مبنای مناسبی برای ارزیابی عملکرد هر دولت در انطباق با شعارها، برنامه و پاسخگویی به مطالبات شهروندان و چگونگی دستیابی به اهداف کمی قانون برنامه‌ی چهارم توسعه و سند چشم‌انداز ۲۰ ساله باشد و به‌ویژه از این منظر دولت نهم و مجلس هفتم (جناح حاکم) را مورد نقد و ارزیابی قرار داد.

تولید ناخالص داخلی به قیمت ثابت

این شاخص نشان‌دهنده‌ی نتیجه‌ی کلی عملکرد اقتصادی کشور طی یک سال است.

گزارش حساب‌های ملی حاکی از رشد ۵/۴ درصدی این شاخص در سال ۱۳۸۴ است. هر چند رشد این شاخص به واسطه‌ی افزایش قیمت و درآمد نفت در مقایسه با رشد ۴/۸ درصدی سال ۱۳۸۳ افزایش ۰/۶ واحد را نشان می‌دهد، اما در مقایسه با متوسط عملکرد برنامه‌ی سوم توسعه ۵/۵۵ درصد متوسط سالانه طی سالهای ۷۹ تا ۸۳ کاهش ۰/۱ واحد را به نمایش می‌گذارد و اینکه اقتصاد ایران نتوانسته گام بلندتری در مسیر رشد و توسعه بردارد. لازم به یادآوری است در بخش اهداف کمی قانون برنامه‌ی چهارم توسعه‌ی دستیابی به نرخ رشد اقتصادی متوسط سالانه ۸ درصد، برای سالهای اجرای این برنامه (۸۴ تا ۸۸) پیش‌بینی شده است که در سال اول اجرای این برنامه باید شاهد تحقق نرخ رشد اقتصادی ۷/۱ درصد در کشور می‌بودیم، اما نرخ رشد ۵/۴ درصدی حاصل حکایت از فاصله‌ی معنادار با نرخ رشد پیش‌بینی شده، با وجود بهره‌مندی فراتر از پیش‌بینی برنامه در استفاده از درآمد نفت دارد و در واقع باید عملکرد اقتصاد ایران را در دستیابی به نرخ رشد هدف‌گذاری شده در قانون برنامه‌ی چهارم توسعه در سال اول اجرا ناموفق ارزیابی کرد و طبعاً آن‌را با فاصله‌گیری از پابندی به اجرای تام و تمام قانون برنامه‌ی چهارم توسعه از سوی دولت نهم ارتباط داد. بدیهی است ادامه‌ی این وضعیت دستیابی به نرخ رشد متوسط سالانه‌ی اقتصادی ۸ درصد پیش‌بینی شده در اجرای قانون برنامه‌ی چهارم توسعه را ممتنع می‌کند. با توجه به اینکه شاخص تولید ناخالص داخلی ارتباط مستقیم با میزان درآمد ارزی کشور، جریان تشکیل سرمایه، بهره‌وری و اشتغال نیروی کار، بودجه‌ی دولت، میزان واردات، جمعیت و... دارد و در مقام ارزیابی و به‌خصوص در مقام مقایسه با عملکرد اقتصادی دولتهای گذشته باید مجموعه‌ی این عوامل را با هم دید و داوری کرد. به عبارت دیگر عملکرد

سیاست‌های
اقتصادی جاری
در سال ۱۳۸۴
باید بر پایه‌ی
«قانون برنامه‌ی
چهارم توسعه» و
همسو با اسناد
بالادستی تدوین
این قانون یعنی
«سند چشم‌انداز
توسعه‌ی ۲۰
ساله‌ی کشور» و
«سیاست‌های کلی
برنامه» مصوب
مجمع تشخیص
مصلحت نظام به
اجرا درمی‌آید

اقتصاد کشور و دولت ارتباط وثیقی با میزان منابع و امکاناتی که در آن به کار گرفته می‌شود دارد و به خصوص در اقتصاد ایران، شاخص تولید ناخالص داخلی به عنوان یک متغیر، شدیداً به میزان درآمد ارزی کشور، واردات و بودجه‌ی دولت بستگی دارد. طبق محاسبات انجام شده در این سال ارزش افزوده‌ی گروه نفت و گاز با کاهش نرخ رشد نسبت به سال ۱۳۸۳ روبه‌رو شد و از رشدی بالغ بر ۰/۶ درصد برخوردار شد. این رقم در مقایسه با نرخ رشد ۲/۶ درصدی ارزش افزوده‌ی این گروه در سال ۱۳۸۳ دو واحد درصد کاهش نشان می‌دهد که منعکس‌کننده‌ی مشکلاتی است که به این بخش از نظر سرمایه‌گذاری با آن روبه‌رو است. علل اصلی کاهش نرخ رشد این گروه به کاهش نرخ رشد استخراج نفت، کاهش در صادرات مستقیم نفت خام و صادرات از طریق بیع متقابل و همچنین کاهش در صادرات فرآورده‌های نفتی برمی‌گردد که برای اقتصاد نفتی ایران بسیار تأمل‌برانگیز است. سهم ارزش افزوده‌ی این گروه در رشد تولید ناخالص داخلی سال ۱۳۸۴ معادل ۰/۱ واحد درصد بوده است.

بخش کشاورزی پس از افت محسوس در عملکرد سال زراعی ۱۳۸۳، در نتیجه‌ی فراهم آمدن وضعیت مناسب‌تر به ویژه شرایط نسبتاً مساعد جوی، توانست در سال ۱۳۸۴ نسبت به سال قبل از نرخ رشد ۷/۱ درصدی بهره‌مند شود. برآوردهای ارزش افزوده‌ی گروه کشاورزی نشان می‌دهد که در هر دو بخش تولید محصولات زراعی و باغی و تولید محصولات دامی، رشد قابل توجهی نسبت به دوره‌ی مشابه سال قبل حاصل شده است. براساس آمارهای مقدماتی وزارت جهاد کشاورزی، تولید محصولات عمده‌ی این گروه که شامل گندم، جو، برنج، محصولات باغی و محصولات اصلی دامی است به ترتیب ۷/۱، ۳/۴، ۱۱/۵، ۶/۹ درصد نسبت به سال ۱۳۸۳ رشد داشته است. سهم ارزش افزوده‌ی این بخش در رشد تولید ناخالص داخلی سال ۱۳۸۴، یک واحد درصد بوده است. گروه صنایع و معادن در سال ۱۳۸۴ با نرخ رشدی معادل ۶/۷ درصد از عملکرد نسبتاً موفق‌تری برخوردار بوده، به نحوی که توانست ۱/۶ واحد درصد از کل ۵/۴ درصد نرخ رشد اقتصادی را در دوره‌ی مورد بررسی تحقق بخشد. با وجود این سهم مذکور در مقایسه با سال قبل ۰/۴ واحد درصد کاهش داشته است. نرخ رشد این گروه در سال ۱۳۸۳ معادل ۸/۴ درصد بوده است. در بین زیربخش‌های این گروه، بخش صنعت در سال ۱۳۸۴ با کاهش نرخ رشد مواجه شد، به نحوی که نرخ رشد این بخش از ۱۲ درصد در سال ۱۳۸۳ به ۷/۱ درصد تنزل یافت. تولید محصولات عمده‌ی این بخش که عبارت از فولاد خام، محصولات فولادی، اتومبیل سواری و سیمان است، در سال ۱۳۸۴ در مقایسه با سال قبل به ترتیب ۶/۵، ۱۰/۹، ۶/۳ و ۱/۴ درصد رشد داشته است.

بخش ساختمان نیز که از نیمه‌ی دوم سال ۱۳۸۲ وارد شرایط رکودی شده و این شرایط در سال ۱۳۸۳ شدت یافته بود، در سه ماهه‌ی اول سال ۱۳۸۴ با رشد ۱۱/۴ درصد نشانه‌هایی از شرایط رونق را به نمایش گذاشت. عملکرد این بخش در سه ماهه‌ی دوم سال ۱۳۸۴ با شرایط رکودی مواجه شد، اما بار دیگر و عمدتاً در نتیجه‌ی افزایش هزینه‌های سرمایه‌ای دولتی و نیز رشد ساختمانهای تکمیل‌شده‌ی خصوصی در مناطق شهری، در سه ماهه‌ی سوم وضعیت آن بهبود یافت. در نهایت در سال ۱۳۸۴ نرخ رشد این بخش به ۴/۴ درصد رسید که در مقایسه با نرخ رشد ۴/۱ درصدی سال قبل گویای شرایط نسبتاً بهتری است. در صورتی که آمار پروانه‌های



صادره‌ی ساختمانی در بخش خصوصی مناطق شهری را به عنوان یک پیش‌نماگر قلمداد کنیم، وضعیت رکودی در بخش مسکن طی سال جاری نیز کم و بیش ادامه خواهد یافت. گروه خدمات که بیشترین سهم از تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داده است، همچون سال ۱۳۸۳ رشد ملایمی را پشت سر گذاشته، به نحوی که نرخ رشد این گروه در سال ۱۳۸۴ به ۵/۶ درصد رسید. نرخ رشد ارزش افزوده‌ی گروه خدمات در سال ۱۳۸۳ برابر ۴/۶ درصد بوده است. سهم ارزش افزوده‌ی این گروه در رشد تولید ناخالص داخلی سال ۱۳۸۴ معادل ۲/۹ واحد درصد بوده است.

تشکیل سرمایه

نسبت سرمایه‌گذاری به تولید، شاخص جریان تشکیل سرمایه در اقتصاد ملی هر کشور را نشان می‌دهد. این شاخص از اهمیت بسزایی در روند رشد و توسعه‌ی یک کشور برخوردار است. لازم به ذکر است که در متون اقتصادی برای کشورهای در حال توسعه، دستیابی به رقم حداقل ۲۵ درصد برای این شاخص را ضروری می‌دانند و البته برای کشوری با شرایط ایران که دست به گریبان مشکلاتی همچون میزان بیکاری دو رقمی و فقر شدید دو دهک جمعیتی است دستیابی به رقم حداقل ۳۵ درصد الزام‌آور می‌نماید. رقم این شاخص در سال ۱۳۸۴ نسبت به سال ۱۳۸۳ تفاوت معناداری را به نمایش نمی‌گذارد. ضمن آنکه تفاوت معناداری را با رقم حداقل ۳۵ درصد نشان می‌دهد.

نکته‌ی مهمی که باید در رابطه با این شاخص به آن توجه داشت این است که در جامعه‌ی ما درصد بسیار کمی از شهروندان درآمد خود را پس‌انداز می‌کنند و به سرمایه‌گذاری اختصاص می‌دهند. در نتیجه جریان انباشت سرمایه به‌کندی صورت می‌گیرد و در واقع در کشور ما سیاستهای «توزیع و مصرف درآمد» بر سیاستهای «تولید ثروت» کاملاً غلبه دارد، به‌گونه‌ای که در استفاده از منابع و ثروت متعلق به آیندگان (منابع و ذخایر بین نسلی مثل نفت و گاز) گشاده‌دستی شده، بدون آنکه برای نسل‌های بعدی سرمایه‌گذاری شود. حال اگر در نظر آوریم که عمر سرمایه‌گذاری‌های گذشته نیز، به‌خصوص در بخش صنایع، رو به پایان است و جایگزینی لازم برای جبران استهلاک سرمایه به‌خوبی انجام نگرفته است به عمق مشکل پی خواهیم برد. طبیعی است که ادامه‌ی این روند نه تنها به نفع اقتصاد ملی

نیست، بلکه موجبات عقب‌افتادگی بیشتر کشور را فراهم می‌سازد. از این رو ضرورت توجه هر چه بیشتر به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در اقتصاد ملی و ایجاد بسترهای مناسب حقوقی و نهادی و شرایط مساعد داخلی و محیطی برای تشویق به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری باید بیش از پیش در دستور کار اداره‌ی کشور قرار گیرد. نکته‌ی مهم و قابل توجه آنکه به دلیل تحولات به‌وجود آمده، جریان خروج سرمایه از کشور در سال ۱۳۸۴ دامن زده شد، هر چند رقم دقیق آن معلوم نیست و جریان ورود سرمایه به کشور که در دولت خاتمی رو به افزایش بود نیز کند و از حدود سه میلیارد دلار در سال ۱۳۸۳ به زیر یک میلیارد دلار در سال ۱۳۸۴ تنزل یافت و طبعاً این رخداد را در رابطه با اداره‌ی اقتصاد ایران باید منفی ارزیابی کرد و البته علل وقوع چنین رخدادی را باید در مجموعه‌ی سیاستها و اقداماتی که مجلس هفتم و دولت نهم پی گرفته‌اند جست‌وجو کرد.

از منظر ارزیابی عملکرد اقتصاد ایران در سال ۱۳۸۴ در رابطه با این شاخص با هدف کمی برنامه‌ی چهارم یادآور می‌شود که تحقق نرخ رشد متوسط سالانه ۱۲/۲ درصد برای سرمایه‌گذاری طی سالهای اجرای برنامه‌ی چهارم هدف‌گذاری شده است که در سال ۱۳۸۴ باید نرخ رشدی معادل ۱۱/۳ درصد برای سرمایه‌گذاری تحقق می‌یافت، اما عملکرد اقتصاد ایران حاکی از تحقق نرخ رشد ۵/۸ درصدی است که فاصله‌ی معناداری را با نرخ رشد پیش‌بینی شده در برنامه نشان می‌دهد و این در شرایطی است که ایران نیاز فراوان به سرمایه‌گذاری برای حل مشکلاتی از قبیل بیکاری و فقر و توزیع درآمد دارد و عملکرد حاصل حکایت از عدم پاسخگویی به نیاز اشتغال جمعیت فعال و جویای کار و رو به ازدیاد بازار کار ایران دارد.

نرخ تورم

مجموعه‌ی سیاستهای اقتصادی به کار گرفته شده در دولت خاتمی موجبات مهار نرخ تورم و نوعی ثبات‌بخشی به آن را در اقتصاد ملی فراهم آورد، به‌گونه‌ای که با وجود اجرای سیاست انبساط پولی در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۸۴ و رشد نقدینگی ۳۴/۳ درصدی در این سال، نرخ تورم با کاهش نسبت به رقم ۱۵/۲ درصد سال قبل به ۱۲/۱ رسید. با توجه به رکودی که به تدریج دامنگیر بازار بورس و مسکن و برخی کالاها و تولید و اشتغال

ارائه‌ی دو
لایحه‌ی منتم
بودجه در ماههای
پایانی سال و
درخواست
برداشت ۹۸۱۵
میلیون دلار از
«حساب ذخیره‌ی
ارزی» برای
تأمین کسری
بودجه‌ی دولت،
که با تصویب
مجلس هفتم
همراه بود، دلیل
آشنکاری بر این
موضوع است و
متأسفانه وقوع
این رخداد را
نمی‌توان اقدام
درستی در
پایبندی به
برنامه‌ای عمل
کردن در اصلاح
ساختار اقتصاد
کشور و در
ادامه‌ی روند
گذشته قلمداد
کرد

در سال ۱۳۸۴
روند افزایش
قیمت نفت شدت
یافت و با وجود
جابه‌جایی دولت
و تغییر سیاستها
در عرصه‌ی
داخلی و خارجی و
تنش‌های
منطقه‌ای و
بین‌المللی و
همچنین پاره‌ای
از محدودیت‌های
داخلی ناشی از
چالش‌های
سیاسی و
مشکلات نهادی
و ساختاری
واحدهای تولیدی
و خدماتی، اقتصاد
ایران با بهره‌گیری
از درآمد بالای
نفت توانست با
رشدی مثبت این
سال را پشت‌سر
گذارد، سالی که
درآمد نفت به
رقمی افسانه‌ای
در تاریخ معاصر
اقتصادی ایران
رسید

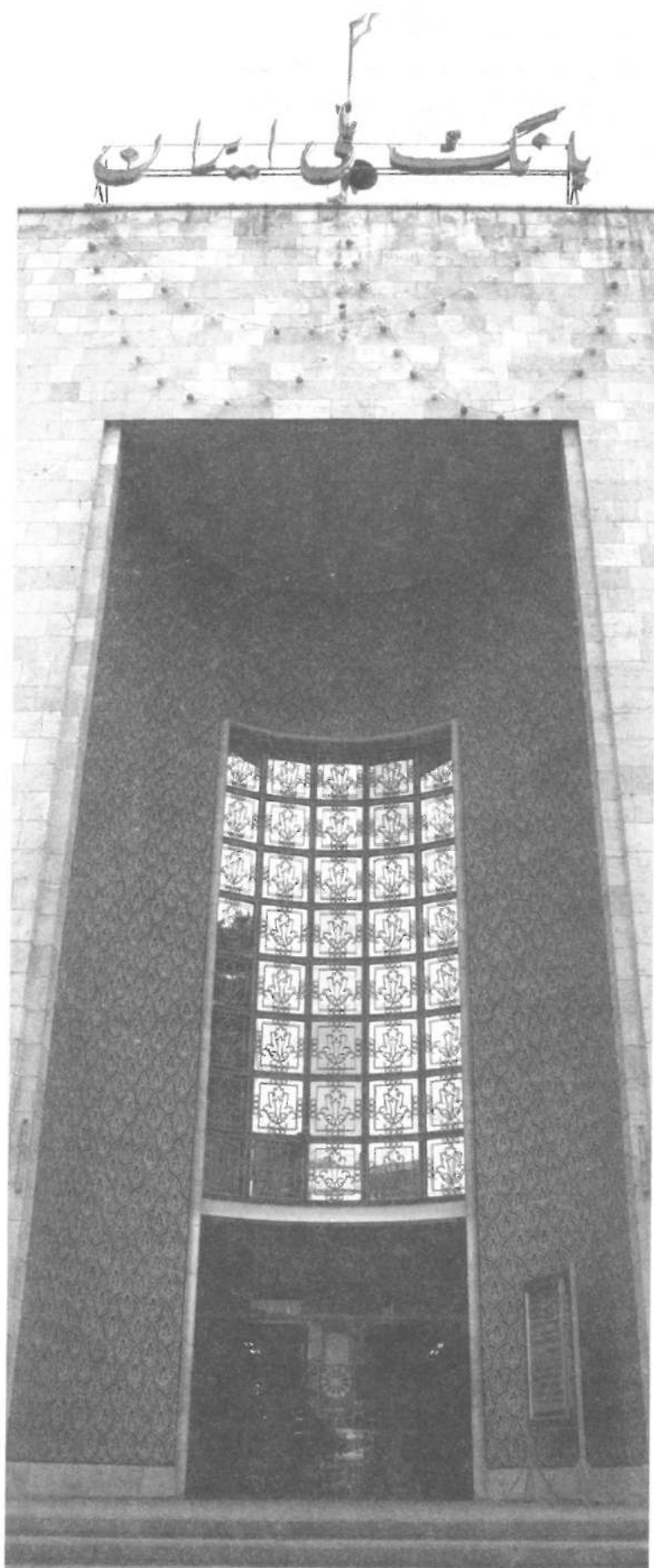
شد و در عین رخداد رشد نقدینگی بالا، دستیابی به این نرخ تورم جای بحث و مناقشه در این باره را باز کرد. برخی نظرات بر از هم گسستگی رابطه‌ی «نرخ تورم» و «رشد نقدینگی» در اقتصاد ایران در سالهای اخیر به دلیل تحولات حادث اشاره دارد و برخی دیگر آن را ناشی از شرایط رکودی و عدم چرخش پول متناسب با نقدینگی موجود در فعالیتهای اقتصادی، افزایش واردات کالاهای مصرفی و خروج سرمایه از کشور ارزیابی می‌کنند. از آنجا که شاخص «تورم» نقش مهمی در ایجاد ثبات اقتصادی، توزیع درآمد و حفظ قدرت خرید مردم و روی‌آوری آنان به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری دارد، مهار آن از سوی دولتها بسیار حایز اهمیت به شمار می‌رود. به‌ویژه آنکه تعیین نرخ سود بانکی و بازدهی فعالیتهای اقتصادی و تجاری ارتباط محکمی با این شاخص دارد. مجلس هفتم و دولت نهم که بر اجرای سیاست کاهش نرخ سود بانکی تأکید دارند و در سال گذشته و جاری این موضوع را دنبال کرده‌اند، طبعاً باید نسبت به مهار و کاهش نرخ تورم نیز تصمیمات و اقدامات همسویی را دنبال کنند، اما اعداد و ارقام دو لایحه‌ی متمم بودجه‌ی سال ۱۳۸۴ و بودجه‌ی مصوب کل کشور برای سال ۱۳۸۵ چنین چشم‌اندازی را به نمایش نمی‌گذارد. هر چند رقم ۱۲/۱ درصدی نرخ تورم برای سال ۱۳۸۴ را باید به فال نیک گرفت، اما به نظر می‌رسد در سال جاری باید انتظار نرخ تورم بالایی را داشت. از منظر ارزیابی عملکرد اقتصادی کشور با هدف کمی پیش‌بینی شده برای شاخص تورم در برنامه‌ی چهارم توسعه نیز دستیابی به نرخ تورم ۱۴/۶ درصد برای سال ۱۳۸۴ هدف‌گذاری شده است که در مقایسه با نرخ تورم ۱۲/۱ درصدی حاصل نشانه‌ی موفقیت است. یادآور می‌شود که دستیابی به نرخ رشد متوسط سالانه‌ی تورم ۹/۹ درصد در سالهای اجرای برنامه‌ی چهارم پیش‌بینی و دستیابی به نرخ تورم یک رقمی از اهداف اصلی آن به شمار می‌رود.

تجارت خارجی

تراز بازرگانی و تراز حساب جاری کشور در سال ۱۳۸۴ همچون سالهای پس از ۷۸ به دلیل افزایش قیمت نفت و تحولات در عرصه‌ی تجارت خارجی مثبت بوده است. درآمد حاصل از صادرات نفت و گاز در سال ۱۳۸۴، بالغ بر ۴۸۸۲۳ میلیون دلار (بالاترین رقم درآمد نفت در تاریخ معاصر اقتصاد ایران) شد که در مقایسه با رقم

پیش‌بینی شده در برنامه‌ی چهارم توسعه برای این سال یعنی ۲۲۶۴۵ میلیون دلار، افزایش بیش از دو برابر را نشان می‌دهد. این درآمد علاوه بر اینکه امکان هزینه‌ی ارزی پیش‌بینی شده در قانون بودجه‌ی سال ۱۳۸۴ را فراهم ساخت، مزایای معادل ۲۴۳۱۴ میلیون دلار را به‌وجود آورد که به «حساب ذخیره‌ی ارزی» واریز شد، اما با برداشت مبلغ ۲۱۰۹۹ میلیون دلار از این بابت هزینه‌های بودجه‌ی دولت و مابه‌التفاوت دیون مشمول تغییر نرخ ارز و پرداخت تسهیلات بالغ بر ۲۳۱۳ میلیون دلار به بخش خصوصی، مانده‌ی نقدی آنرا در پایان به رقم ۱۰۶۶۷ میلیون دلار کاهش داد، که اگر تعهدات ناشی از طرحهای مصوب هیأت امنای این حساب را از این مانده کسر کنیم ملاحظه می‌شود که برای اولین بار موجودی نقدی این حساب منفی ۲۰۴۸ میلیون دلار شده است. این اتفاق که با اصرار دولت جدید در برداشت از مانده‌ی این حساب و عمدتاً در قالب متمم‌های بودجه‌ی ۱۳۸۴ رخ داد. درست در سالی که ایران بیشترین درآمد ارزی حاصل از فروش نفت را داشته است. اتفاق بسیار مهم و قابل تأملی است و به صراحت و قاطعیت می‌توان گفت که زنگ خطر ابتلا به «بیماری هلندی» را در اقتصاد ایران به صدا درآورده است.

«حساب ذخیره‌ی ارزی» یکی از ابتکارات و تمهیداتی بود که با استفاده از تجربیات اجرایی گذشته‌ی کشور در دولت خاتمی برای محافظت از تأثیرات بیرونی مخرب نوسانات درآمد ارزی حاصل از فروش نفت و گاز بر اقتصاد ملی در تدوین برنامه‌ی سوم توسعه پیش‌بینی و پس از تصویب این قانون از سال ۷۹ به اجرا درآمد. در مسیر اجرا با اصلاح ماده‌ی مربوط در مجلس ششم در چگونگی نحوه‌ی استفاده از منابع این حساب، ۵۰ درصد آن برای اعطای تسهیلات ارزی به بخش خصوصی اختصاص یافت، که آن را باید یکی از مهمترین اقدامات دولت خاتمی در حمایت از بخش خصوصی و بهره‌گیری از درآمد نفت برای سرمایه‌گذاری و تولید به همت اصلاح‌طلبان به‌شمار آورد. ظاهراً افزایش مستمر درآمد نفت پس از سال ۷۸ یکی از اهداف تمهید این حساب را که همانا ایجاد لنگرگاهی مطمئن برای اقتصاد کشور در قبال جزر و مدهای درآمد ارزی کشور بوده است، از دیدگاه دولت نهم بلا‌موضوع کرده و همین امر باعث رویکرد هزینه‌ای به منابع موجود در این حساب شده است. یادآور می‌شود که موجودی نقدی پس از کسر این حساب، موقعی که عمر دولت خاتمی خاتمه



یافت، نزدیک به هفت میلیارد دلار بود و این در حالی است که در پایان سال ۱۳۸۴ و با گذشت هفت ماه از استقرار دولت احمدی‌نژاد همین موجودی منفی شده است و این به دلیل برداشت بیش از حد دولت برای مصارف بودجه‌ای از این حساب رخ داده است. در عین حال باید توجه کرد که هر گونه ذخیره‌ی ارزی در این حساب می‌تواند به عنوان پشتوانه‌ای قوی برای بهره‌مندی بیشتر کشور از امکانات بازار سرمایه‌ی جهانی باشد که با خالی شدن آن طبعاً امکان این بهره‌مندی هم از بین می‌رود. متأسفانه نوع نگاهی که پس از استقرار مجلس هفتم و دولت نهم نسبت به این حساب به وجود آمده و در عمل نیز استفاده از منابع آن‌را در جهت‌هایی غیر از سرمایه‌گذاری و تولید رقم زده است به‌طور قطع با فلسفه‌ی تأسیس این حساب در تناقض بوده و وجود آن‌را تقریباً بلاموضوع کرده است.

درآمد حاصل از صادرات کالاهای غیرنفتی در سال ۱۳۸۴ به رقم ۱۱۱۸۹ میلیون دلار رسید که حاکی از سیر صعودی و مثبت این شاخص در سالهای اخیر است. اگر در نظر آوریم که دستیابی به چنین رقمی همزمان با ثبات نسبی نرخ ارزی در شش سال گذشته به معنای واقعی کاهش نرخ برابری ارزهای خارجی با پول ملی و تغییر در ترکیب صادرات غیرنفتی از کالاهای سنتی به صنعتی رخ داده است، آنگاه به عملکرد مثبت سیاستهای اقتصادی دولت خاتمی در زمینه‌ی صادرات غیرنفتی بیشتر پی خواهیم برد و آن‌را باید موفقیتی برای کشور و اصلاح‌طلبان محسوب کرد، هر چند که تلاشهای بیشتری باید در جهت کسب درآمد از ناحیه‌ی صادرات غیرنفتی، به‌خصوص صادرات محصولات صنعتی انجام گیرد و راهبرد توسعه‌ی صادرات با همه‌ی لوازم و مقتضیاتش در اداره‌ی اقتصادی کشور پی گرفته شود.

رقم حاصل از صادرات غیرنفتی در سال ۱۳۸۴ در مقایسه با رقم پیش‌بینی شده در قانون برنامه‌ی چهارم توسعه یعنی ۸۵۴۴ میلیون دلار حاکی از موفقیت عملکرد اقتصاد ایران در این مورد و افزایش ۳۰ درصدی نسبت به آن است و تحقق این امر، چشم‌انداز امیدوارکننده را پیش‌روی اقتصاد کشور قرار می‌دهد. میزان واردات در سال ۱۳۸۴ به رقم ۴۰/۹ میلیارد دلار رسیده که در مقایسه با رقم ۳۶/۶ میلیارد دلار سال ۱۳۷۲ و همه‌ی سالهای گذشته بالاترین رقم واردات در اقتصاد ایران است.

اما با توجه به شتاب واردات و عدم پایداری قیمت نفت، وضعیت حاکم بر تراز پرداخت‌های کشور را نمی‌توان روندی ماندگار و پایدار تلقی کرد. نقطه‌ی آسیب تراز پرداخت‌های کشور زمانی است که قیمت نفت در بازارهای جهانی دچار کاهش شود. علاوه بر این حساب جاری تراز پرداخت‌های کشور طی سالهای آتی از بابت پرداخت‌های حساب خدمات برای پروژه‌های B.O.T به‌خصوص در زمینه‌ی برق و سایر خدمات دولتی تحت فشار قرار خواهد گرفت. از سوی دیگر در این دوره، خالص حساب سرمایه‌ی کشور دارای کسری معادل ۴۱۱ میلیون دلار بود. این کسری عمدتاً ناشی از کاهش مازاد حساب‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت در نتیجه‌ی بازپرداخت بدهی‌های گذشته و افزایش مانده‌ی ارزهای تهاتری و نیز کاهش مازاد حساب بانکها و سایر به دلیل روند نزولی افزایش در اعتبارات اسنادی و افزایش دارایی‌های خارجی بانکها بوده است. مجموع دارایی‌های خارجی بانک مرکزی و حساب ذخیره‌ی ارزی در این دوره ۱۳۵۷۴ میلیون دلار افزایش نشان می‌دهد که با احتساب ذخایر و دارایی‌های قبلی به رقمی بیش از ۵۰ میلیارد دلار بالغ می‌شود. از این رو می‌توان گفت دولت احمدی‌نژاد در موقعیتی کاملاً استثنایی به لحاظ پشتوانه‌ی مالی و اعتباری نسبت به دولت‌های پس از انقلاب مسئولیت اداره‌ی کشور را به‌عهده گرفته است. فرصتی که از آن می‌تواند برای جهش اقتصادی کشور و دستیابی به اهداف پیش‌بینی شده در قانون برنامه‌ی چهارم توسعه و سند چشم‌انداز توسعه‌ی ۲۰ساله‌ی کشور نهایت استفاده را ببرد.

ارزش پول ملی

عملکرد اقتصاد کشور را با توجه به مجموع شاخص‌های کلان اقتصادی، به‌خصوص با تکیه بر دو شاخص رشد تولید و نرخ تورم داخلی و جهانی، در زمینه‌ی حفظ و تقویت ارزش پول ملی باید موفق ارزیابی کرد. در سال ۱۳۸۴ نرخ برابری ریال با ارزهای خارجی چندان تغییری نکرد که این امر نوعی آرامش و ثبات را به اقتصاد ملی ارزانی داشت و فعالان اقتصادی را نسبت به نوسانات نرخ ارز در دامنه‌ای کم، اطمینان داد که در صورت شرایط مساعد می‌تواند در ترغیب این گروه برای سرمایه‌گذاری مؤثر باشد و انتظار می‌رود که سیاست حفظ و تقویت ارزش پول ملی همچون گذشته مورد توجه دولت باشد.

جالب آنکه اقتدارگرایان در همه‌ی سالهای گذشته به دولت خاتمی در مورد افزایش میزان واردات ایراد گرفته و آن را عملکرد منفی ارزیابی می‌کردند، اما تاکنون در قبال این رخداد در سال ۱۳۸۴، که رقم عمده‌ی واردات در نیمه‌ی دوم این سال و استقرار دولت احمدی‌نژاد انجام گرفته است، سکوت کرده‌اند. نگارنده در گذشته در پاسخ به این ایراد همواره یادآور می‌شد که در شرایط امروز جهانی میزان دادوستد با اقتصاد جهانی و تراز تجاری معیار مناسبی برای ارزیابی عملکرد اقتصاد یک کشور است و رقم واردات به تنهایی نمی‌تواند نشان‌دهنده‌ی عملکرد مثبت یا منفی باشد، اما در شرایط اقتصاد ایران باید افزایش چشمگیر رقم واردات در سال ۱۳۸۴ را مهم و قابل تأمل دانست. رقم پیش‌بینی شده برای واردات در سال ۱۳۸۴ در قانون برنامه‌ی چهارم توسعه ۳۲/۳ میلیارد دلار بوده است که در مقایسه با عملکرد حاصل تفاوتی ۲۵ درصدی را نشان می‌دهد و اینکه کشور در سال اول اجرای برنامه ۷۲۵ برابر آنچه در برنامه پیش‌بینی شده، واردات داشته است و البته علت اصلی این رخداد را باید در افزایش درآمد ارزی کشور ناشی از افزایش قیمت نفت دانست. در سالهای پس از ۷۶ تا ۸۳ (دوره‌ی دولت خاتمی) سهم عمده‌ی واردات به کالاهای سرمایه‌ای واسطه‌ای که نقش عمده و مستقیمی در تولید و اشتغال دارند، تعلق داشته است. متأسفانه با وجود تلاش دستیابی به ترکیب و سهم کالاهای وارداتی در سال ۱۳۸۴ میسر نشد، انتظار می‌رود که در حدود همین نسبت‌ها در مورد ترکیب واردات این سال برقرار باشد و در نتیجه‌ی آن رقم عمده‌ی واردات در خدمت تولید و رونق‌بخشی به اقتصاد کشور بوده باشد. بدیهی است در صورت به هم خوردن این ترکیب به نفع واردات کالاهای مصرفی آن‌را نمی‌توان مثبت ارزیابی کرد و با توجه به اقتصاد نفتی ایران باید رخداد ابتلا به «بیماری هلندی» را انتظار کشید. در عین حال باید یادآور شد که رشد واردات در سطوح بسیار بالاتر از نیاز رشد تولید ملی نشان‌دهنده‌ی محتوای بیش از حد نیاز وارداتی رشد تولید است و این نگرانی وجود دارد که اقتصاد ملی به میزان مطلوب بازدهی نداشته است. تراز پرداخت‌های خارجی کشور در سال ۱۳۸۴ در بخش تراز بازرگانی و حساب جاری به یمن افزایش درآمد نفت مثبت بود. رقم تراز بازرگانی به ۱۹۰۴۳ میلیون دلار و تراز حساب جاری به ۱۴۰۳۷ میلیون دلار بالغ شد که نسبت به همه‌ی سالهای پس از انقلاب بالاترین رقم به حساب می‌آید و آن‌را باید رخدادی منحصر به‌فرد به‌شمار آورد.

در کشور ما
سیاستهای
«توزیع و مصرف
درآمد» بر
سیاستهای
«تولید ثروت»
کاملاً غلبه دارد،
به‌گونه‌ای که در
استفاده از منابع
و ثروت متعلق به
آیندگان (منابع و
ذخایر بین نسلی
مثل نفت و گاز)
گشاده‌دستی
شده، بدون آنکه
برای نسل‌های
بعدی
سرمایه‌گذاری
شود

بورس اوراق بهادار

جدول ۱ عملکرد معاملات سهام در بورس اوراق بهادار تهران از سال ۷۶ به بعد را نشان می‌دهد. ملاحظه می‌شود که عملکرد بازار بورس در سال ۱۳۸۴ برای سهامداران بازده مناسبی به همراه نداشته و آنها متضرر شده‌اند. سقوط ۲۲ درصدی رقم شاخص قیمت کل سهام خود گویاترین نشانه بر وضعیت بحرانی بورس در این سال است.

دلایل چنین رخدادی را باید در ارتباط با تحولات داخلی (انتخابات ریاست جمهوری و جابه‌جایی دولت) و خارجی (مسائل مرتبط با پرونده‌ی هسته‌ای ایران و سیاست خارجی) و مسائل درونی بورس جست‌وجو کرد. به هر حال ارزش جاری بازار سهام تحت تأثیر این تحولات از ۳۸۷۵۴۷ میلیارد ریال در سال ۱۳۸۳ به ۳۲۵۷۲۹ میلیارد ریال در پایان سال ۱۳۸۴ کاهش یافت که حاکی از رشد منفی ۱۶ درصد در این بازار است و با وجود رشد مثبت ۶/۳ درصدی تعداد سهام معامله شده، ارزش معاملات در حد ۴۴/۴ درصد کاهش یافته و موجبات منفی شدن دیگر شاخص‌ها را (بجز شاخص بازده نقدی) فراهم آورده است. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت روند مثبتی که از سال ۷۶ در بورس اوراق بهادار به راه افتاده بود و موجبات جذب پس‌اندازهای مردم را به سوی سرمایه‌گذاری و تولید دامن می‌زد، متأسفانه از نیمه‌ی دوم سال ۱۳۸۳ دچار آسیب شد و در سال ۱۳۸۴ این روند نزولی شدت یافت و عملاً به فرار سرمایه از این بازار منجر شد. وضعیت بازار بورس روند حرکت و شاخص قیمت کل سهام بازتابی از روند تحولات و وضعیت اقتصادی و سیاسی جاری کشور است و به همین دلیل دولتمردان و فعالان عرصه‌ی سیاست باید به‌شدت نسبت به این وضعیت و شاخص حساس بوده و جهت‌گیری آن‌را در هرگونه تصمیم‌گیری و اقدام لحاظ کنند. نکته‌ی قابل ذکر اینکه اجرایی شدن قانون جدید بازار سرمایه در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۸۴ نیز نتوانست کوچکترین تأثیری در اصلاح روند جاری بورس اوراق بهادار بگذارد، هر چند که اجرای کامل این قانون و تأثیرات آن‌را باید در سال جاری پی گرفت.

بزرگترین مسأله‌ی بخش خارجی اقتصاد ایران، بلکه تصویر کلان اقتصاد کشور، طی سالهای آینده ایجاد

اقتدارگرایان در
همه‌ی سالهای
گذشته به دولت
خاتمی در مورد
افزایش میزان
واردات ایراد
گرفته و آن‌را
عملکرد منفی
ارزیابی می‌کردند،
اما تاکنون در
قبال این رخداد
در سال ۱۳۸۴،
که رقم عمده‌ی
واردات در نیمه‌ی
دوم این سال و
استقرار دولت
احمدی‌نژاد انجام
گرفته است،
سکوت کرده‌اند



جدول ۱- فعالیت بورس اوراق بهادار تهران

| سال | ۱۳۷۶ | ۱۳۷۷ | ۱۳۷۸ | ۱۳۷۹ | ۱۳۸۰ | ۱۳۸۱ | ۱۳۸۲ | ۱۳۸۳ | ۱۳۸۴ |
|--|--------|--------|--------|--------|---------|----------|---------|---------|---------|
| ارزش معاملات (میلیارد ریال) | ۲۰۱۷/۶ | ۳۱۱۶/۷ | ۵۳۴۳/۶ | ۹۱۷۴/۷ | ۷۸۳۰/۹ | ۲۲۷۷۶/۱۰ | ۶۷۱۷۸ | ۱۰۱۶۲۲ | ۵۴۵۲۸/۸ |
| تعداد سهام مورد معامله (میلیون سهم) | ۵۵۶/۲ | ۱۲۰۲/۷ | ۱۱۸۱/۹ | ۱۶۸۱/۵ | ۱۷۰۵/۶ | ۴۱۴۵/۴ | ۷۸۸۰/۱ | ۱۳۶۲۷/۲ | ۱۴۵۰۲/۹ |
| شاخص قیمت کل سهام (۱۰۰/۱۳۶۹) | ۱۴۵۳ | ۱۵۳۸ | ۲۲۰۴/۲ | ۳۹۷۸/۳ | ۳۷۵۸/۸ | ۵۰۶۲/۸ | ۱۱۳۷۹/۴ | ۱۲۱۱۳ | ۹۴۵۹/۴ |
| شاخص قیمت مالی | — | ۲۰۲۸/۲ | ۴۶۸۳/۶ | ۶۳۴۷/۳ | ۸۳۱۷/۹ | ۸۹۸۵/۱ | ۲۳۲۰۲/۶ | ۴۳۲۰۵/۶ | ۳۰۱۴۱/۳ |
| شاخص قیمت صنعت | — | ۱۳۷۵/۸ | ۱۹۳۵/۹ | ۲۶۲۱/۸ | ۳۲۵۴/۸ | ۴۶۲۲/۹ | ۱۰۰۶۰/۱ | ۹۲۱۴/۹ | ۷۹۲۷/۳ |
| شاخص قیمت و بازده نقدی | — | ۱۹۱۱/۹ | ۳۲۶۶/۳ | ۵۳۲۱/۴ | ۷۵۰۲/۰ | ۱۱۳۴۵/۹ | ۲۷۰۷۲/۹ | ۳۰۷۶۲ | ۲۶۸۳۹/۸ |
| شاخص بازده نقدی | — | ۲۰۵۵ | ۳۴۴۷/۴ | ۳۹۹۸/۱ | ۳۳۹۹/۴ | ۳۷۰۴/۵ | ۳۹۲۳/۲ | ۳۱۸۸/۱ | ۲۶۹۳/۲ |
| ارزش بازار (میلیارد ریال) | ۲۷۱۲۸ | — | — | ۶۳۲۸/۶ | ۸۱۶۸/۱۸ | ۱۱۷۷۷۲/۹ | ۳۰۹۶۹۶ | ۳۸۷۵۴۷ | ۳۲۵۷۲۹ |
| تعداد شرکتها | ۲۶۳ | — | — | ۳۰۷ | ۳۱۸ | ۳۳۴ | ۳۸۶ | ۴۲۳ | ۴۱۹ |

لازم به ذکر است که با وجود افزایش رقم تجارت خارجی کشور در سال ۱۳۸۴ به رقم ۱۰۰۹۸۱ میلیارد دلار (عمدتاً به دلیل افزایش قیمت نفت) سهم ایران از تجارت جهانی بالغ بر ۰/۴۵ درصد شده است که تناسب چندانی با نسبت جمعیت ایران به جهان و امکانات و تواناییها و جایگاه کشور در عرصه‌ی جهانی و منطقه‌ای ندارد.

بدهی خارجی

در هنگام روی کار آمدن دولت خاتمی در سال ۷۶ تعهد بالفعل (بدهی) خارجی ایران ۱۴/۳ میلیارد دلار بود که در پایان کار دولت خاتمی در سال ۱۳۸۴ به حدود ۲۳ میلیارد دلار افزایش یافت و این در حالی بود که طی همین دوره میزان ذخایر ارزی و دارایی‌های خارجی بانک مرکزی از رقم حدود ۳ میلیارد دلار به بالاترین حد خود طی سالهای پس از انقلاب رسید و بیشتر از ۵۰ میلیارد دلار شد (بیش از ۱۶ برابر). مدیریت بدهی خارجی و افزایش ذخایر و دارایی‌های خارجی کشور، که ناشی از مدیریت منابع ارزی در دولت خاتمی به نفع اقتصاد ملی بوده است را می‌توان یکی از موفقیت‌های برجسته‌ی این دولت به‌شمار آورد.

مجموع تعهدات بالقوه ۱۷/۵۵ میلیارد دلار و بالفعل ۲۴/۳۳ میلیارد دلار کشور بالغ بر ۴۰/۸ میلیارد دلار در پایان سال ۱۳۸۴ بوده است که نسبت به رقم تولید ناخالص داخلی و در مقایسه با دیگر کشورهای در حال توسعه

ظرفیت پرداخت جدید و تنوع در مبانی صادراتی است. آزادسازی در تجارت خارجی (عمدتاً تسهیل واردات) و جریانات سرمایه‌ای طی سالهای اخیر اگر چه بسیار مثبت و سازنده بوده است، اما باید با سیاستهای معطوف به تنوع‌پذیری در تولید و صادرات و حفظ رقابت‌پذیری اقتصاد ملی ممزوج و تکمیل شود. آزادسازی‌های یکجانبه‌ی سالهای اخیر محتوای وارداتی رشد تولید و سرمایه‌گذاری در اقتصاد ملی را به شدت افزایش داده است (تفاوت متوسط رشد سالانه‌ی واردات ۲۰/۵ درصد و رشد متوسط سالانه‌ی تولید ۵/۵ درصد طی دوره‌ی ۱۳۷۹۹۸۴). این تحول نشان می‌دهد که اقتصاد ملی نه‌تنها در حد ظرفیت‌های بالقوه تولید نمی‌کند، بلکه از بابت رقابت‌پذیری و فروش محصول دچار مشکل است و از این رو بازننگری در برخی سیاستها را ضروری می‌کند. در این مسیر پاسداری از «حساب ذخیره‌ی ارزی» از بابت پشتوانه‌ی ارزی برای کشور و بودجه‌ی دولت در شرایط کاهش قیمت نفت و حمایت و تقویت مستمر بخش خصوصی و نیز ایجاد اطمینان لازم در فعالان اقتصادی باید به جد مورد توجه دولت و مجلس قرار گیرد و برداشت از این حساب جز در موارد حیاتی و ضروری انجام نشود، اقدامی که متأسفانه دولت و مجلس در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۸۴ و سال جاری به آن توجه و عمل نکرده‌اند.

عملکرد اقتصاد کشور را با توجه به مجموع شاخص‌های کلان اقتصادی، به‌خصوص با تکیه بر دو شاخص رشد تولید و نرخ تورم داخلی و جهانی، در زمینه‌ی حفظ و تقویت ارزش پول ملی باید موفق ارزیابی کرد. در سال ۱۳۸۴ نرخ برابری ریال با ارزهای خارجی چندان تغییری نکرد که این امر نوعی آرامش و ثبات را به اقتصاد ملی ارزانی داشت



بزرگترین مسأله‌ی
بخش خارجی
اقتصاد ایران، بلکه
تصویر کلان
اقتصاد کشور، طی
سالهای آینده
ایجاد ظرفیت
پرداخت جدید و
تنوع در مبانی
صادراتی است.
آزادسازی در
تجارت خارجی
(عمدتاً تسهیل
واردات) و جریانات
سرمایه‌ای طی
سالهای اخیر اگر
چه بسیار مثبت و
سازنده بوده است،
اما باید با
سیاستهای
معطوف به
تنوع‌پذیری در
تولید و صادرات و
حفظ رقابت‌پذیری
اقتصاد ملی ممزوج
و تکمیل شود.

اشتغال را باید مهمترین چالش پیش روی اقتصاد ملی در شرایط کنونی دانست و یقیناً حل آن نیاز به عزم ملی و همراهی همه‌ی ارکان و اجزای نظام دارد و اینکه از تمام روشها و امکانات موجود داخلی و خارجی و دولتی و خصوصی برای سرمایه‌گذاری استفاده شود که در این مسیر تعامل مثبت و سازنده با اقتصاد جهانی اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. از روز روشن تر است که عدم پاسخگویی مناسب به نیاز اشتغال خیل بیکارانی بیش از سه میلیون نفر چه آثار و عواقب زیانباری را متوجه کشور و نظام می‌کند. گسترش فقر و فساد و تبعیض در کشور عموماً ناشی از افزایش دامنه‌ی بیکاری و انباشت خیل بیکاران و شکل‌گیری پدیده‌ای به نام «لشکر ذخیره‌ی آشوب» است که حتماً مسؤولان اداری کشور. که شعار مبارزه با فقر و فساد و تبعیض سر داده و می‌دهند. به این موضوع توجه تام و تمام دارند. جالب آنکه آنانی که بیشترین انتقادات را از این ناحیه متوجه دولت خاتمی و اصلاح‌طلبان می‌کردند، حال خود به‌طور یکپارچه در مصدر اداری امور قرار گرفته‌اند و طبعاً باید پاسخگویی شعارها و وعده‌های گذشته‌ی خود باشند.

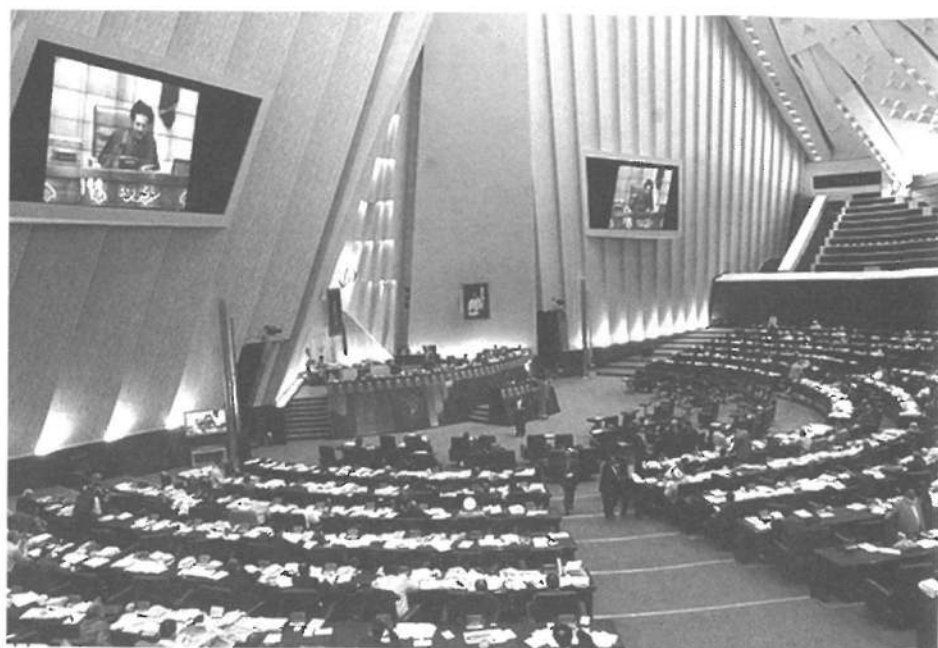
تصویری از توزیع جمعیت کشور بر حسب فعال و شاغل بیان می‌دارد که نرخ بیکاری در پایان سال ۱۳۸۴ معادل ۱۲/۱ درصد بوده است (جمعیت فعال ۲۲/۳ و شاغل ۱۹/۶ میلیون نفر) بر پایه‌ی گزارش بانک مرکزی جمعیت فعال کشور در سال ۱۳۸۳ معادل ۱۲/۶ میلیون نفر و نرخ بیکاری معادل ۱۰/۳ درصد بوده است که مقایسه‌ی شاخص این دو سال حاکی از افزایش نرخ بیکاری در سال ۱۳۸۴ است و در واقع عملکرد اقتصاد کشور در این مورد موفق نبوده است.

رقم قابل قبولی است هر چند با نگاه احتیاطی باید از ایجاد و افزایش هر گونه بدهی جدید برای کشور و دولت جلوگیری کرد.

ارزش قراردادهای بیع متقابل شناسایی شده تا پایان ۹ ماهه‌ی اول سال ۲۰۰۵ میلادی حدود ۲۲۸۶۲ میلیون دلار بوده که ۱۷۰۵۱ میلیون دلار از تعهدات پیمانکاران آن محقق شده و ۸۰۸۸ میلیون دلار (شامل ۶۹۵۶ میلیون دلار اصل و ۱۱۳۲ میلیون دلار بهره) از تعهدات قبلی نیز بازپرداخت شده است. میزان خالص تعهدات بالقوه و بالفعل از قراردادهای بیع متقابل در این مقطع به ترتیب معادل ۵۸۱۱ و ۱۰۰۹۵ میلیون دلار است.

بیکاری و اشتغال

عملکرد اقتصاد کشور در ایجاد فرصتهای شغلی در سال ۱۳۸۴ حدود ۷۰۰۰۰۰ شغل در مقابل عرضه‌ی ۹۰۰۰۰۰ نیروی کار به بازار برآورد می‌شود. همان‌طور که ملاحظه می‌شود این عملکرد پاسخگوی بازار کار نبوده و این در حالی است که کشور با انباشت حدود سه میلیون نفر جمعیت بیکار از سالهای گذشته و موج جمعیت جوینای کار به بازار در سالهای آتی روبه‌رو است. در قانون برنامه‌ی چهارم توسعه برای پاسخگویی به نیاز اشتغال در کشور طی سالهای اجرای برنامه، ایجاد متوسط سالانه ۸۹۷ هزار فرصت شغلی پیش‌بینی شده است تا از این رهگذر نرخ بیکاری از ۱۲/۳ درصد در سال ۱۳۸۳ به ۸/۴ درصد در سال ۱۳۸۸ کاهش یابد و طی همین دوره جمعیت بیکار از ۲/۷ میلیون نفر به ۲/۲ میلیون نفر برسد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود در سال اول اجرای قانون برنامه‌ی چهارم توسعه این امر محقق نشده است. از آنجا که مسأله‌ی بیکاری و



شکل تأمین مناسب مخارج جاری دولت است، نشان می‌دهد که در سال ۱۳۸۴، هزینه‌های جاری دولت ۳۷/۳ برابر درآمدهای مالیاتی آن بوده است، که تفاوت معناداری را نسبت به رقم ۲/۷ برابری سال ۱۳۸۳ نشان می‌دهد و این رخداد را باید هشداردهنده و منفی ارزیابی کرد. در متون اقتصادی برابر یک بودن این نسبت را دلیل محکمی برای سالم و پویا بودن یک اقتصاد ملی دانسته و انتظار می‌رود که هزینه‌های جاری دولت تا حد امکان از محل درآمدهای مالیاتی تأمین شود، هدفی که تحقق آن در قانون برنامه‌ی چهارم پیش‌بینی و الزام‌آور شده است، اما عملکرد اقتصاد کشور در سال اول اجرای این برنامه چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای را در این باره به نمایش نگذاشته است و این بحث باید با توجه به افزایش ۵۹/۴ درصدی درآمدهای مالیاتی در سال ۱۳۸۴ نسبت به سال قبل و تحقق ۹۹/۱ درصدی رقم پیش‌بینی مصوب قانون بودجه‌ی این سال مدنظر قرار گیرد.

بودجه و دولت

از مهمترین شاخص‌های موجود در بخش بودجه‌ی دولت، نسبت درآمدهای مالیاتی به تولید اسمی است. این نسبت برای سال ۱۳۸۴ بالغ بر ۷/۹ درصد شده است که در مقایسه با سالهای قبل افزایش نشان می‌دهد (این نسبت برای سال ۱۳۸۳ برابر با ۶/۱ درصد بوده است) که با توجه به روند افزایشی هر چند کند این شاخص طی سالهای اجرای برنامه‌ی سوم توسعه باید آنرا مثبت ارزیابی کرد و امید داشت که با تصویب لایحه‌ی «مالیات بر ارزش افزوده»، ارائه شده از سوی دولت به مجلس، این نسبت به نفع اقتصاد ملی و بودجه‌ی دولت افزایش مناسب یابد. به هر میزان که سهم مالیات در بودجه‌ی عمومی دولت افزایش یابد می‌توان گفت به همان میزان نیز اقتصاد ملی رو به پویایی و سالم‌سازی به پیش می‌رود.

شاخص مهم دیگری که در رابطه با بودجه‌ی دولت باید به آن پرداخت نسبت هزینه‌های جاری دولت به تولید اسمی است. این شاخص برای سال ۱۳۸۴ بالغ بر ۵۰/۵ درصد بوده است که در مقایسه با رقم ۳۲/۴ درصدی برای سال ۱۳۸۳، حاکی از افزایش بیش از حد آن است. این شاخص که در واقع بیانگر نقش دولت در اقتصاد ملی است به خوبی نشان‌دهنده‌ی میزان بالای مداخله‌ی دولت در اقتصاد ایران است و با توجه به روند افزایشی آن در سالهای اخیر باید آنرا به لحاظ کاهش نقش تصدی‌گری دولت منفی ارزیابی کرد. شاخص نسبت مخارج جاری دولت به کل درآمدهای مالیاتی، که به‌عنوان شاخصی از

در تحلیل بودجه‌ی دولت، در بخش درآمدها، درآمدهای مالیاتی و سایر درآمدها (بدون احتساب رقم شفاف‌سازی قیمت حامل‌های انرژی) در سال ۱۳۸۴ با ۹۴/۴ درصد افزایش نسبت به سال قبل به ۲۰۰۳۷۴/۹ میلیارد ریال بالغ شد که نسبت به رقم مصوب ۹۹/۱ درصد تحقق داشته است. به عبارت بهتر در این سال می‌توان گفت تمام درآمدهای مصوب تحقق‌یافته و این در حالی است که میزان تحقق درآمدهای دولت در سال ۱۳۸۳ تنها در حدود ۸۷/۳ درصد بوده است. با احتساب عملکرد رقم شفاف‌سازی قیمت حامل‌های انرژی به میزان ۲۶۶۷۸۵/۷ میلیارد ریال، که در قسمت سایر درآمدهای دولت طبقه‌بندی می‌شود، مجموع درآمدهای عمومی دولت در سال ۱۳۸۴ معادل ۴۶۷۲۵۰/۶ میلیارد ریال شده است که در مقایسه با رقم مصوب، ۹۹/۶ درصد تحقق داشته است. به‌طور کلی سهم درآمدهای مالیاتی از کل درآمدهای دولت در این سال ۶۷/۲ درصد و سهم سایر درآمدها ۳۲/۸ بوده است. پرداخت هزینه‌های جاری در سال ۱۳۸۴ (بدون احتساب رقم یارانه‌ی حامل‌های انرژی) معادل ۳۳۰۸۸۴/۱ میلیارد ریال بود که نسبت به سال قبل ۴۲/۷ درصد رشد و در مقایسه با رقم مصوب از ۹۵/۶ درصد تحقق برخوردار بود. از نظر تراز عملیاتی (ماهه‌التفاوت درآمدها با پرداخت‌های هزینه‌ای و تنخواه‌گردان خزانه معین استان‌ها) دولت با ۱۳۰۵۰۹/۲ میلیارد ریال کسری مواجه شد. در همین حال خالص واگذاری دارایی‌های سرمایه‌ای معادل ۶۹۶۵۵/۹ میلیارد ریال بود که به این

عملکرد اقتصاد کشور در ایجاد فرصتهای شغلی در سال ۱۳۸۴ حدود ۷۰۰۰۰۰ شغل در مقابل عرضه‌ی ۹۰۰۰۰۰ نیروی کار به بازار برآورد می‌شود... کشور با انباشت حدود سه میلیون نفر جمعیت بیکار از سالهای گذشته و موج جمعیت جویای کار به بازار در سالهای آتی روبه‌رو است



ترتیب تراز عملیاتی و سرمایه‌ای از ۶۰۸۵۳/۴ میلیارد ریال کسری برخوردار شد.

در سال ۱۳۸۴ واگذاری دارایی‌های سرمایه‌ای به رقم ۱۸۷۲۹۴/۵ میلیارد ریال رسید که نسبت به سال گذشته ۲۳/۷ درصد افزایش نشان می‌دهد. همچنین این رقم نسبت به رقم مصوب در بودجه، ۹۴/۹ درصد تحقق داشته است. واگذاری دارایی‌های مالی نیز که شامل استفاده از منابع داخلی و خارجی است، با ۲/۲ درصد افزایش نسبت به سال قبل به ۸۳۳۲۰/۷ میلیارد ریال رسید که در مقایسه با رقم مصوب بودجه در این سال، ۷۲/۱ درصد محقق شده است.

نکته‌ی بسیار قابل تأمل و توجه در تحلیل بودجه‌ی دولت در سال ۱۳۸۴ این است که در نیمه‌ی دوم این سال با استقرار دولت احمدی‌نژاد، رخداد کسری بودجه‌ی ناشی از تراز عملیاتی و سرمایه‌ای از یک سو و فشار وعده‌های هزینه‌ای داده شده از سوی دیگر باعث ارائه‌ی دو لایحه‌ی متمم بودجه از سوی دولت جدید به مجلس شد، اقدامی که در همه‌ی سالهای پس از انقلاب و جنگ سابقه نداشت. بر پایه‌ی این اقدام با اصلاح ماده‌ی سه و جدول‌های شماره‌ی چهار و هشت قانون برنامه‌ی چهارم توسعه و متمم بودجه‌ی سال ۱۳۸۴ کل کشور (مصوب ۱۳۸۴/۱۰/۲۸) رقم مربوط به وجوه حاصل از فروش نفت خام در سال ۱۳۸۴ معادل ۴۲۴۴۴ میلیارد ریال افزایش یافت. از محل این افزایش، یارانه‌های بنزین، مسکن روستایی، گندم و تأمین برق، هر یک به ترتیب ۲۳۵۶۴، ۳۱۸۰، ۵۷۰۰ و ۱۰۰۰۰ میلیارد ریال تأمین مالی شد.

در مجموع طبق متمم اول بودجه‌ی سال ۱۳۸۴، کل منابع و مصارف بودجه‌ی عمومی دولت به مبلغ ۵۵۵۴۴ میلیارد ریال نسبت به رقم مصوب اولیه افزایش یافت و بر پایه‌ی لایحه‌ی متمم دوم بودجه که در ماههای پایانی سال برای تأمین کسری اعتبارات هزینه‌ای دستگاههای اجرایی در زمینه‌ی پرداخت بهنگام حقوق و مزایا، عیدی پایان سال، دیون سالهای گذشته و سایر هزینه‌های پرسنلی کارکنان شاغل، بازنشسته و موظف و تأمین کسری یارانه‌ها از سوی دولت ارائه و در تاریخ ۱۳۸۴/۱۱/۱۲ به تصویب مجلس رسید، مبلغ ۴۶۸۲۴ میلیارد ریال به درآمدهای مندرج در قانون بودجه‌ی کل کشور اضافه شد. با احتساب رقم جمعی، خرجی معادل ۲۰۰۳ میلیارد ریال (موضوع تبصره‌ی پنجم متمم دوم قانون بودجه‌ی سال ۱۳۸۴) منابع بودجه در این سال طبق متمم دوم مبلغ ۴۸۸۲۷ میلیارد

در واقع محلی برای واریز درآمدهای احتمالی از محل مطالبات مشکوک‌الوصول بود. به این ترتیب قرار بود بخشی از درآمدهایی که محقق‌الوصول نباشند، بدون آنکه محل هزینه‌ای برای آنها پیش‌بینی شود در این حساب نگهداری شده و در صورت وصول، طبق مصوبه‌ی مجلس شورای اسلامی به مصرف برسد. منابع درآمدی «حساب ذخیره‌ی ریالی» عبارت از: درآمد حاصل از فروش ساختمانها و امکانات منقول دستگاههای اجرایی مستقر در تهران که فعالیت آنها در شهرستانها یا مراکز استانهاست و درآمد حاصل از واردات خودرو بود. قابل توجه اینکه این حساب هیچ‌گونه عملکردی را در قالب بودجه در پی نداشت.

مقایسه‌ی عملکرد سال ۱۳۸۴ به لحاظ رشد اعداد و ارقام بودجه با سالهای قبل خود گویای تغییر نگرشی است که در دولت نهم و مجلس هفتم نسبت به اداره‌ی اقتصاد کشور و نقش دولت وجود دارد.

سیاستهای پولی و اعتباری

بر پایه‌ی مصوبات درجه‌ای در سال ۱۳۸۴ نقدینگی نسبت به سال ۱۳۸۳ معادل ۳۴/۳ درصد افزایش یافت که نسبت به رشد دوره‌ی مشابه سال قبل ۳۰/۲۲ با افزایشی معادل ۴/۱ واحد درصد، مواجه بوده است. از دید مؤثر در رشد نقدینگی، آماره‌انسان می‌دهند که در سال ۱۳۸۴، مطالبات از بخش غیردولتی با سهمی معادل ۳۰/۵ واحد درصد بالاترین سهم در رشد نقدینگی را از آن خود کرده است. سهم خالص دارایی‌های خارجی در رشد نقدینگی ۱۶/۴ واحد درصد بوده و از بین اجزای تشکیل‌دهنده‌ی خالص دارایی‌های داخلی، خالص مطالبات از دولت عمدتاً به دلیل افزایش سپرده‌های دولت نزد نظام بانکی سهمی کاهنده و معادل ۱۷/۷ واحد درصد رشد داشته است. خالص سایر عوامل نیز سهمی کاهنده و معادل ۱/۶ واحد درصد در رشد نقدینگی داشته است. در نهایت خالص مطالبات از شرکت‌ها و مؤسسات دولتی سهمی کوچک و معادل ۰/۸ واحد درصد در رشد نقدینگی داشته است. دارایی‌های خارجی بانک مرکزی در سال ۱۳۸۴ عمدتاً به علت خرید ارز از دولت برای تأمین منابع ریالی بودجه و عدم فروش کامل آن در بازار افزایش یافت. خالص مطالبات بانک مرکزی از بخش دولتی نیز به دلیل افزایش سپرده‌های دولتی نزد بانک مرکزی به میزان ۴۵۰۶۳/۷ میلیارد ریال، کاهش یافت که بیشترین سهم را در کاهش پایه‌ی پولی داشته است. درنهایت، برآیند این عوامل موجب افزایشی

ریال افزایش یافت. در همین حال مصارف نیز طبق همین متمم، ۱۱۵۵۹/۵ میلیارد ریال بیشتر از مصارف مصوب اولیه افزایش یافت. به عبارت بهتر، مصارف مصوب بودجه‌ی سال ۱۳۸۴ طبق متمم دوم بودجه به مبلغ ۶۰۳۸۶/۵ میلیارد ریال افزایش یافت. در مجموع، براساس متمم‌های اول و دوم، منابع مصوب بودجه‌ی سال ۱۳۸۴ به ۱۰۴۳۷۱ میلیارد ریال و مصارف مصوب به ۱۱۵۹۳۰/۵ میلیارد ریال افزایش یافت. بنابراین رقم ۱۱۵۵۹/۵ میلیارد ریال (مابه‌التفاوت منابع و مصارف بودجه‌ی سال ۱۳۸۴) تحت عنوان صرفه‌جویی ضمن اجرای بودجه به جمع منابع مصوب افزوده شد. لازم به یادآوری است که بر پایه‌ی اصلاح قانون بودجه‌ی سال ۱۳۸۴ و دو لایحه‌ی متمم هزینه‌ی ارزی دولت (ناشی از درآمد نفت و برداشت از حساب ذخیره‌ی ارزی) را به رقم بی‌سابقه‌ی ۳۴۳۲۴ میلیون دلار افزایش داد که در مقایسه با رقم حدود ۲۳ میلیارد دلاری سال ۱۳۸۳ حاکی از افزایشی برابر ۱۱/۳ میلیارد دلار است و رقمی حدود ۱۲/۴ میلیارد آن از حساب ذخیره‌ی ارزی تأمین و برداشت شد.

شاخص دیگری که در انتهای این بخش می‌تواند به تحلیل بودجه و فعالیت‌های دولت کمک کند سهم مخارج عمرانی دولت از کل درآمدهای نفتی است. این شاخص در بهترین شرایط می‌تواند برابر یک یا بیشتر باشد، مشروط بر آنکه درآمدهای نفتی به هیچ‌وجه صرف هزینه‌های جاری نشده و پس‌انداز یا سرمایه‌گذاری شود. چنانچه این کل سهم بالاتر و نزدیک به یک باشد، مؤید آن است که کل درآمدهای نفتی صرف ایجاد زیرساخت‌های اقتصاد ملی و عمران و آبادانی کشور شده است.

در سال ۱۳۸۴ سهم مخارج عمرانی از درآمدهای نفتی (بدون احتساب برداشت از حساب ذخیره‌ی ارزی) بالغ بر ۵۱/۴ درصد و کل ۴۰/۷ درصد شده است که در مقایسه با ارقام مشابه سال ۱۳۸۳، ۵۲/۳۳ و ۳۷/۳ تفاوت معناداری را به نمایش نمی‌گذارد و به عبارت دیگر با وجود افزایش درآمدهای دولت از نفت و برداشت بالا از حساب ذخیره‌ی ارزی، سهم هزینه‌ی عمرانی چندان تغییری نکرده و همچون گذشته سهم عمده‌ی درآمد نفت صرف هزینه‌های جاری دولت شده است.

نکته‌ی آخر در تحلیل بودجه‌ی دولت اشاره به این مطلب است که براساس بند (پ) ماده‌ی واحده‌ی قانون بودجه‌ی سال ۱۳۸۴، ایجاد «حساب ذخیره‌ی ریالی» برای اولین بار در قانون بودجه پیش‌بینی شد. حساب مذکور

اقتصاد ایران

همچنان با

مسائلی از قبیل:

عدم تناسب نرخ

رشد اقتصادی با

شرایط و مطالبات

جامعه، بالا بودن

نرخ بیکاری و

کاهش ناپذیری

بخش تولید،

سطح پایین

بهره‌وری عوامل

تولید و بهره‌وری

کل، وابستگی

بودجه‌ی دولت به

درآمد نفت و

نوسانات بازار

نفت...، مواجه

است که درباره‌ی

آنها باید

چاره‌اندیشی و

سیاستگذاری

شود.



معادل ۴/۱ درصد در پایه‌ی پولی شده است. بر اثر سر رسید شدن اوراق مشارکت بانک مرکزی در سال ۱۳۸۴ و جایگزین نشدن به موقع آن، موجودی این اوراق از ۲۰۲۵۰/۳ میلیارد ریال در پایان سال ۱۳۸۳ به ۱۰۳۲۷/۶ میلیارد ریال در پایان سال ۱۳۸۴ کاهش یافت. در نتیجه‌ی این اقدام و آزاد شدن وجوه اوراق مشارکت بانک مرکزی، جزو خالص سایر اوراق در سال ۱۳۸۴، سهم فزاینده‌ای معادل ۱۳/۳ واحد درصد در افزایش پایه‌ی پولی داشته است.

ضریب فزاینده‌ی نقدینگی نیز از ۴/۵۳۵ درصد در پایان سال ۱۳۸۳ با ۴/۸ درصد کاهش به ۴/۳۱۶ درصد در پایان سال ۱۳۸۴ کاهش یافت. کاهش فوق عمدتاً ناشی از افزایش نسبت ذخایر اضافی به کل سپرده‌ها به میزان ۱۱۵/۶ درصد است که به لحاظ ارتباط منفی این نسبت با رشد ضریب فزاینده، در نهایت منجر به ۰/۳۹۱۳ واحد کاهش در ضریب فزاینده شده است. افزایش ذخایر اضافی عمدتاً در شکل سپرده‌های دیداری بانکها نزد بانک مرکزی است که از ۱۱۸۵۵ میلیارد ریال در پایان سال ۱۳۸۳ به ۳۴۷۱۴ میلیارد ریال در پایان سال ۱۳۸۴ افزایش یافت. این امر ناشی از برداشت از حساب ذخیره‌ی ارزی و تبدیل کردن آن به ریال بوده که با توجه به وقوع آن در اواخر سال، امکان اعطای تسهیلات وجود نداشته و لاجرم در شکل ذخایر اضافی بانکها ظاهر شده است. نسبت اسکناس و مسکوک در دست اشخاص به کل سپرده‌ها، در پایان سال ۱۳۸۴ نسبت به سال قبل از آن، به میزان ۱۶/۶ درصد واحد کاهش یافت. این امر بخشی از کاهش مربوط به ضریب فزاینده‌ی نقدینگی را خنثی کرد. در نهایت کاهش نسبت سپرده‌های قانونی به کل سپرده‌ها به میزان ۰/۳ درصد موجب افزایش ضریب فزاینده به میزان ۰/۰۰۸۹ واحد شده است.

بررسی تحولات پایه‌ی پولی و ضریب فزاینده‌ی نقدینگی در سال ۱۳۸۴ به‌ویژه در یک ماه پایانی سال، نشان می‌دهد که ظرفیت افزایش نقدینگی در سال ۱۳۸۵ از ناحیه‌ی انبساط پایه‌ی پولی به‌وجود آمده در سال ۱۳۸۴ بسیار قوی است. پایه‌ی پولی در اسفندماه سال ۱۳۸۴ نسبت به بهمن‌ماه از رشدی معادل ۲۸/۱ درصد برخوردار شد که علت عمده‌ی این امر کاهش ۳۲/۲ درصدی سپرده‌های بخش دولتی (حدود ۳۵۰۰۰ میلیارد ریال) بوده است. برآیند این عوامل در سال ۱۳۸۴ منجر به شتاب گرفتن رشد پایه‌ی پولی نسبت به رشد نقدینگی شد. این فرایند احتمالاً با توجه به قدرت اعتباردهی بانکها، به رشد فزاینده‌ی نقدینگی در کشور طی سال ۱۳۸۵ منجر می‌شود.

چهارم توسعه ناموفق بوده است. استقرار دولت احمدی نژاد، که در همسویی کامل فکری و سیاسی با مجلس و دیگر نهادهای حاکمیتی قرار دارد و وعده‌های اقتصادی بسیار به مردم داده است از قبیل مبارزه با فقر و فساد و تبعیض، بردن درآمد نفت به سر سفره‌های مردم، توسعه‌ی عدالت‌محور و... همزمان با افزایش قابل توجه درآمدهای نفتی ایران، انتظارات اقتصادی بسیاری را در جامعه دامن زده است، که طبعاً نظام باید پاسخگوی آنها باشد. رویکرد متفاوت دولت خاتمی و اصلاح‌طلبان به اقتصاد و سیاست، کارنامه‌ای در هشت سال گذشته به جای گذاشته است که خود مبنای مقایسه‌ای برای عملکرد دولت احمدی نژاد و جریان همسویش از نیمه‌ی دوم سال ۱۳۸۴ به این طرف خواهد بود، به‌ویژه آنکه همه‌ی افراد و گروه‌های درون جناح حاکم فعلی از منتقدان سرسخت عملکرد اقتصادی دولت خاتمی و اصلاح‌طلبان در سالهای پس از ۷۶ بوده‌اند و حال خود باید پاسخگوی شعارها، وعده‌ها و عملکردشان باشند.

در پایان باید یادآور شوم که اقتصاد ایران همچنان با مسائلی از قبیل: عدم تناسب نرخ رشد اقتصادی با شرایط و مطالبات جامعه، بالا بودن نرخ بیکاری و کشتش ناپذیری بخش تولید، سطح پایین بهره‌وری عوامل تولید و بهره‌وری کل، وابستگی بودجه‌ی دولت به درآمد نفت و نوسانات بازار نفت، بالا بودن اندازه‌ی دولت و چسبندگی هزینه‌های جاری دولت، درصد تحقق پایین بودجه‌ی عمرانی، رشد تعهدات خارجی به‌طور اعم و بدهی‌های کوتاه‌مدت قطعی به‌طور اخص، منفی شدن وضعیت بازار ارزی بانکها و کاهش تقاضای میان‌مدت ارز در بازار بین بانکی، فقدان اعتماد و اطمینان لازم برای مشارکت فعالانه‌ی بخش غیردولتی و ناچیز بودن حجم صادرات غیرنفتی در مقایسه با حجم فعالیت‌های اقتصادی، شکاف طبقاتی و توزیع ناعادلانه‌ی درآمد و وجود فقر و محرومیت رنج‌آور در دو دهک جمعیتی کشور مواجه است که درباره‌ی آنها باید چاره‌اندیشی و سیاست‌گذاری شود. سند چشم‌انداز توسعه‌ی ۲۰ ساله‌ی کشور و قانون برنامه‌ی چهارم توسعه با توجه به این شرایط و واقعیات تدوین و تصویب شده و باید راهنمای عمل قوای حاکم در سالهای پیش‌رو باشد، اما عملکرد سال ۱۳۸۴ اقتصاد کشور و نهادهای حاکم حرکت در این چارچوب را نشان نمی‌دهد و نگرانی این است که با فاصله‌گیری از اجرای مصوبات باز هم در راه توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی ایران ناکام بمانیم.

از سوی دیگر طی اسفندماه سال ۱۳۸۴ ضریب فزاینده‌ی نقدینگی از رشدی منفی معادل ۸۱ درصد برخوردار شده که علت عمده‌ی آن افزایش نسبت ذخایر اضافی بانکها به کل سپرده‌ها است. این نسبت در اسفندماه نسبت به ماه گذشته‌ی آن معادل ۱۶۹/۴ درصد رشد یافت. بنابراین انتظار می‌رود ضریب فزاینده در سال ۱۳۸۵ از رشدی معادل ۲۰/۳ درصد برخوردار شود. به‌طور خلاصه مهمترین تحولات به‌وقوع پیوسته در حوزه‌ی سیاست‌های پولی و اعتباری در سال ۱۳۸۴ عبارت بود از: یکسان‌سازی نرخ‌های سود مورد انتظار تسهیلات بانکهای دولتی برای تمامی بخشهای اقتصادی در سطح ۱۶ درصد بدون تغییر در نرخ‌های سود علی‌الحساب سپرده‌ها، حذف سهمیه‌ی بخشی برای بانکهای دولتی (به غیر از بخش آب و کشاورزی) براساس بند (ج) ماده‌ی ۱۰ قانون برنامه‌ی چهارم توسعه و اعطای تسهیلات با نرخ‌های کمتر از نرخ‌های مصوب از طریق تأمین یارانه‌ی سود یا تخصیص وجوه اداره‌شده‌ی دولت و صدور مجوز انتشار اوراق مشارکت بانک مرکزی توسط مجلس شورای اسلامی براساس قانون برنامه‌ی چهارم توسعه برای اولین بار در تاریخ اقتصادی کشور. از منظر عملکرد حاصل رشد نقدینگی با هدف پیش‌بینی در برنامه‌ی چهارم توسعه برای سال ۱۳۸۴ یعنی ۲۴ درصد روشن است که با پیشی گرفتن ۱۰ درصدی این شاخص از هدف برنامه باید عملکرد حاصل را منفی ارزیابی کرد و در مجموع باید گفت که روند تحولات نقدینگی و اجرای آن در سال ۱۳۸۴ می‌تواند بیانگر فشار مضاعف رشد پایه‌ی پولی بر رشد نقدینگی در سال ۱۳۸۵ باشد، زیرا تمامی آثار انبساطی آن در سال ۱۳۸۴ تخلیه نشده و بخش اعظم آن به آینده منتقل شده است. این ظرفیت به علاوه بودجه‌ی انبساطی سال ۱۳۸۵، در صورت عدم اعمال سیاست‌های پولی و اعتباری مناسب و تلاش در جهت انقباض پولی احتمالاً رشد شدید نقدینگی را در سال جاری به دنبال خواهد داشت که در مقایسه با روند تاریخی آن رکورد بی‌سابقه‌ای خواهد بود.

جمع‌بندی

در یک جمع‌بندی خلاصه با تکیه بر شاخص‌های کلان اقتصادی کشور می‌توان گفت که عملکرد اقتصاد ایران در سال ۱۳۸۴ ادامه‌ی روند گذشته و مشابه سالهای اجرای برنامه‌ی سوم توسعه بوده است، هر چند پاسخگوی نیازها و مطالبات اقتصادی رو به افزایش جامعه، به‌خصوص در زمینه‌ی رفاه و اشتغال نبوده است و حتی در تأمین اهداف کمی پیش‌بینی شده برای سال اول اجرای قانون برنامه‌ی

در یک جمع‌بندی خلاصه با تکیه بر شاخص‌های کلان اقتصادی کشور می‌توان گفت که عملکرد اقتصاد ایران در سال ۱۳۸۴ ادامه‌ی روند گذشته و مشابه سالهای اجرای برنامه‌ی سوم توسعه بوده است، هر چند پاسخگوی نیازها و مطالبات اقتصادی رو به افزایش جامعه، به‌خصوص در زمینه‌ی رفاه و اشتغال نبوده است

سازمان تجارت جهان ومسأله الحاق ابران



دکتر محمود جلالی

استادیار گروه حقوق دانشگاه اصفهان

الهام عباسی

کارشناس ارشد حقوق بین الملل دانشگاه شهید بهشتی تهران

مقدمه

پیوستگی روزافزون اقتصاد جهانی و گسترش همکاریهای چندجانبه‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی میان کشورها حکایت از ضرورتی دارد که در قرن بیست‌ویکم روابط تجاری را در سطح جهانی کاملاً دگرگون کرده است. پس از فروپاشی بلوک شرق و در نتیجه‌ی گسترش بازارهای جهانی در دهه‌ی ۹۰ همچنین تضعیف نظام اقتصادی منطقه‌ای، گسترش فناوری و توسعه‌ی تجارت به حوزه‌ی خدمات که همگی منجر به تسریع روند جهانشمولی اقتصادی شد، کشورهای جهان را براساس ضرورت‌های موجود ناگزیر به تأسیس سازمان تجارت جهانی (WTO) کرد که جایگزین موافقتنامه‌ی عمومی تعرفه و تجارت (گات)^۲ در عرصه‌ی تجارت جهان گردید. این سازمان بزرگترین نهاد بین‌المللی است که با وضع قواعد و مقررات برای قانونمند کردن تجارت بین کشورها فعالیت می‌نماید. هدف این سازمان ایجاد ثبات در مقررات مربوط به تجارت است تا از این طریق

تجارت بین کشورها حتی المقدور روان تر و کم هزینه تر انجام شود. مطابق با مقدمه‌ی موافقتنامه، نظارت بر تجارت بین‌المللی برای تضمین جریان روان، بدون مانع، قابل پیش‌بینی و آزاد تجارت، از وظایف سازمان تجارت جهانی است. نکته‌ی قابل توجه در تمامی مراحل تکوین تحولات اقتصادی و سیاسی و بین‌المللی طی سالهای پس از جنگ جهانی اول و تشکیل سازمانها و موافقتنامه‌های تجارت جهانی بهره‌مندی از اصل مزیت نسبی و به مفهومی دیگر ایجاد شرایط و زمینه‌های مورد نظر به منظور بروز خلاقیت‌ها و برخورداری کشورها از توانمندیهای بالفعل و بالقوه‌ی آنها به منظور حضور هر چه مؤثرتر در صحنه‌ی اقتصاد و تجارت بوده است (۴).

تشکیل سازمان به این تقاضا جامه‌ی عمل پوشانید. گرچه سازمان تجارت جهانی را از زوایای مختلف می‌توان تحلیل کرد، این مقاله نگاهی حقوقی به این سازمان دارد. با توجه به درخواستهای مکرر ایران برای عضویت در این سازمان جهانی، بحث الحاق ایران نیز از اهداف این پژوهش است.

تاریخ تحولات مربوط به

تأسیس سازمانهای تجاری بین‌المللی

سازمان تجارت جهانی در حال حاضر یگانه سازمان بین‌المللی با صلاحیت جهانی است که در ارتباط با قواعد و مقررات تجارت بین‌الملل فعالیت می‌نماید. این سازمان در واقع جایگزین توافقنامه‌ی کلی تعرفه‌ها و تجارت (گات) شد که از سال ۱۹۴۷ شکل گرفته بود و با آنکه صرفاً یک متن حقوقی و موافقتنامه‌ی بین‌المللی بود، عملاً به صورت یک سازمان بین‌المللی هم عمل می‌کرد. تأسیس گات از سال ۱۹۴۸ شروع شد و با هشت دور مذاکراتی ادامه و گسترش یافت که در نهایت در دور اورگوئه (۱۹۹۴-۱۹۸۶) که آخرین و یکی از بزرگترین دورها بود سازمان تجارت جهانی ایجاد شد (۷: ص ۶۵).

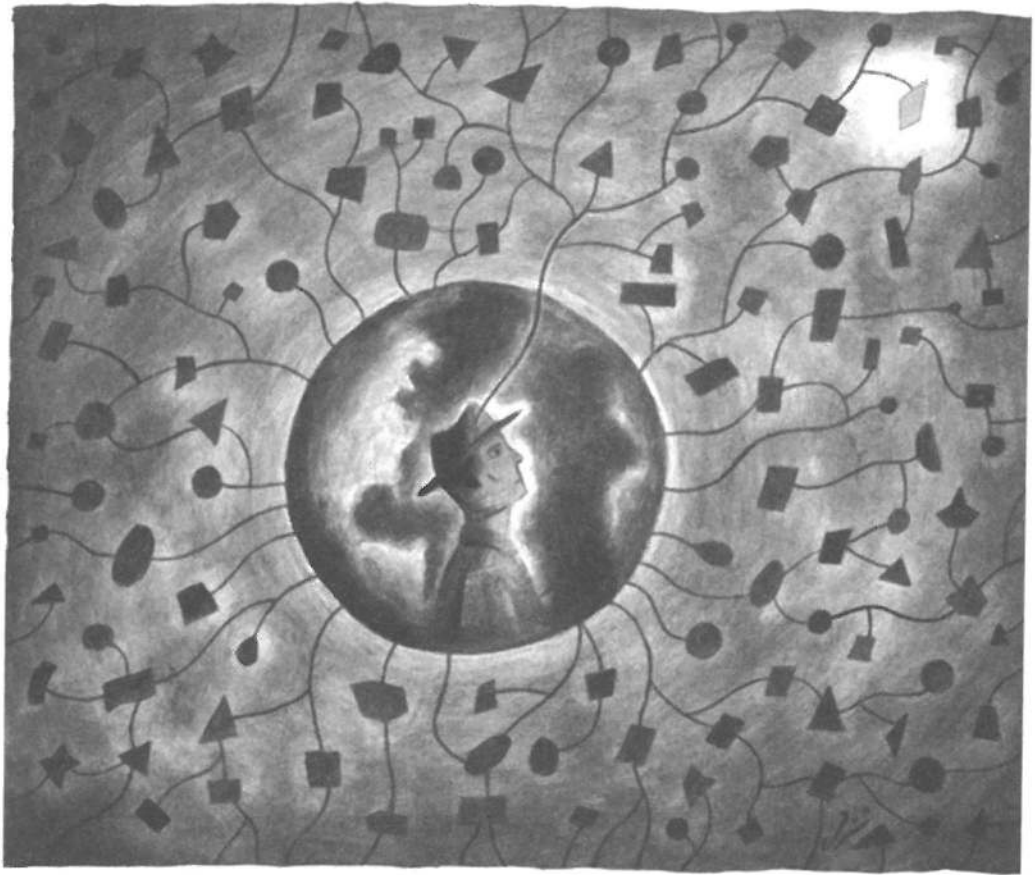
گات که خمیرمایه‌ی ایجاد سازمان تجارت جهانی گردید، موافقتنامه‌ی چندجانبه‌ای است که بعد از جنگ جهانی دوم با همکاری مؤسسات بروتن وودز، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ایجاد شد، تا برای استقرار یک ساختار توانمند اقتصادی برای کشورهای جهان برنامه‌ریزی کند. مسأله‌ی اساسی موجود در این موافقتنامه، کاهش تعرفه‌های بازرگانی و آزادسازی تجارت بین‌المللی و همچنین کمک به توسعه‌ی اقتصادی و رفاه مردم جهان و در نهایت رفع تبعیض در روابط تجاری بین دولت‌ها است (۶).

در تاریخ ۳۰ اکتبر ۱۹۴۷ بیست و سه کشور سندی را امضا کردند که متن «توافقنامه‌ی کلی تعرفه‌ها و تجارت» بود. با وجود اینکه در این متن شرایط مفصلی برای عضویت در این توافقنامه وجود داشت، از این شرایط استفاده نشد، بلکه هشت کشور اصلی شرکت‌کننده در مذاکرات مربوط به توافقنامه پروتکلی را با عنوان «پروتکل اجرای موقت» امضا کردند که در آن توافق نمودند از تاریخ اول ژانویه ۱۹۴۸ توافقنامه‌ی کلی با رعایت شرایط خاصی به اجرا در آید. بقیه‌ی کشورها نیز توافق کردند که بعداً توافقنامه را به اجرا بگذارند. انعقاد این توافقنامه که قرار بود تحت نظارت و مدیریت یک سازمان بین‌المللی تجاری باشد، اولین اقدام برای ایجاد نظم تجاری بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم بود. (۷: ص ۷۶)

گات اکنون به عنوان یک سازمان بین‌المللی عمل نمی‌کند، اما موافقتنامه‌ای در شکل جدید و اصلاح شده (گات ۱۹۹۴) وجود دارد و متن قدیمی هم به عنوان گات ۱۹۴۷ شناخته می‌شود. گات ۱۹۹۴ همراه با دو سند اصلی دیگر یعنی «توافقنامه‌ی کلی تجارت خدمات (گاتس)» و «توافقنامه‌ی جنبه‌های تجاری مالکیت معنوی (تریپس)» تحت حمایت یک سازمان واحد (WTO) قرار دارند. ۱۲۸ کشوری که تا سال ۱۹۹۴ گات را امضا و «طرفهای متعاقد» آن محسوب می‌شدند و با امضای توافقنامه‌های سازمان تجارت جهانی. که گات ۱۹۹۴ را هم شامل می‌شد. رسماً کشورهای عضو WTO شدند (۷: ص ۶۷۶۸).

اهداف اصلی اقتصادی «توافقنامه‌ی کلی» بر مبنای مقدمه‌ی آن بهبود وضع زندگی، تأمین شرایط اشتغال کامل، افزایش مداوم درآمد خالص و تقاضای مؤثر، استفاده‌ی کامل و بهینه از منابع جهانی و نیز توسعه‌ی تولید و مبادله‌ی کالا است، که منجر به تحمیل تعهداتی بر کشورهای متعاقد، از جمله اعمال مطلوب‌ترین رفتار با دول متعاقد (یا شرایط دول کامله الوداد)؛ رعایت حداکثر سطح تعرفه‌هایی که در جدول اعطای امتیازات مقرر شده است، محدود نمودن یا در بعضی موارد خودداری از استفاده از برخی معیارهای غیرتعرفه‌ای منحرف‌کننده تجارت، استفاده از آیین خاص برای حل اختلافات و وضع مقررات و قوانین تجاری صریح و شفاف و انتشار آنها به طوری که به راحتی برای همه قابل فهم و دسترسی باشد، شده است. مقدمه‌ی «توافقنامه‌ی مؤسس» سازمان تجارت جهانی نیز شامل همان اهداف توافقنامه‌ی کلی

سازمان تجارت جهانی در حال حاضر یگانه سازمان بین‌المللی با صلاحیت جهانی است که در ارتباط با قواعد و مقررات تجارت بین‌الملل فعالیت می‌نماید. این سازمان در واقع جایگزین توافقنامه‌ی کلی تعرفه‌ها و تجارت (گات) شد که از سال ۱۹۴۷ شکل گرفته بود.



است. به علاوه این اهداف در جهت توسعه، تولید و تجارت خدمات به همان صورتی که در توافقنامه‌ی مؤسس بیان شده است، می‌باشد. به این منظور باید تلاشی به عمل آید که کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه یافته در گسترش تجارت بین‌الملل سهمی معادل نیازهای توسعه‌ی اقتصادی‌شان داشته باشند و همچنین از محیط‌زیست حفاظت و حراست به عمل آید. در واقع سازمان تجارت جهانی نمونه‌ی توسعه یافته‌ی گات است و اصول مهم گات که تقریباً همگی اصولی حقوقی می‌باشند در دو توافقنامه‌ی اصلی دیگر موجود است. البته سازمان توافقنامه‌ای خاص به عنوان مبنای حقوقی منطقی خود نیز دارد.

معرفی سازمان تجارت جهانی و اهداف آن

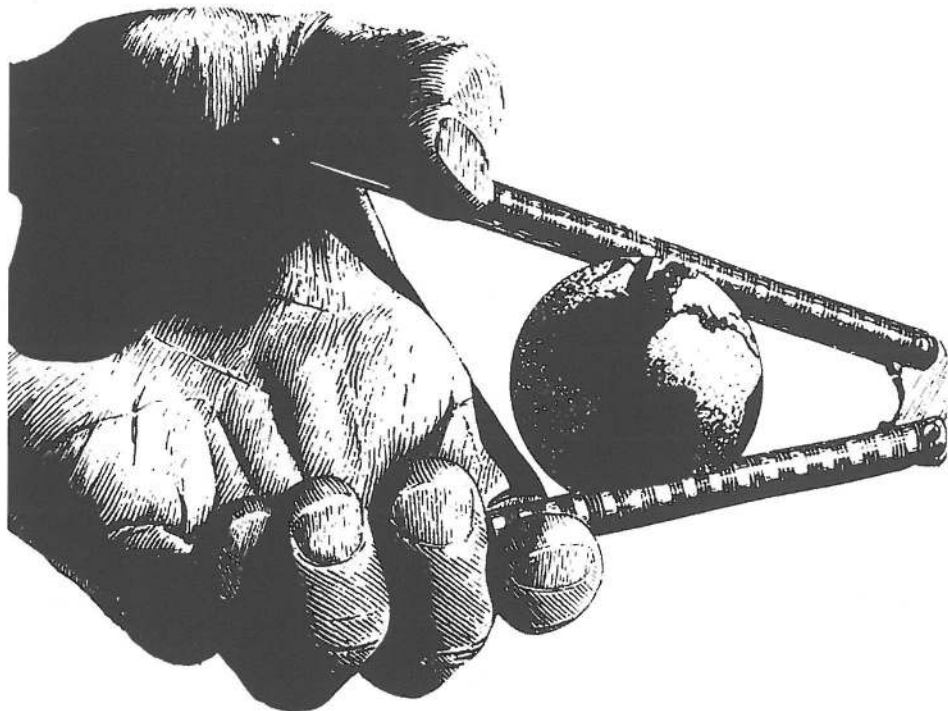
همان‌طور که گفته شد سازمان تجارت جهانی در سال ۱۹۹۵ به موجب توافقنامه‌ای (توافقنامه‌ی مؤسس) در مذاکرات مربوط به گات در دور اوروگوئه که در سال ۱۹۹۴ در مراکش امضا شد، تأسیس گردید. توافقنامه‌ی مؤسس سازمان تجارت جهانی چارچوبی سازمانی ایجاد کرد که توافقنامه‌های متعدد از جمله نمونه‌ی تعدیل

شده‌ی گات را تحت پوشش خود قرار داده است. گات اکنون به عنوان کتاب قانون یا قواعد اصلی مربوط به تجارت کالا در سازمان تجارت جهانی می‌باشد. مطابق با مقدمه‌ی توافقنامه‌ی مراکش هدف اصلی اعضا، ایجاد یک نظام تجاری بین‌المللی آزاد و بدون تبعیض به منظور توسعه‌ی مبادلات تجاری بین‌المللی است تا از این طریق زمینه‌ی اشتغال کامل، افزایش مداوم درآمدها، استفاده‌ی کامل و بهینه از منابع، ارتقای سطح زندگی مردم و همچنین رونق اقتصادی کشورهای عضو ایجاد گردد (۵).

هدف اصلی توافقنامه‌ی کلی و توافقنامه‌ی مؤسس سازمان تجارت جهانی، بنابر مقدمه‌ی هر دو سند، بهبود، توسعه و رفاه زندگی مردم کشورهای مختلف بوده است که حصول این هدف در تجارت آزاد جهانی قابل مشاهده است. به همین منظور اصول سه‌گانه‌ی کلی و جامع حاکم بر تجارت داخلی و خارجی که در کنار هم قرار گرفته‌اند عبارت‌اند از:

۱. «اصل الغای کلیه‌ی تبعیض‌های تجاری: در این خصوص اصولی مانند رفتار ملی (عدم تبعیض میان تولیدات داخلی و خارجی)، اصل دول کامله الوداد (عدم

گات که
خمیرمایه‌ی ایجاد
سازمان تجارت
جهانی گردید،
موافقتنامه‌ی
چندجانبه‌ای است
که بعد از جنگ
جهانی دوم با
همکاری مؤسسات
بروتن وودز، بانک
جهانی و صندوق
بین‌المللی پول
ایجاد شد، تا برای
استقرار یک
ساختار توانمند
اقتصادی برای
کشورهای جهان
برنامه‌ریزی کند.



قاعده‌ی توافقنامه‌ی کلی اصلاح شده و در دور اورگوته همچنان در چارچوب سازمان تجارت جهانی به عنوان توافقنامه‌ی اساسی برای تجارت کالا باقی ماند. توافقنامه‌ی کلی ضمایمی مربوط به بخش‌های خاص نظیر کشاورزی و منسوجات دارد و به موضوعات خاصی مانند تجارت بدون تبعیض، تجارت دولتی، یارانه‌ها و استانداردهای محصولات و اقداماتی می‌پردازد که باید در مقابل اقدامات بازارشکنی کالا (دامپینگ / Dumping) صورت گیرد (۷: ص ۷۰-۶۹).

گرچه توافقنامه‌ی کلی ۱۹۴۷ دیگر وجود ندارد، و توافقنامه‌ی کلی ۱۹۹۴ (نمونه‌ی اصلاح و تعدیل شده‌ی توافقنامه‌ی کلی ۱۹۴۷) به عنوان یک سازمان مستقل و یک نهاد بین‌المللی شناخته نمی‌شود، اما حقوق و تکالیف ماهوی موجود در توافقنامه و همچنین اسناد ضمیمه‌ی آن، قسمت اصلی توافقنامه‌های سازمان تجارت جهانی را تشکیل می‌دهند. همچنین عنوانهای جدید توافقنامه‌های سازمان تجارت جهانی مانند تجارت خدمات و یا حقوق مالکیت معنوی به صورت گسترده‌ای از مفاهیم اساسی و اصول موجود در توافقنامه‌ی کلی تأثیر گرفته‌اند.

مقررات «توافقنامه‌ی کلی» مقررات حقوقی هستند که بیانگر اصول حقوق اساسی در تجارت بین‌المللی است؛ از جمله‌ی این اصول می‌توان از اصل عدم تبعیض در تجارت بین‌الملل، بازار آزاد (تجارت آزاد)، تجارت منصفانه، اصل اعطای امتیازات متقابل و استثناء، اعطای امتیازات یکطرفه (به کشورهای در حال توسعه) که مبانی توافقنامه‌ی کلی هستند، نام برد. می‌توان گفت چنانچه طرفین توافقنامه‌ی کلی و سازمان تجارت جهانی شناخت لازم را از این اصول یا کلاً از مقررات آیین توافقنامه‌ی کلی یا سایر توافقنامه‌های سازمان نداشته باشند، قطعاً از امکان رقابت در بازار جهانی محروم هستند و این در صورتی است که طرفین دیگر ممکن است از این حربه برای مبارزه و رقابت تجاری آگاهی کافی داشته باشند و یقیناً با این وضعیت بازار را به سهولت در دست خواهند گرفت. در بازار داخلی نیز وضع به همین منوال است. مثلاً زمانی که بازرگانان از این اصول و قواعد آگاهی نداشته باشند در مقابل هجوم بازرگانان خارجی امکان دفاع و حفظ بازار خود را از دست خواهند داد. همچنین برای آنها این نکته مهم است که چون دولت متبوع آنها طرف توافقنامه است، فقط آنها می‌توانند علیه دولتهای دیگر عضو توافقنامه ادعایی را مطرح نمایند. بنابراین اگر

تبعیض میان کشورهای متعاقد و اصل منع اصول اعطای یارانه و مساعدت به کالاهای داخلی در برابر کالاهای خارجی به‌کار گرفته می‌شوند.

۲. اصل منع محدودیت در جریان تجارت: برای این منظور الزام به کاهش تعرفه‌ها، سلب حق افزایش آنها، منع سهمیه‌بندی واردات و صادرات وضع مالیات و عوارض گمرکی بیش از حد برای ورود کالا به کشور پیش‌بینی شده است.

۳. اصل رقابت سالم و بدون سوء نیت: این اصل با منع امتیاز و کمک غیرموجه (یارانه) به محصولات داخلی به منظور از بازار خارج کردن محصولات خارجی و منع فروش کالا و خدمات در کشور دیگر به زیر قیمت اصلی به‌ویژه به منظور بازارشکنی محصولات داخلی آن کشور و منع رواج بازرگانی دولتی برای استفاده از امکانات و تسهیلات دولتی در امر تجارت، محقق می‌سازد (۷: ص ۸۰).

باید گفت که یک دولت برای عضویت در سازمان تجارت جهانی باید قبلاً مذاکراتی را در خصوص الحاق به گات انجام داده و به عضویت آن در آمده باشد. توافقنامه‌ی کلی گات با تجارت کالا آغاز شد که از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۴ محل مذاکره‌ی کاهش نرخ‌های عوارض گمرکی و سایر موانع تجارت بوده است. از سال ۱۹۹۵

سازمان تجارت جهانی سازمانی بین‌المللی است که اجرای تعهدات ناشی از موافقتنامه‌ی آن باید عمدتاً از رهگذر قوانین داخلی سازمان صورت گیرد. بنابراین کشورهای عضو با تصویب این قوانین از طریق مجلس خود متعهد می‌شوند که مقررات سازمان را در کشور خود به اجرا در آورند.

اتباع شکایتی داشته باشند، باید دولت متبوعشان را قانع یا ترغیب نمایند که با توسل به اصل حمایت دیپلماتیک مقرر در حقوق بین الملل از طرف تبعه‌ی خود علیه دولت دیگر عضو، طرح دعوا نماید.

اکنون سازمان تجارت جهانی به صورت سازمانی واحد و توافقنامه‌ی مؤسس و کلیه‌ی ضمایم آن نیز به عنوان سندی واحد یا «مجموعه‌ای واحد» می‌باشد. کشورهایی که طرف توافقنامه‌ی کلی ۱۹۴۷ بودند و کشورهایی که مایل به الحاق به سازمان هستند باید این سند را به صورت مجموعه‌ی واحد بپذیرند. بنابراین کشوری که قصد دارد به عضویت سازمان تجارت جهانی در آید، ابتدا باید توافقنامه‌ی کلی ۱۹۹۴ و سایر توافقنامه‌های آن سازمان را بررسی کرده و بپذیرد. به علاوه به موجب ماده‌ی ۱۶ توافقنامه‌ی مؤسس سازمان تجارت جهانی تصمیمات و رویه‌های مورد عمل توافقنامه‌ی کلی ۱۹۴۷ برای این سازمان اهمیت اساسی دارد. ماده‌ی ۱۶ تصریح می‌نماید که «تصمیمات، آیین‌ها و رویه‌های عرفی که مجمع طرفهای متعاهد گات ۱۹۴۷ (توافقنامه‌ی کلی) و هیأت‌های سازمان‌یافته در چارچوب گات ۱۹۴۷ (توافقنامه‌ی کلی) از آنها تبعیت می‌کرده‌اند، راهنمای سازمان تجارت جهانی خواهد بود (ص: ۷: ۷۴). در مذاکرات دور اورگوئه مذاکرات و توافقات در خصوص تجارت کالا، تجارت گوشت گاو، لبنیات، تجارت هوایمایی کشوری، کشاورزی، منسوجات و پوشاک، تجارت خدمات و حقوق مالکیت معنوی انجام پذیرفت که سازمان تجارت جهانی همه‌ی آن توافقنامه‌ها را اکنون شامل می‌شود. در همین جا یادآور می‌شود که تجارت نفت در حال حاضر در چارچوب سازمان قرار نمی‌گیرد. با این حال تجارت فرآورده‌های نفتی مشمول نظام حقوقی سازمان تجارت جهانی می‌باشد.

ساختار سازمان تجارت جهانی براساس ماده‌ی ۴ و ۶ توافقنامه‌ی مؤسس سازمان عبارت است از:

۱. کنفرانس وزیران: این کنفرانس مرکب از نمایندگان همه‌ی کشورهای عضو است و حداقل هر دو سال یک‌بار تشکیل جلسه می‌دهد. این کنفرانس وظایف سازمان را برعهده دارد. اختیار تصمیم‌گیری در مورد موضوعات تحت هر توافقنامه‌ی تجاری چندجانبه و اختیار تشکیل کمیته‌ی بودجه‌ی مالی و اداری برای انجام وظایف محوله‌ی تحت توافقنامه‌های چندجانبه و انجام سایر وظایف از اختیارات این کنفرانس است.

۲. شورای عمومی: این شورا نیز متشکل از نمایندگان کلیه‌ی اعضا است و در هر زمان که لازم باشد تشکیل

جلسه خواهد داد و در فواصل زمانی جلسات کنفرانس وزیران وظایف کنفرانس را برعهده خواهد داشت. «تفسیر» توافقنامه‌های مؤسس چندجانبه‌ی مندرج در ضمیمه‌ی ۱ از وظایف انحصاری این شورا است. شورای عمومی همچنین در صورت اقتضا برای ایفای وظایف «هیأت حل اختلاف» و وظایف «هیأت بررسی سیاست تجاری» تشکیل جلسه خواهد داد. ارتباط با سایر سازمانها و مسؤولیت مقررات مالی و بودجه و تعیین حق عضویت از وظایف این شورا می‌باشد. تشکیل یک هیأت حل اختلاف به موجب «تفاهم‌نامه‌ی حل اختلاف» برای رسیدگی به اختلافات اعضا و یک هیأت بررسی سیاست تجاری به موجب «سازوکار بررسی سیاست تجاری» نیز از اختیارات شورای عمومی است (ص: ۷: ۸۱).

۳. شوراهای تخصصی: این شوراهای عبارت‌اند از «شورای تجارت کالا»، «شورای تجارت خدمات»، «شورای جنبه‌های تجاری حقوق مالکیت معنوی» که شورای عمومی وظیفه‌ی هدایت آنها را دارد. نظارت بر اجرای توافقنامه‌های مربوط به موضوعات تخصصی و تشکیل هیأت فرعی از دیگر وظایف این شوراهاست.

۴. دبیرخانه‌ی سازمان: سازمان دارای یک دبیرخانه است که ریاست آن با دبیر کل خواهد بود. انتصاب دبیر کل از وظایف کنفرانس وزیران است و انتصاب کارمندان و تعیین وظایف و اختیارات دبیرخانه از وظایف دبیر کل است. مسؤولیت دبیر کل و کارمندان دبیرخانه منحصراً ماهیت بین‌المللی دارد.

اصولی و محوری‌ترین حقوق و تکالیف ماهوی دولت‌های متعاهد توافقنامه کلی در بخش اول، مواد ۱ و ۱۱ پیش‌بینی شده‌اند که براساس آنها طرفهای متعاهد خود را ملزم می‌نمایند که نسبت به یکدیگر یا تعرفه‌ها را از میان بردارند یا آنها را به حداقل برسانند. دیگر موضوعات ماهوی در بخش دوم توافقنامه یعنی در مواد III تا XVII بیان گردیده است که می‌توان آنها را در واقع تکالیف دولت‌ها در رفتار با دولت‌های دیگر یا اتباع این دولت‌ها در امر تجارت بین‌الملل (در ارتباط با کلیه‌ی کالاها اعم از اینکه در جدول‌های امتیازات تعرفه‌ای ذکر شده یا نشده باشند) دانست. در میان سایر مواد، مباحث حقوق شکلی و آیین رسیدگی به اختلافات دولت‌های متعاهد مطرح می‌شوند (ص: ۷: ۹۱، ۹۲).

ایران هیچ‌گاه
عضو گات نبوده
است. بحث جدی
راجع به عضویت
آن اولین بار در
سال ۱۳۷۰ ... در
چارچوب لزوم
گسترش روابط
بین‌المللی و
تقویت روابط
خارجی مطرح
شد. با
بررسی‌های انجام
شده در آن دوره
این نتیجه حاصل
شد که عضویت
در گات در
کوتاهمدت برای
کشور نفعی
نخواهد داشت و
به کاهش
درآمدهای دولتی
منجر خواهد شد،
گرچه در درازمدت
می‌تواند متضمن
منافعی برای
کشور باشد

مهمترین اصول و قواعد حقوقی ماهوی توافقنامه کلی

شرط مطلوب‌ترین رفتار با دول عضو (شرط دول کامله الوداد) شرط دول کامله الوداد که از اصول مبنایی توافقنامه است مقرر می‌دارد که هر کشور عضو متعهد می‌گردد که با کشورهای دیگر عضو مثل کشوری رفتار نماید که مطلوب‌ترین رفتار را در مورد صادرات و واردات با او دارد. تعهد به عدم تبعیض بین کشورهای عضو اصل پیچیده‌ای است که به راحتی می‌تواند باعث نقض توافقنامه شود، زیرا رعایت رفتار تجاری مساوی در بین کشورهای که روابط سیاسی اجتماعی نامساوی بین آنها وجود دارد مسأله‌ی ساده‌ای نیست. البته استثنائاتی هم بر این اصل وارد شده است که تأسیس اتحادیه‌های گمرکی و مناطق آزاد تجاری مانند منطقه‌ی آزاد تجاری ایفتا (EFTA) و اتحادیه یا جامعه اقتصادی اروپا (EEC) از جمله‌ی آنها می‌باشد.

تعرفه‌ها

به موجب ماده ۱۱ توافقنامه‌ی کلی، هر کشور عضو تعهد می‌نماید که حداکثر منافع تعرفه‌ای که برای هر محصولی در جدول تعرفه‌ی آن کشور مشخص شده است برای کشورهای دیگر عضو در نظر بگیرد. «اصل موازنه‌ی مزایا» از اصول مبنایی توافقنامه‌ی کلی است که بر طبق آن هر کشور در مقابل مزایایی که از کشوری دریافت می‌کند باید در عوض آن امتیاز متقابلی بدهد. به همین ترتیب هر کشور که امتیازی را از کشور دیگر از طریق وضع تعرفه سلب نماید، کشور متأثر شده نیز مزایایی معادل آن را از این کشور پس خواهد گرفت (۷: ص ۹۵).

موانع غیرتعرفه‌ای

هر کشوری از طریق مقررات داخلی به راحتی می‌تواند کالاهای داخلی خود را به صورت تبعیض آمیزی در برابر کالاهای وارداتی حفظ کند که با اعمال اصل موانع غیرتعرفه‌ای در زمینه‌ی صادرات و واردات می‌توان از چنین تبعیضی جلوگیری به عمل آورد.

یکی از توافقنامه‌های ضمیمه‌ی شماره‌ی ۱. الف توافقنامه مؤسس سازمان تجارت جهانی «توافقنامه‌ی موانع فنی تجارت» می‌باشد که مقرر می‌دارد، گرچه غالب کشورها مقرراتی دارند که الزام می‌نماید محصولات وارداتی آنها با استانداردهای اجباری وضع شده‌ی داخلی

به منظور حمایت از بهداشت و ایمنی و حفظ محیط‌زیست مغایرت نداشته باشند، نباید چنین استانداردهای اجباری به گونه‌ای وضع شوند که موانع غیرضروری بر سر راه تجارت بین الملل ایجاد کنند. لیکن توافقنامه، با آنکه کشورها را مکلف نموده لزوماً از وضع استانداردهای اجباری داخلی خودداری کنند، بر به کارگیری استانداردهای بین‌المللی مورد توافق تأکید کرده است (۷: ص ۹۸).

اصل رفتار ملی

این اصل تأکید بر رفتار مساوی در برخورد با کالاهای وارداتی در برابر کالاهای داخلی دارد (ماده‌ی ۳ توافقنامه‌ی کلی). گرچه در بسیاری از عهدنامه‌های دو جانبه مودت، بازرگانی و ناوبری این اصل از عناصر اساسی است، توافقنامه‌ی کلی که عهدنامه‌ی چندجانبه است در آن اصل رفتار ملی در ارتباط با مالیات‌ها و مقررات داخلی نمایان شده است (۷: ص ۹۹).

سهیمیه‌ها

یکی از روشهای تنظیم تجارت از طریق محدود کردن واردات، ایجاد سهیمیه است. همان گونه که اشاره گردید، تعرفه‌ها در توافقنامه‌ی کلی پذیرفته شده‌اند، ولی، جز در شرایط مقرر، سهیمیه‌ها به عنوان موانع غیرتعرفه‌ای صراحتاً در این توافقنامه ممنوع شده است. همچنین کشورها می‌توانند از طریق نظام‌های برقراری مجوز (لیسانس) از سهیمیه به صورت قانونی و مشروع و با لحاظ کد «توافقنامه در خصوص روش اعطای مجوز واردات»^۳ بهره ببرند (۷: ص ۱۰۱.۱۰۰).

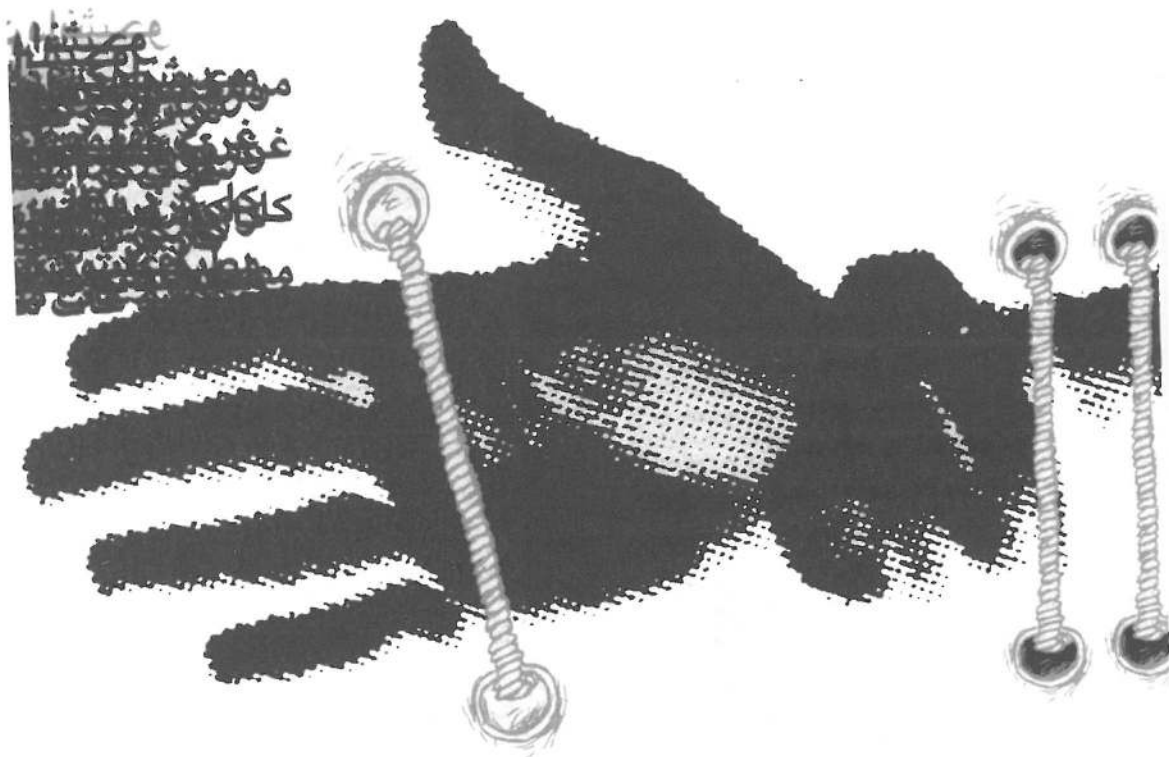
بازرگانی دولتی

منظور از بازرگانی دولتی نظامی است که سازمانها یا مؤسسات دولتی خرید و فروش خارجی یا صادرات و واردات را انجام می‌دهند. این ماده مقرر می‌دارد که نباید بین بازرگانی دولتی و غیردولتی تبعیض باشد و دولتها نیز نباید هیچ معیاری برای تفاوت قایل شدن بین بازرگانی داخلی و خارجی در نظر گیرند.

اقدامات بازاریا شکنی و یارانه‌ها (دامپینگ و سوبسید)

صدور کالا به کشور دیگر به کمتر از بهای واقعی و فروش ارزان‌تر آن در بازار خارجی نسبت به بازار داخلی را عمل بازاریا شکنی (دامپینگ) و کمکهای اقتصادی دولت برای کالاها را یارانه (سوبسید) گویند. فروش کالا در

با در نظر گرفتن
گسترش حجم
تجارت جهانی و
اهمیت اقتصاد
بین‌الملل بعید به
نظر می‌رسد که
کشوری بدون
حضور فعال در
تجارت بین‌المللی
بتواند فعالیت‌های
اقتصادی و
تجاری خود را به
صورت مطلوب
انجام دهد، زیرا
در حال حاضر
حدود ۸۵ تا ۹۰
درصد تجارت
جهانی را
کشورهایی انجام
می‌دهند که عضو
این سازمان
جهانی هستند.



در واقع آنچه در نظریه‌های تجارت بین‌المللی ترسیم می‌نماید، کشورهای موفق در صحنه‌ی تجارت بین‌الملل، براساس اصل تقسیم کار و تخصص بین‌المللی در تولید و صادرات آن دسته از کالاها تخصص و مهارت یافته‌اند که منابع اولیه‌ی آن را اعم از انسانی یا فیزیکی در اختیار داشته‌اند.

داده شده‌اند. ماده XIX اقدامات اضطراری را نسبت به واردات محصولات خاص پیش‌بینی می‌کند. براساس این ماده کشورهای عضو آزاد هستند در حدود و مدت زمان لازم برای حمایت از یک صنعت یا محصول داخلی که به طور جدی صدمه دیده یا در معرض صدمه می‌باشد، تعهدات خود به موجب توافقنامه‌ی کلی را تماماً یا جزئاً (در حد لازم برای ممانعت یا جبران ضرر و زیان وارده) معلق، یا امتیازات برقرار شده را پس گرفته یا تعدیل نمایند. استثنائات کلی در ماده XX مورد بحث قرار گرفته‌اند که براساس آن تعهدات ناشی از توافقنامه‌ی کلی مانع از آن نخواهد بود که کشورهای عضو با در نظر گرفتن شرایط خاصی، تدابیر لازم برای مواردی چون حمایت از اخلاق عمومی، حمایت از بهداشت یا حیات انسان، حیوانات یا گیاهان، صادرات و واردات طلا و نقره و غیره را اتخاذ نمایند. ماده‌ی XXI استثنائات مربوط به امنیت ملی یک کشور را مطرح می‌کند. این ماده مقرر می‌دارد در مواردی که منافع حیاتی است و امنیت ملی یک کشور مطرح است توافقنامه‌ی کلی برخلاف آن منافع تفسیر نخواهد شد (ص: ۱۰۵، ۱۰۶).

بازار خارجی به قیمتی کمتر از قیمت معمولی آن کالا به منظور در اختیار گرفتن بازار خارجی صورت می‌گیرد و مسلماً پس از آنکه آن کالا در بازار خارجی قرار گرفت و کالاهای رقیب از آن بازار خارج شد، این کالا به قیمت بسیار زیاد عرضه خواهد شد. توافقنامه‌ی کلی به کشور واردکننده‌ی آن کالا که از عمل کشور صادرکننده متضمن ضرر شده اجازه می‌دهد برای جبران آن تفاوت، عوارض ضد بازارشکنی (ضد دامپینگ) برای ورود آن کالا به کشورش وضع نماید. ممکن است دولتی به گونه‌ای دیگر عمل کند و در بازار داخلی کمک یا امتیاز اقتصادی خاصی برای محصولی در نظر گیرد، به طوری که آن محصول در (بازار داخلی) از نوع مشابه ارزان‌تر یا مناسب‌تر شود. این اقدام که اعطای یارانه است، چنانچه لطمه‌ی جدی و شدید به منافع سایر کشورهای عضو توافقنامه بزند باید محدود و از آن اجتناب شود (ص: ۱۰۲، ۱۰۵).

استثنائات

استثنائات خاصی نسبت به رعایت تعهدات ناشی از توافقنامه پذیرفته شده است. به طور مشخص سه ماده XIX, XX, XXI به این استثنائات اختصاص

نحوه‌ی حل و فصل اختلافات در سازمان تجارت جهانی

سازمان تجارت جهانی سازمانی بین‌المللی است که اجرای تعهدات ناشی از موافقتنامه‌ی آن باید عمده‌تاً از رهگذر قوانین داخلی سازمان صورت گیرد. بنابراین کشورهای عضو با تصویب این قوانین از طریق قوه‌ی قانونگذاری خود متعهد می‌شوند که مقررات سازمان را در کشور خود به اجرا در آورند. همچنین لازم به ذکر است که چون این مقررات توافق بین دولتهاست و شهروندان به صورت مستقیم حقی را از این طریق به دست نمی‌آورند، لذا باید با تصویب قوانین داخلی روابط شهروندان را با سازمان تجارت جهانی تنظیم کرد. به عنوان مثال در ارتباط با نقض قواعد و مقررات سازمان آنجایی که عملاً به اتباع دولتهای عضو مربوط می‌شود، همانند سایر معاهدات بین‌الدولی اتباع نمی‌توانند هیچ گونه حقی یا امتیازی را مستقیماً مطالبه نمایند. در چنین مواردی طبق روال معمول سایر معاهدات بین‌المللی معمولاً باید برحسب مورد به مراجع رسمی بین‌المللی یا مراجع قضایی داخلی رجوع نمود، یعنی در وهله‌ی اول شکایت مربوط به عدم رعایت مقررات سازمان تجارت جهانی باید توسط دولتها در این مراجع اقامه شود. اما برخلاف روشهای پذیرفته شده در حقوق بین‌الملل تاکنون هیچ دولتی در دعاوی مربوط به سازمان راههای جبران نقض تعهدات که در حقوق بین‌الملل عمومی یا در حقوق داخلی مقرر است، یعنی اعمال قاعده‌ی مراجعه‌ی مقدماتی به مراجع داخلی و اینکه طرح دعوی علیه دولت باید در دادگاههای داخلی آن دولت اقامه شود،^۴ را طی نکرده است. به عبارت دیگر، در واقع تاکنون هیچ دولتی دعاوی مربوط به سازمان تجارت جهانی یا توافقنامه‌ی کلی را موکول یا مشروط به به‌کارگیری راههای حل و فصل اختلاف مقرر شده‌ی داخلی یا بین‌المللی نکرده است (۷: ص ۱۰۷، ۱۰۸).

سازمان تجارت جهانی روش و آیین حل اختلاف خاص خود را دارد. پیش‌بینی روش اختصاصی حل و فصل اختلافات مربوط به سازمان در واقع مبین اهمیت و موقعیت خاص این سازمان در حقوق بین‌الملل بوده و بیانگر آن است که گرچه توافقنامه‌های سازمان تجارت جهانی قراردادهایی بین دول عضو می‌باشد، اما برای حل اختلافات یا مشکل تفسیر این قراردادها دادگاه

الحاق به WTO
در وضعیت کنونی
نه تنها سودی
برای اقتصاد
کشور نخواهد
داشت، بلکه
صنعت کشور را
نیز در معرض
آسیبهایی در
صحنه‌ی تجارت
بین‌المللی قرار
خواهد داد.

بین‌المللی خاصی که بدان رجوع شود وجود ندارد، بلکه باید به مراجع مذکور در چارچوب سازمان رجوع شود. بنابراین یک کشور عضو باید در قانون داخلی خود روش اقامه‌ی دعوی در سازمان تجارت جهانی از طرف اتباع را پیش‌بینی نماید؛ یعنی از راه قانون این حق را برای شهروندان ایجاد کند تا برای دولت اثبات نمایند که مناسب و مقتضی است که آن دولت علیه دولت عضو دیگر در دفاع از منافع شهروند خود اقامه‌ی دعوی نماید، و بدین ترتیب دولت متبوع دعوی تبعه‌ی خود را به استناد اصل حمایت سیاسی پذیرفته و به‌عنوان دعوی خود علیه دولت دیگر اقدام کند.

رابطه‌ی ایران با سازمانهای تجاری بین‌المللی

ایران هیچ‌گاه عضو گات نبوده است. بحث جدی راجع به عضویت آن اولین بار در سال ۱۳۷۰ در دوره‌ی اول ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی و در چارچوب لزوم گسترش روابط بین‌المللی و تقویت روابط خارجی مطرح شد. با بررسی‌های انجام شده در آن دوره این نتیجه حاصل شد که عضویت در گات در کوتاه‌مدت برای کشور نفعی نخواهد داشت و به کاهش درآمدهای دولتی منجر خواهد شد، گرچه در درازمدت می‌تواند متضمن منافع برای کشور باشد که بررسی این امر نیاز به مطالعات بیشتر دارد. برخی پیشنهاد ارائه‌ی درخواست عضویت ایران را به دبیرخانه‌ی گات مطرح کردند، ولی در مقابل برخی دیگر به علت عدم اطمینان از پذیرفته شدن درخواست با چنین اقدامی مخالفت نمودند و خواستار این مسأله بودند که باید از موافقت اعضا نسبت به رفتار کشورهای کامله الوداد با ایران نیز اطمینان حاصل کرد، یعنی آن کشورها بازارهایشان را به روی ایران باز کرده و تمام امتیازات تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای را که به دیگر اعضا می‌دهند به ایران نیز بدهند بدون آنکه از ایران بخواهند بازارش را به روی آنها باز کند. در نهایت ایران تقاضای عضویت نداد و فقط در ملاقاتهای مسؤولان با دبیر کل گات علاقه‌ی ایران به عضویت ابراز شد. دومین بار که موضوع الحاق به گات در شورای عالی اقتصاد مطرح گردید سال ۱۳۷۲ بود که چون آن زمان نزدیک به اتمام دور مذاکرات اورگوته بود قرار شد ایران تصمیم عجولانه‌ای نگیرد تا تکلیف مذاکرات مشخص شود.

پس از تأسیس WTO کمیته‌ی کاری عضویت ایران در WTO تشکیل و پس از تهیه‌ی گزارشی کامل عضویت ایران را برای توسعه‌ی اقتصادی کشور، عملی حیاتی عنوان کرد و در تاریخ ۴ مهر ۱۳۷۵ تقاضای عضویت ایران رسماً به دبیرخانه‌ی WTO تقدیم شد، ولی از ایران تا مدتها بعد برای ارائه‌ی گزارش رژیم تجاری و شروع مذاکرات دعوتی به عمل نیامد با این توجیه که در مورد شروع مذاکرات با ایران در مجمع عمومی اجماع (Consensus) وجود ندارد. علت اصلی رد تقاضای ایران در سالهای گذشته جو سیاسی حاکم بر سازمان تجارت جهانی به خصوص مخالفت شدید ایالات متحده‌ی امریکا با پذیرش تقاضای ایران بوده است (۵).

سرانجام در خرداد ۱۳۸۴ گروه مذاکره‌کنندگان ایران به سرپرستی محمد شریعتمداری، وزیر بازرگانی کشور برای بیست و دومین بار درخواست خود را در برن سوئیس ارائه کرد و پس از آن با نظر موافق اعضا ایران به‌عنوان عضو ناظر سازمان تجارت جهانی پذیرفته شد. (۸) پذیرش عضویت ناظر ایران قطعاً آغاز راه است. باید ضوابط، قوانین، مقررات و آیین‌نامه‌های مربوط همگی هماهنگ با قوانین جاری در سازمان تجارت جهانی باشد. در خصوص روند الحاق ایران پس از این مرحله باید بیان داشت که توافقات برای حضور ایران در کمیته‌ی مذاکرات نهایی می‌شود و نتیجه‌ی این گفت‌وگوها در مجمع عمومی WTO مطرح و در صورت تصویب، عضویت ایران رسمی می‌شود و از آن زمان به بعد تعرفه‌ها و قوانین تجاری ضمانت اجرا پیدا می‌کنند. به نظر می‌رسد با توجه به جمیع شرایط ایران راه طولانی حداقل ۱۰ ساله را در فرایند الحاق در پیش دارد.

آنچه مشخص است این است که مذاکرات، پس از تعریف نظام تجاری آغاز می‌شود که زمان آن را سال ۲۰۰۶ اعلام کرده‌اند و اکنون ایران به‌عنوان عضو ناظر می‌تواند در تمام نشست‌ها، کمیته‌های فنی و حتی کمیته‌ی رفع اختلاف شرکت کند و به ارائه‌ی پیشنهاد هم بپردازد؛ و قطعاً اکنون بهترین فرصتی است که ایران از تجربیات دیگر کشورها می‌تواند استفاده کند. البته مدت زمان مذاکرات قابل پیش‌بینی نیست به صورتی که در مورد قرقیزستان ۲ سال و ۷ ماه و در مورد چین ۱۵ سال به طول انجامید و در مورد روسیه نیز همین روند طولانی ادامه دارد.

الحاق به سازمان تجارت جهانی در بلندمدت امری اجتناب‌ناپذیر است، ولی در عین حال ما شاهد وجود موانع و مشکلاتی بر سر راه عضویت کشور در WTO هستیم که لزوم رفع آنها امری ضروری است.

ضرورت الحاق ایران به سازمان تجارت جهانی

با در نظر گرفتن گسترش حجم تجارت جهانی و اهمیت اقتصاد بین‌الملل بعید به نظر می‌رسد که کشوری بدون حضور فعال در تجارت بین‌المللی بتواند فعالیت‌های اقتصادی و تجاری خود را به صورت مطلوب انجام دهد، زیرا در حال حاضر بیش از ۹۰ درصد تجارت جهانی را کشورهای انجام می‌دهند که عضو این سازمان جهانی هستند.

کشوری که مایل است در صحنه‌ی اقتصاد و تجارت جهانی سهمی را از آن خود نماید ناگزیر از توجه به توافقات و تعهدات بین‌المللی در زمینه‌ی تجارت می‌باشد. با توجه به اینکه اقتصاد ایران از یک سو واردکننده‌ی حجم عظیمی از کالا و خدمات از کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی می‌باشد و از سوی دیگر صادرکننده‌ی محصولات غیرنفتی به این کشورهاست، توسعه‌ی بازارهای کنونی و پیدایش بازارهای جدید امری اجتناب‌ناپذیر است و تحقق چنین هدفی رعایت توافقات بین‌المللی را از سوی ایران ضروری می‌سازد.

در واقع آنچنان که نظریه‌های تجارت بین‌المللی ترسیم می‌نماید، کشورهای موفق در صحنه‌ی تجارت بین‌الملل، براساس اصل تقسیم کار و تخصص بین‌المللی در تولید و صادرات آن دسته از کالاهایی تخصص و مهارت یافته‌اند که منابع اولیه‌ی آن را اعم از انسانی یا فیزیکی در اختیار داشته‌اند و با عنایت به اصل حداقل هزینه‌ی تولید و براساس بهره‌مندی از مزیت نسبی ملاک و معیار نوع کالاهای تولیدی خود را انتخاب نموده‌اند. ایران نیز ناگزیر به پیروی از این اصول می‌باشد (۴).

طرفهای تجاری جمهوری اسلامی ایران در سراسر جهان عضو سازمان تجارت جهانی هستند، لذا از نظر روابط دوجانبه‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی از اهمیت بسزایی برخوردار خواهد بود. همچنین عضویت در سازمان تجارت جهانی که به رکن اصلی مذاکرات تجاری و اقتصادی جهان تبدیل شده است به لحاظ موقعیت جغرافیایی و استراتژیک کشورمان اهمیت زیادی خواهد داشت. البته با بررسی وضعیت فعلی قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران، به نظر می‌رسد موانع قابل توجهی از جمله محدودیتهای اقتصادی و حقوقی بر سر راه عضویت ایران وجود دارد که بررسی اجمالی آنها خالی از اهمیت نمی‌باشد.



از طریق سازمان تجارت جهانی و به وسیله‌ی توافقاتنامه‌های منعقد، یک نظام تجاری نسبتاً آزاد و مبتنی بر عدم تبعیض، بین اعضا ایجاد خواهد شد. در این نظام حقوق و تعهدات بدین صورت است که هر کشور عضو برای برخورد عادلانه با کالاهای صادراتی‌اش از طرف دیگر کشورهای عضو، تضمین‌هایی را دریافت می‌کند و متقابلاً این کشور نیز تعهد می‌کند که برای واردات کالاهای دیگر کشورهای عضو به بازار خودش همین‌گونه عمل کند

موانع پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی

لزوم بسترسازی اقتصادی و حقوقی در راستای الحاق به WTO: هر کشور در صحنه تجارت آزاد بین‌المللی دارای مبانی و نظام حقوقی و اقتصادی خاصی است که در برخی موارد مغایر و یا ناسازگار با مقررات سازمان تجارت جهانی است و لذا برای بهره‌مندی از مزایای نظام تجارت آزاد هر کشور ملزم به رفع این موارد می‌باشد.

با بررسی برخی از مطالعات در این زمینه، مقررات و اصول گات در برخی از امور با اصولی از قوانین کشور از جمله قانون اساسی و قوانین موضوعی دیگر نظیر قوانین بانکداری، بیمه، سرمایه‌گذاری خارجی و غیره در ناسازگاری مستقیم یا غیرمستقیم قرار دارد و انجام تغییرات و تمهیداتی که با حفظ ارزشهای حاکم بر نظام اقتصادی و حقوقی کشور زمینه‌های حقوقی لازم و مناسب برای الحاق کشور به سازمان تجارت جهانی را فراهم سازد، لازم است. البته بررسی ابعاد اقتصادی مسأله نیز درخور اهمیت است، به صورتی که در محدوده‌ی موانع و محدودیتهای اقتصادی می‌توان به تأثیر عضویت بر بخشهای مختلف اقتصاد و توانمندیهای بالقوه و بالفعل اشاره نمود.

در خصوص بحث تطبیق برخی از قوانین و مقررات حاکم بر کشور با قواعد گات دو دسته قوانین را باید مورد بررسی قرار داد: اولاً، بررسی تطابق یا عدم تطابق اصول و قوانین مهم و مؤثر در محدوده‌ی سیاستگذاری و ثانیاً، بررسی تطابق یا عدم تطابق قوانین موضوعی - تخصصی در اتخاذ رویه و روشهای اجرایی. با بررسی‌های به عمل آمده، می‌توان ناسازگارهای نظام تجارت آزاد جهانی مبتنی بر توافقات تجاری را در خصوص بعضی قوانین کشور به این صورت بیان کرد: ۱. قانون اساسی ۲. قانون انحصار تجارت خارجی ۳. قوانین مقررات صادرات و واردات.

الف. قانون اساسی: قانون اساسی در هر کشور به‌عنوان روح حاکم بر کلیه قوانین از اولویت و اهمیت بسزایی برخوردار است، از آنجایی که برخی از اصول این قانون ناسازگارهای به‌طور صریح و یا ضمنی با قواعد سازمان تجارت جهانی دارد، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است که این اصول به شرح زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

اصل ۴. لزوم تطبیق کلیه قوانین با موازین اسلامی: در این رابطه به‌عنوان مثال بند ۴ ماده‌ی ۱۶ موافقتنامه‌ی تأسیس سازمان تجارت جهانی هر عضو را ملزم به تطبیق

قوانین و آیین‌نامه‌های اداری خود با تعهداتش در گات می‌نماید. به نظر می‌رسد در این زمینه امکان بروز تعارض وجود خواهد داشت.

اصل ۴۴. نظام اقتصادی ایران بر پایه‌ی سه بخش دولتی، خصوصی و تعاونی استوار است که بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی و معادن بزرگ است که به‌صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است. از جمله تعارضات صریح میان قواعد گات و قوانین کشور در این اصل نمایان است که دولتی بودن تجارت خارجی را مطرح می‌نماید. براساس اصول و قوانین گات، آزادسازی تجاری از جمله اصول اولیه‌ی حاکم بر گات می‌باشد که کشورها می‌باید در آغاز پیوستن به سازمان تجارت جهانی آن را مورد توجه قرار دهند. به‌عبارت دیگر به نظر می‌رسد محتوای اصل ۴۴ قانون اساسی با هدف نهایی گات که آزادسازی هر چه بیشتر تجارت خارجی است، در سازگاری کامل نباشد و در نظر گرفتن تعدیلاتی در خصوص قوانین مربوط به نظام اقتصاد خارجی کشور ضروری به نظر می‌رسد. اقدامات اخیر کشور به‌خصوص فرمان اخیر مقام رهبری در مورد این اصل در صورت عملی شدن گامی جهت نزدیکتر شدن به رفع موانع پیوستن به سازمان تلقی می‌شود.

اصل ۷۷. لزوم تصویب عهدنامه‌ها و قراردادهای بین‌المللی توسط مجلس شورای اسلامی: با توجه به ساختار WTO هر دو سال یک بار نمایندگان کشورهای عضو به‌منظور تبادل نظر و اتخاذ توافقات تجاری تشکیل جلسه داده و در صورت نیاز تصمیم‌گیری‌هایی انجام می‌دهند. لذا ضروری است به‌منظور تسهیل فرایند تصمیم‌گیری، قانونی اتخاذ گردد که ضمن نظارت مجلس امکان اتخاذ تصمیمات راجع به توافقات تجاری میسر شود.

اصل ۸۱. ممنوعیت دادن امتیاز تأسیس شرکت و مؤسسات تجاری صنعتی کشاورزی به خارجی‌ان: واضح است که این اصل در ناسازگاری با اقدام به سرمایه‌گذاری خارجی و گسترش آن‌که یکی از اهداف توافقات تجاری بین‌المللی است می‌باشد.

اصل ۱۳۹. صلح دعوی راجع به اموال دولتی و یا ارجاع آن به داوری باید به اطلاع مجلس و تصویب هیأت وزیران برسد و در موارد مهم داخلی و در مواردی که طرف دعوی خارجی باشد، باید به تصویب مجلس نیز برسد. در این رابطه در توافقات تجاری جهانی مرجع حل اختلافی که مسؤول رسیدگی به اختلاف تجاری میان کشورهای عضو می‌باشد به‌صورت اختصاصی، مورد توافق قرار گرفته و

با توجه به وجود ناسازگاری‌های احتمالی که میان برخی از قوانین سازمان تجارت جهانی و مقررات تجاری حقوق ایران موجود است، تلاش برای رفع این‌گونه ناسازگاریها قبل از هر اقدامی در جهت عضویت، ضروری است.



از قواعد تخصصی و موضوعی کشور هستند که کاملاً مطابق با قواعد و اصول سازمان تجارت جهانی نیستند و انجام تحقیقاتی در این زمینه و ارائه تفاسیر قانونی جدید در جهت وضوح بیشتر اهداف قانونگذار امری لازم می‌باشد. در خصوص مزیت نسبی و موقعیت بخش صنعت نیز قابل ذکر است که براساس مطالعات صورت گرفته در بخش صنعت با بررسی‌یی که از ملاک‌های ارزیابی صنعتی ایران از جمله ارزیابی، ارزش افزوده، به کار بردن نرخ دستمزدها، بهره‌وری و... انجام پذیرفته نشان می‌دهد که در موقعیت فعلی صرفاً برخی از صنایع کشور نظیر صنایع غذایی یا نساجی از مزیت و جایگاه نسبتاً بهتری در مقایسه با سایر صنایع برخوردار هستند. ولی در یک بررسی تطبیقی در سطح بین‌الملل مشاهده می‌کنیم که اغلب صنایع کشور از مزیت نسبی ضعیفی برخوردارند و تقریباً قدرت رقابت آنها در صحنه بین‌المللی منتفی است. به عبارت دیگر الحاق به WTO در وضعیت کنونی نه تنها سودی برای اقتصاد کشور نخواهد داشت، بلکه صنعت کشور را نیز در معرض آسیب‌هایی در صحنه تجارت بین‌المللی قرار خواهد داد، مگر آنکه اقدامات جدی در تطابق نظام تجاری کشور با نظام بین‌المللی انجام گیرد.

دخالت قوه‌ی قانونگذاری هیچ یک از کشورهای عضو در این رابطه مطرح نشده است.

ب. قانون انحصار تجارت خارجی: که طبق سه ماده‌ی اول این قانون تأکید بر محوری بودن نقش دولت در نظام بازرگانی خارجی نمایان است و همان‌گونه که قبلاً بیان شد این موارد با اصول موافقتنامه‌های تجاری بین‌المللی ناسازگار می‌باشد.

ج. قوانین و مقررات صادرات و واردات: به‌عنوان مثال در ماده‌ی ۳ این قانون کالاهای صادراتی به چهار گروه مجاز، مجاز مشروط، غیرمجاز و ممنوع تقسیم شده است که با قوانین گات در خصوص دسترسی به بازار (اصل ۱۶) مغایر می‌باشد. همچنین در ماده‌ی ۳۱ از این قانون دولت موظف است واردات کالاهایی را که در داخل کشور به مقدار نیاز تولید می‌شود یا امکانات بالقوه‌ی تولید آنها فراهم است را در صورتی که منجر به تورم قیمت کالاهای اساسی نشود غیرمجاز اعلام نماید. در صورتی که طبق اصول ۱ و ۲ مقررات عمومی تعرفه و تجارت، تجارت بین‌المللی باید براساس اصل عدم تبعیض استوار باشد و صنایع داخلی باید براساس تعرفه‌های گمرکی و نه از طریق موانع تجاری یا ممنوعیت ورود حمایت شوند (۴). همچنین موارد دیگری

در خصوص مسائل اقتصادی شناسایی توانایی‌های بالقوه‌ی اقتصاد به‌ویژه در بخش‌های اصلی چون صنعت و توسعه‌ی قدرت رقابتی در محصولات صادرات صنعتی از طریق بسترسازی‌های مناسب اقتصادی، حقوقی و سیاسی قبل از عضویت در WTO و استفاده‌ی کامل از مزایای این عضویت نکته‌ای درخور توجه است

نتیجه‌گیری

از طریق سازمان تجارت جهانی و به وسیله‌ی توافقنامه‌های منعقد، یک نظام تجاری نسبتاً آزاد و مبتنی بر عدم تبعیض، بین اعضا ایجاد خواهد شد. در این نظام حقوق و تعهدات بدین صورت است که هر کشور عضو برای برخورد عادلانه با کالاهای صادراتی‌اش از طرف دیگر کشورهای عضو، تضمین‌هایی را دریافت می‌کند و متقابلاً این کشور نیز تعهد می‌کند که برای واردات کالاهای دیگر کشورهای عضو به بازار خودش همین‌گونه عمل کند (البته با مقداری انعطاف برای کشورهای در حال توسعه). این مسأله با توجه به اصول و مفاهیم حقوقی موجود توافقنامه‌ی سازمان تجارت جهانی عملاً در صورتی قابل تحقق خواهد بود که تمهیدات لازم و کافی برای جبران عدم تعادل و همسطح نمودن کشورهای عضو اندیشیده شود. در غیر این صورت مسلماً بازرگانی خارجی کشورهای پیشرفته و توانمند در مقابل واردات خارجی کشورهای ضعیف روزه‌روز پرونوتر خواهد شد که نتیجه‌ی آن، اقتصاد پویا و تولید فراوان برای کشورهای نوع اول و اقتصاد ضعیف و ناتوان و همچنین مصرف فراوان برای کشورهای نوع دوم خواهد بود. گرچه در توافقنامه‌ها در این مورد هم تمهیداتی در نظر گرفته شده است، اما ظاهراً کافی نیست. عوامل زیادی باید مورد توجه قرار گیرند از جمله آنها می‌توان از عوامل مؤثر در تولید قابل رقابت و چشمگیر در صحنه‌ی بین‌المللی برای کشورهای ضعیف و افزایش آگاهی‌های فنی و عملی آنها نام برد. استفاده از توافقنامه‌ها و الحاق ایران به سازمان تجارت جهانی یکی از موضوعات مهم ملی است که نیازمند بررسی‌های کاملاً اساسی است و الحاق به سازمان تجارت جهانی در بلندمدت امری اجتناب‌ناپذیر است، ولی در عین حال ما شاهد وجود موانع و مشکلاتی بر سر راه عضویت کشور در WTO هستیم که لزوم رفع آنها امری ضروری است.

همان‌گونه که بیان شد در خصوص مسائل اقتصادی شناسایی توانایی‌های بالقوه‌ی اقتصاد به‌ویژه در بخشهای اصلی چون صنعت و توسعه‌ی قدرت رقابتی در محصولات صادرات صنعتی از طریق بسترسازی‌های مناسب اقتصادی، حقوقی و سیاسی قبل از عضویت در WTO و استفاده‌ی کامل از مزایای این عضویت نکته‌ای درخور توجه است. همچنین با توجه به وجود ناسازگاری‌های احتمالی که میان برخی از قوانین سازمان

تجارت جهانی و مقررات تجاری حقوق ایران موجود است، تلاش برای رفع این‌گونه ناسازگاریها قبل از هر اقدامی در جهت عضویت، ضروری است. «در مجموع با توجه به مشخصه‌های اقتصاد کشور از نظر بخشهای اقتصادی در عرصه‌ی تجارت بین‌المللی از یک سو و ضمن توجه به ناسازگاریهای قانونی، انجام یک سلسله تدابیر سیاسی و آماده‌سازی‌های اقتصادی، تجاری، حقوقی به‌منظور بهبود و ارتقای کارآیی فعالیتها و گسترش توان رقابت در صحنه‌های بین‌المللی ضروری به نظر می‌رسد.» (۴)

پیشنهادات

- 1- World Trade Organization (WTO).
- 2- General Agreement on Tariffs and Trade (GATT)
- 3- Agreement on Import Licensing Procedure
- 4- Exhaustion of Local Remedies

منابع

۱. اچ‌جکسون، جان. «نهادهای بین‌المللی تجارت: گات و سازمان تجارت جهانی»، ترجمه محمدجعفر قنبری جهومی، مجله‌ی حقوقی، شماره‌ی ۲۸، ۱۳۸۲.
 ۲. جلالی، جلال‌الدین. ایران و سازمان تجارت جهانی، سایت اینترنتی نواندیش.
 ۳. روزنامه‌ی کیهان، «ارزیابی کارشناسان درباره‌ی بحث الحاق ایران به سازمان تجارت جهانی»، یکشنبه ۵ خرداد، ۱۳۸۴.
 ۴. کمبجانی، اکبر. «نگاهی اجمالی به‌شکل‌گیری سازمان تجارت جهانی و تحلیلی از جنبه‌های حقوقی و اقتصادی ناشی از الحاق ایران به WTO»، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی پژوهش‌ها و سیاستهای اقتصادی، شماره‌ی ۱، ۱۳۷۵.
 ۵. کهزادی، نوروز. «اثرات پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی»، متن سخنرانی در لوح فشرده‌ی مجموعه مقالات حقوقی، ۱۳۸۵.
 ۶. عمرادی، حسن. «نقش کشورهای در حال توسعه در چارچوب توافقنامه‌ی تعرفه و تجارت و سازمان تجارت جهانی»، متن سخنرانی در لوح فشرده‌ی مجموعه مقالات حقوقی، ۱۳۸۵.
 ۷. نیکبخت، حمیدرضا. «نظام حقوقی سازمان تجارت جهانی»، مجله‌ی تحقیقات حقوقی، شماره‌ی ۳۷، ۱۳۸۲.
 ۸. معاون امور بین‌الملل وزارت بازرگانی، «اگر شرایط مساعد نباشد مذاکره را متوقف می‌کنیم»، روزنامه‌ی شرق، سه‌شنبه ۷ خرداد ۱۳۸۴.
- www.sharghnewspaper.ir
www.keyhannews.ir
www.noandish.com
www.moc.gov.ir
www.wto.org

مقدمه

یارانه‌ها به‌عنوان یکی از ابزارهای مالی، می‌توانند به‌صورت مؤثری رفاه مردم را ارتقا دهند. عموماً دولت‌ها به کالاها و خدماتی که آثار جانبی در مصرف و تولید دارند، یارانه پرداخت می‌کنند. بدین ترتیب یارانه‌ها به دو دسته‌ی «تولیدی» و «مصرفی» تقسیم می‌شوند. یارانه‌های تولیدی رفاه تولیدکننده را ارتقا می‌بخشد و هزینه‌های تولید را کاهش می‌دهد و موجب افزایش میزان تولید می‌گردد و صرفه‌های ناشی از مقیاس ایجاد می‌کند. یارانه‌های مصرفی، به مصرف بیشتر مصرف‌کننده دامن می‌زند و قیمت تعادلی را کاهش می‌دهد و از این طریق سبب افزایش مصرف و رفاه مصرف‌کننده می‌گردد. دولت‌ها عموماً برای تولید «کالاهای عمومی»، ترویج «کالاهای شایسته» و تولید آن دسته از کالاهایی که دارای «آثار خارجی مثبت» و یا «صرفه‌های ناشی از مقیاس» باشند؛ یارانه پرداخت می‌کنند. بنابراین هدف از تخصیص یارانه به تولید کالاها و خدمات، افزایش امکانات تولید و دامن زدن به مصرف کالاهایی است که به نظر جامعه مفید، ضروری و اساسی به نظر می‌آیند.

بخش‌های «آموزش» و «بهداشت و درمان»، هر ساله مبالغ هنگفتی از یارانه‌های دولتی را به خود اختصاص می‌دهند، و دولت‌ها به دلیل آثار مثبت آموزش و بهداشت و درمان حاضرند منابع قابل ملاحظه‌ای به این دو بخش اعطا کنند. لیکن متأسفانه امروزه محدودیتهای بودجه‌ی

عمومی و رشد بخش‌های رقیب، مثل بخش

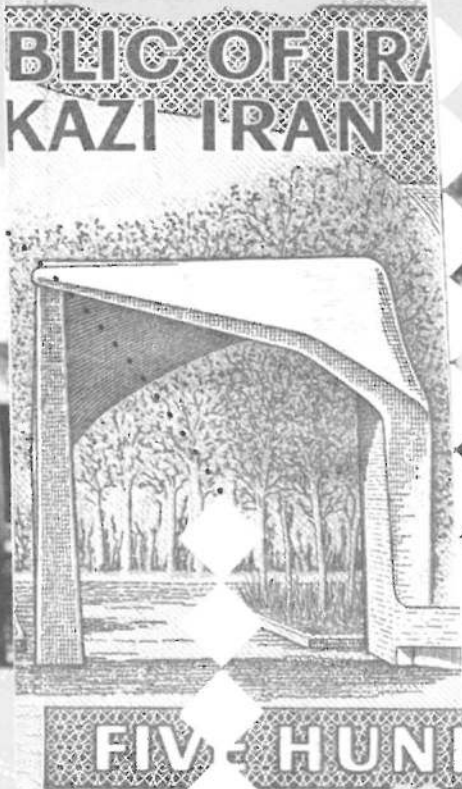
فرهنگ و تأمین اجتماعی،

موجب شده که

دولت‌ها

نفس پارانه‌ها در آموزش عالی

دکتر مصطفی عمادزاده



علی‌رغم میلشان از یارانه‌های بخش آموزش و بهداشت درمان بکاهند. در برخی از کشورهای در حال توسعه این باور قوت گرفته که مردم باید از طریق مشارکت در هزینه‌ها، در تأمین خدمات آموزشی و بهداشتی مورد نیاز خود مشارکت نمایند. امروزه مشارکت مردم و پرداخت شهریه حدود ۲۰ درصد از آموزش عمومی و ۵۰ درصد از آموزش عالی را اداره می‌کنند.

اکنون اقتصاددانان در مورد اعطای یارانه به آموزش عالی به دو گروه تقسیم می‌شوند. بخشی معتقدند که پرداخت یارانه‌های عمومی به صورتی که امروزه اعمال می‌شود، موجب توزیع ناعادلانه‌تر درآمدها می‌گردد. برای مثال پرداخت یارانه به دانشگاهها سبب شده که فرزندان طبقات متوسط و مرفه بیشتر از آن بهره‌مند گردند و فرزندان خانواده‌های آسیب‌پذیر مناطق محروم و روستایی نتوانند از این گونه یارانه‌ها استفاده کنند، زیرا به دلایل گوناگون در شرایطی نیستند که بتوانند در آزمون‌های سراسری با فرزندان طبقات مرفه به رقابت بپردازند. گروهی دیگر از اقتصاددانان بر این باورند که آموزش عالی یک کالای «عمومی» یا «نیمه عمومی» است و تولید و اشاعه‌ی آن دارای «آثار خارجی مثبت» قابل توجهی برای جامعه است، بنابراین دولت‌ها باید در تولید و توسعه‌ی آن مشارکت نمایند. بدین ترتیب آنها توصیه می‌کنند که یارانه‌های آموزش عالی نباید حذف گردد، بلکه باید به‌طور هدفمندی تخصیص یابد.

هدف از ارائه‌ی این مقاله بررسی تحلیلی اعطای یارانه به آموزش عالی است. در این مقاله ابتدا به نظر موافقان و طرفداران اعطای یارانه به دانشگاهها می‌پردازد. سپس آرای مخالفان پرداخت یارانه به آموزش عالی را مورد بررسی قرار می‌دهد. در بخش سوم به ارزیابی آرای موافقان و مخالفان یارانه به دانشگاهها می‌پردازد و در پایان پس از جمع‌بندی نتایج، پیشنهادهایی ارائه خواهد شد.

بخش اول:

موافقان اعطای یارانه به آموزش عالی

امروزه ارائه‌ی خدماتی نظیر دفاع ملی، امنیت قضایی، تأمین اجتماعی، بهداشت و درمان و آموزش جزو وظایف اصلی هر دولتی به‌شمار می‌آید. در اکثر کشورها آموزش عالی ابتدا به همت دولت ایجاد و توسعه یافته است. در واقع امروزه دولت مدیریت آموزش عالی و نظارت بر عملکرد آن را به‌عهده دارد. دولت‌ها از طریق وزارتخانه‌های مربوط هدایت و توسعه‌ی آموزش عالی را انجام می‌دهند،

و بر حسن انجام کار آن نظارت مستمر دارند. در مواردی که بخش خصوصی ارائه‌ی آموزش عالی را عهده‌دار می‌شود، باز هم نظارت، هدایت و توسعه‌ی دانشگاهها را دولت انجام می‌دهد، و دولت‌ها از طریق اعطای یارانه‌ها به این بخش تصدی و اعمال‌نظر می‌نمایند.

اینکه چرا دولت‌ها در آموزش عالی دخالت می‌کنند، بی‌شک از منطق و استدلالی قوی برخوردار است. دانشگاهها امروزه از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی یکی از نهادهای مهم هر کشور قلمداد می‌شوند، و اکنون که جوامع پیشرفته‌ی دنیا به «اقتصاد مبتنی بر دانش» گرایش پیدا کرده‌اند، بی‌تردید دانشگاهها یکی از نهادهای تحول در هر جامعه به‌شمار می‌آیند (21). طرفداران اعطای یارانه به آموزش عالی به دلایل زیر متکی هستند و معتقدند که به این دلایل دولت‌ها باید به دانشگاهها یارانه پرداخت نمایند:

۱. آموزش یک کالای عمومی است که منشأ ابعاد وسیع و گوناگونی از آثار خارجی مثبت است (641-628 p: 11). این آثار خارجی عبارت‌اند از:

- ارتقای سطح عمومی بهداشت و سلامتی مردم جامعه
- مهار رشد جمعیت
- کاهش فقر و محرومیت
- بهبود در توزیع درآمدها
- کاهش در جرایم
- دستیابی به فناوری‌های مدرن
- تسهیل در انتقال فناوری
- تقویت روحیه‌ی مردم‌سالاری
- تحکیم و تقویت جامعه‌ی مدنی
- تحول در رفتار، بینش و نگرش جوانان نسبت به رشد و توسعه‌ی اقتصادی

همه‌ی این آثار خارجی اعطای یارانه به آموزش عالی را توجیه می‌کند. امروزه آثار خارجی آموزش عالی و منافع اجتماعی ناشی از آموزش به یک افسانه بدل شده و هر گاه صحبت از سرمایه‌گذاری در آموزش عالی است، همه‌ی اندیشمندان به آثار مثبت اجتماعی آن می‌نگرند (108-87 P: 5). میلتون فریدمن دخالت دولت در امر آموزش را فقط به دلیل فواید خارجی آن قابل توجیه می‌داند (153-123 p: 7). رابرت لوکاس معتقد است که افراد تحصیلکرده آثار بسیار مهمی بر محیط پیرامونی خود بر جای می‌گذارند. بی‌شک توانایی یک مدیر تحصیلکرده، کارایی گروهی را که با وی کار می‌کنند ارتقا می‌دهد (42-3 p: 13).

یارانه‌ها به دو

دسته‌ی

«تولیدی» و

«مصرفی» تقسیم

می‌شوند.

یارانه‌های تولیدی

رفاه تولیدکننده را

ارتقا می‌بخشد و

هزینه‌های تولید

را کاهش می‌دهد

و موجب افزایش

میزان تولید

می‌گردد و

صرفه‌های ناشی

از مقیاس ایجاد

می‌کند. یارانه‌های

مصرفی، به

مصرف بیشتر

مصرف‌کننده دامن

می‌زند و قیمت

تعادلی را کاهش

می‌دهد و از این

طریق سبب

افزایش مصرف و

رفاه مصرف‌کننده

می‌گردد.

بسیاری بر این باورند که فواید اجتماعی داشتن یک جامعه‌ی تحصیلکرده بسیار مهمتر و فراتر از رشد در تولید ناخالص ملی است (17). از طرفی این استدلال وجود دارد که فواید اجتماعی آموزش فقط به منافع فردی منجر نمی‌شود و به کل جامعه سرایت می‌کند. بنابراین از آنجا که جامعه از منافع آموزش بهره می‌برد، باید به سهم خود در مخارج آن نیز مشارکت نماید. بنابراین با اخذ مالیات از کسانی که از این منافع بهره می‌برند و اعطای یارانه که گروه‌هایی که آموزش را تولید و ارائه می‌کنند، موجب می‌شود که رفاه هر دو گروه افزایش یابد و جامعه نیز در کل به رشد و توسعه دست یابد.

چنانچه به آموزش یارانه‌ای تعلق نگیرد، سرمایه‌گذاری اجتماعی در این بخش کاهش می‌یابد و کمتر از حد بهینه‌ی اجتماعی آن خواهد بود. از سوی دیگر، چنانچه به اهمیت کالاها و خدماتی نظیر «مردم‌سالاری»، «امنیت ملی»، «رشد اقتصادی» و «توزیع درآمد» به‌عنوان کالاهای عمومی نگریده شود، درخور اهمیت است که به آموزش که زمینه‌ساز به وجود آمدن هر یک از این «کالاهای عمومی» است توجه بیشتری معطوف گردد (12: p.472-510). بنابراین امروزه که دانش به‌عنوان یک کالای عمومی مطرح است، و دانشگاه‌ها که تولیدکننده‌ی دانش می‌باشند باید مورد توجه قرار گیرند و از یارانه‌ها و کمک‌های دولتی برخوردار باشند.

۲. آموزش یک کالای شایسته است (1: p. 303-315). مصرف کالاهای شایسته به علت فواید اجتماعی از طرف جامعه توصیه می‌شود. برای مثال شیر یک کالای شایسته است و مصرف آن به‌ویژه برای کودکان توصیه می‌شود و دخانیات یک «کالای ناشایست» است و مصرف آن از طرف جامعه انحصار و محدود می‌گردد.

از آنجا که مردم و به‌ویژه جوانان ممکن است نسبت به فواید آموزش ناآگاه باشند و از ارزش واقعی علم و دانش اطلاعی نداشته باشند و یا نتوانند پیامدهای ارزشمند سرمایه‌گذاری در آموزش را پیش‌بینی کنند، و یا تمایلی به سرمایه‌گذاری در آموزش خود و فرزندان نداشته باشند، در این صورت از جامعه انتظار می‌رود که با اطلاعات و آگاهی‌هایی که از آینده دارد، مردم را به دانش‌اندوزی و کسب علم ترغیب نماید. دولت‌ها باید جوانان را مکلف کنند که به کسب تحصیل‌پدازند، زیرا بیشترین منافع مادی و معنوی ابتدا نصیب خود آنان خواهد گشت. بسیاری از جوانان می‌دانند که آموزش به‌طور مستقیم در میزان درآمدهای آتی آنها مؤثر است، لیکن شاید به درستی ندانند که آموزش، سطح بهره‌وری آنها را ارتقا می‌دهد، در سلامتی و تغذیه‌ی

خانوار تأثیر مثبتی خواهد گذاشت، آنان را قادر می‌سازد که در برابر انتخاب‌های متعدد بهترین گزینه را برای خود و خانواده انتخاب کنند و تصمیمات بهتری را اتخاذ نمایند.

به بیان دیگر نمی‌توان پذیرفت که افراد به‌عنوان یک عامل اقتصادی در برابر گزینه‌های متعدد، در همه‌ی موارد بهترین‌ها را برگزینند. جوانان ممکن است همیشه به اندازه‌ی کافی در مورد تحقق اهداف خود واقع‌گرا و آگاه نباشند، و ممکن است که همواره قادر نباشند تا عواقب و پیامدهای تمام تصمیمات خود را پیش‌بینی کنند، و ندانند که برای نیل به اهداف خود باید از چه راهکارها و از چه فنونی استفاده نمایند. اعتقاد عمومی بر آن است که دولت‌ها عاقلانه‌تر از افراد عمل می‌کنند و از سرمایه‌گذاری در آموزش و نتایج آن برداشت بهتری دارند (10). بنابراین بی‌اطلاعی و ناآگاهی نسبت به آینده ایجاب می‌کند که دولت‌ها به آموزش توجه بیشتری بنمایند و به مؤسسات آموزشی کمک کنند تا جوانان بیشتری را جذب نمایند. به این منظور امروزه در بسیاری از کشورها آموزش در مقاطع ابتدایی و راهنمایی اجباری شده و همه‌ی خانوارها مکلف‌اند فرزندان خود را تا پایان دوره‌ی راهنمایی به مدرسه بفرستند. دولت‌ها نه تنها این دوره‌ها را از نظر مالی تأمین می‌کنند، بلکه به آموزش متوسطه و آموزش عالی به علت منافع اجتماعی و اینکه این آموزش‌ها به‌صورت کالاهای شایسته‌ای به‌شمار می‌آیند، یارانه پرداخت می‌کنند.

۳. یکی از دلایل عمده‌ی اعطای یارانه به آموزش عالی، ایجاد زمینه‌ای برای تأمین برابری فرصت‌هاست. تضمین و تأمین برابری فرصت‌ها در آموزش عالی برای همه بدون توجه به پیشینه‌ی اجتماعی و طبقه‌ای و بدون در نظر گرفتن شرایط اقتصادی جوانان، امروزه به صورت یکی از وظایف مهم دولت‌ها به‌شمار می‌آید. سالهاست که صاحب‌نظران بر این باورند که دولت‌ها باید آموزش رایگان را در تمام سطوح در اختیار جامعه قرار دهند و برای این کار آموزش را تأمین مالی کنند (36-331: p.3). حتی گفته شده که دولت‌ها باید مخارج زندگی دانشجویان را تأمین کنند و برابری فرصت‌های آموزشی را تضمین نمایند. آموزش در واقع یک ابزار مؤثر در تأمین برابری است. چنانچه دولت‌ها یارانه‌ای به آموزش اعطا نمایند، در این صورت فقط جوانانی که به ادامه تحصیل می‌پردازند که از تمکن مالی کافی برخوردار باشند. نگرانی از آنکه مبادا برابری فرصت‌ها برای همه‌ی جوانان حاصل نشود، سیاستمداران را بر آن داشته تا از اعطای یارانه به آموزش عالی پشتیبانی و حمایت کنند.

بخش‌های
«آموزش» و
«بهداشت و
درمان»، هر ساله
مبالغ هنگفتی از
یارانه‌های دولتی
را به خود
اختصاص
می‌دهند، و
دولت‌ها به دلیل
آثار مثبت آموزش
و بهداشت و
درمان حاضرند
منابع قابل
ملاحظه‌ای به این
دو بخش اعطا
کنند.



گروهی از اقتصاددانان بر این باورند که آموزش عالی یک کالای «عمومی» یا «نیمه عمومی» است و تولید و اشاعه‌ی آن دارای «آثار خارجی مثبت» قابل توجهی برای جامعه است. بنابراین دولت‌ها باید در تولید و توسعه‌ی آن مشارکت نمایند. بدین ترتیب آنها توصیه می‌کنند که یارانه‌های آموزش عالی نباید حذف گردد، بلکه باید به‌طور هدفمندی تخصیص یابد.

۴. یکی دیگر از عواملی که پرداخت یارانه به آموزش عالی را توجیه می‌کند، وجود نقایص در بازارهای سرمایه است. همان‌گونه که آرو (Arrow) اظهار می‌دارد نقایص در بازارهای سرمایه و اطلاعات نامتقارن دو عامل مهمی است که اعطای یارانه به آموزش عالی را توجیه می‌کند (5-12 p. 2). در بسیاری از کشورهای در حال توسعه بازارها دچار نارسایی و نواقصی هستند و بازارهای سرمایه به صورت منسجم وجود ندارند (16). برای عرضه‌ی وام به متقاضیان آموزش بازارهای مناسبی وجود ندارد. بازارهای ناقص سرمایه مانع آن است که دانشجویان بتوانند در مقابل بازده غیرمطمئن آموزش عالی وام دریافت کنند. اینکه بتوان سرمایه‌ی انسانی به‌گرو و ضمانت گذاشت و در مقابل آن وام دریافت نمود، هنوز رایج نیست، و این مسأله موجب شده که در آموزش کمتر از حد مورد نیاز سرمایه‌گذاری شود (62-347 p. 8). از طرفی دوره بازگشت سرمایه‌ی انسانی، معمولاً طولانی است و بسیاری از مردم حاضر نیستند این خطر را قبول کنند و منابع خود را در آموزش عالی سرمایه‌گذاری کنند، جایی که منافع آن قطعی و مطمئن نیست. مخاطرات وابسته به سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی انسانی را نمی‌توان منحرف و یا محدود ساخت. برای مثال خطر به پایان نرساندن یک سطح و یا مقطعی از آموزش برای فرد و یا مواجه شدن با خطر افت ارزش مدرک تحصیلی و دوره‌ی به اتمام رسیده در بازار کار هنوز بالاست. علاوه بر این وام‌دهندگان علاقه‌مندند که گیرندگان وام از وضعیت درآمدی خود در سالهای آینده، که دوره‌ی بازپرداخت وام‌ها فرا می‌رسد مطمئن باشند، در حالی که گیرندگان وام به‌طور نسبی از آینده‌ی درآمد خود اطلاع دقیقی ندارند و وام‌دهندگان نیز انگیزه‌ای برای قبول این نوع مخاطرات ندارند (5-12 p. 2). نتیجه آنکه به دلایل نقایص بازار سرمایه، دخالت دولت در بازار آموزش و پرداخت یارانه بیش از پیش ضروری می‌نماید.

۵. دلیل دیگری که ایجاب می‌کند به آموزش عالی یارانه تخصیص یابد آن است که آموزش عالی بخشی است که می‌تواند در معرض صرفه‌های ناشی از مقیاس قرار گیرد و دارای بازده فزاینده نسبت به مقیاس باشد. عموماً مشاهده شده که با افزایش تعداد ثبت‌نام هزینه‌های متوسط تأمین آموزش کاهش می‌یابد. چنانچه فراگرد تولیدی دارای شرایط هزینه‌های متوسط کاهنده باشد، در این صورت برای دولت کارآمد است که یا خود از این شرایط بهره‌مند شود و یا به این فراگرد تولیدی کمک مالی بنماید. از آنجا که هزینه‌های دانشگاهها عموماً زیاد است با افزایش تعداد ثبت‌نام‌ها و

دریافت شهریه می‌توان هزینه‌های متوسط هر دانشجو را به تدریج کاهش داد. علاوه بر این در دانشگاهها، آزمایشگاهها، کتابخانه‌ها، سایت‌های کامپیوتری و امثال آن رانمی‌توان در ابعاد کوچک مورد استفاده قرار داد. بدین ترتیب برای دولت کارآمدتر است که آموزش عالی را خود اداره کند و یا با اعطای یارانه‌هایی آن را به تدریج به بخش خصوصی بسپارد. در این شرایط دانشگاهها می‌توانند تولید را تا مرحله‌ای افزایش دهند که هزینه‌ی نهایی برابر با قیمت حاکم در بازار باشد. برخی معتقدند که چون در تولید آموزش صرفه‌های ناشی از مقیاس وجود دارد، در این صورت هزینه‌ها از روند نزولی برخوردار است، انحصار دولتی آموزش عالی لزوماً نمی‌تواند نامطلوب باشد (610-4: p. 589). چنانچه تعداد مؤسسات آموزش عالی افزایش یابند، کوچکی آنها ممکن است صرفه‌های ناشی از مقیاس ایجاد نکند و در مجموع به زیان جامعه باشد. در هر صورت پرداخت یارانه به آموزش عالی که دارای صرفه‌های ناشی از مقیاس است قابل توجیه و توصیه می‌باشد.

برای اعطای یارانه به آموزش عالی استدلال‌های دیگری نیز وجود دارد: یارانه‌های دولتی برای حمایت از حقوق مردم‌سالاری ضروری به نظر می‌رسد. اعطای یارانه به آموزش عالی موجب می‌شود که به جای رقابت، همکاری، مساعدت و تعاون جایگزین گردد. پرداخت یارانه موجب حمایت و ترغیب ارزشهای ملی است. در جوامعی که سطح تحصیلات مردم پایین است اعطای یارانه سبب می‌شود که جوانان بیشتری به کسب تحصیل بپردازند و شاخص تحصیلی جامعه که یکی از شاخص‌های توسعه‌ی انسانی است ارتقا یابد.

بخش دوم:

مخالفتان اعطای یارانه به آموزش عالی

اخیراً پرسشهای متعددی درباره‌ی فلسفه‌ی یارانه‌های عمومی مطرح شده و این پرسش بارها تکرار می‌شود که آیا باید به آموزش عالی یارانه تعلق گیرد؟ مخالفان پرداخت یارانه به آموزش عالی دلایل خود را حول سه محور عمده، یعنی: مسائل کارایی، مسائل برابری و مسائل عملی مطرح می‌سازند، که در اینجا به اجمال به آن پرداخته می‌شود.

۱. مخالفت نخست با پرداخت یارانه به آموزش عالی، ناشی از بررسی‌هایی است که در مورد نرخ بازده اقتصادی سرمایه‌گذاری در تحصیلات دانشگاهی انجام شده است. از آنجا که نرخ بازده اجتماعی آموزش

عالی همواره کمتر از نرخ بازده خصوصی و انفرادی این نوع آموزش هاست و توجه به اینکه بیشترین سهم بازده سرمایه‌گذاری در تحصیلات نصیب فرد می‌گردد، و با توجه به آنکه همیشه توصیه می‌شود که یارانه‌های عمومی باید کاهش یابد، و افراد باید هزینه‌ی تحصیلات دانشگاهی را خود تقبل کنند، بنابراین استدلال می‌شود که اعطای یارانه‌ها به آموزش عالی کاهش یابد (90-69: p. 15). بدین ترتیب با توجه به شواهد ناشی از بازده آموزش عالی در جهان، به نظر می‌آید که هرگونه یارانه‌ای از بودجه‌ی عمومی به این بخش تعلق گیرد فاقد کارایی لازم است.

۲. مخالفت دیگر با اعطای یارانه به آموزش عالی ناشی از آن است که این نوع تخصیص‌ها آثار نادرست و نامعقولی بر توزیع درآمدها دارند. استدلال می‌شود که اعطای یارانه‌های عمومی به آموزش عالی دارای آثار معکوس و قهقراپی است، زیرا از آنجا که همه‌ی مردم در پرداخت مالیات‌ها مشارکت دارند، لیکن فقط فرزندان خانواده‌های مرفه موفق می‌شوند که به دانشگاه راه یابند، اغلب گفته می‌شود که پرداخت یارانه به دانشگاهها یعنی انتقال درآمد از طبقات محروم به گروه‌های مرفه جامعه و این چنین انتقالی که از طریق پرداخت یارانه به آموزش عالی انجام می‌شود موجب وخیم‌تر شدن و نا عادلانه‌تر شدن توزیع درآمدهاست (21). چرا که اعطای یارانه‌ها غالباً به فرزندان افراد ثروتمند تعلق می‌گیرد و کمتر نصیب فرزندان طبقات آسیب‌پذیر می‌شود. حذف یارانه‌های عمومی به آموزش عالی و کمک به آموزش در مناطق محروم، شاید آثار توزیعی بهتری را فراهم آورد.

۳. مخالفت سوم ناشی از آن است که منابع دولت‌ها در کشورهای در حال توسعه به بخش‌های گوناگونی تخصیص می‌یابد. بدین معنی که هم میزان درآمد دولت‌ها اندک است و هم تعداد بخش‌های وابسته به این درآمدها فوق‌العاده متعددند. سیاستهای تعدیل اقتصادی دهه‌ی ۹۰ از طرف بانک جهانی توصیه می‌نماید از حجم یارانه‌ها کاسته شود و پرداخت یارانه‌های محدود، مستقیم و منطقی باشد (19). باید از گستره‌ی یارانه‌ها به بخش‌های گوناگون کاست و از یارانه‌ها به‌عنوان یک ابزار کارآمد استفاده نمود. آموزش به‌طور عام و آموزش عالی به‌طور خاص از جمله بخش‌هایی است که باید بر منابع خود تکیه نمایند. حتی اگر قرار باشد که به آموزش یارانه‌ای تعلق گیرد،

دانشگاهها امروزه از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی یکی از نهادهای مهم هر کشور قلمداد می‌شوند، و اکنون که جوامع پیشرفته‌ی دنیا به «اقتصاد مبتنی بر دانش» گرایش پیدا کرده‌اند، بی‌تردید دانشگاهها یکی از نهادهای تحول در هر جامعه به‌شمار می‌آیند.



مرحله سوم:

ارزیابی نظرات موافق و مخالف با اعطای یارانه به آموزش عالی

اختلاف نظر بین موافقان و مخالفان اعطای یارانه به آموزش عالی توسعه یافته است. آیا کدام یک از این دو گروه استدلال‌های قوی‌تری را بیان می‌دارند. در حالی که می‌توان شواهد بسیاری برای هر یک از دو طرف جست‌وجو کرد و به دلایل زیادی متوسل شد، لیکن به نظر می‌رسد، استدلال‌هایی در حمایت از اعطای یارانه وجود دارد که به هیچ عنوان نمی‌توان آنها را کم اهمیت جلوه داد. به عنوان مثال تولید و مصرف آموزش آثار خارجی مثبتی را به وجود می‌آورد که از نظر جامعه بسیار مهم است. چنانچه پرداخت یارانه بتواند به تولید و مصرف آموزش بینجامد، بی‌شک منافع حاصل از آثار خارجی آموزش آنقدر مهم است که در هر شرایطی می‌تواند یارانه‌های دولتی به آموزش عالی را توجیه نماید. بنابراین آموزش به طور عام و آموزش عالی به طور خاص دارای منافع اجتماعی بی‌شماری است که بخش اعظم آن غیرقابل اندازه‌گیری است. اقتصاددانان معتقدند که به علت منافع اجتماعی آموزش باید یارانه‌ها به این بخش تخصیص یابند.

دلیل مهم دیگری که پرداخت یارانه را به آموزش ضروری می‌داند آن است که طبیعت آموزش عمومی و آموزش عالی مشابهت بسیاری با کالاهای عمومی دارند. علاوه بر این آموزش، یک کالای شایسته است که سرمایه‌گذاری در آن پیامدهای اجتماعی بی‌شماری دارد. نهایت آنکه آموزش جزو آن دسته از کالاهایی به‌شمار می‌آید که تولید انبوه آن دارای صرفه‌های ناشی از مقیاس و هزینه‌های کاهشنده است.

آموزش عمومی در اولویت است و باید یارانه به مدارس مناطق محروم و پرجمعیت تخصیص داده شود. آموزش عالی باید بتواند با درآمدها و منابعی که خود تأمین می‌کند اداره شود. آموزش عالی باید بتواند از منابع گوناگونی برای خود درآمد ایجاد کند و متکی به بودجه‌های دولتی نباشد. در مخالفت با اعطای یارانه به آموزش عالی استدلال‌های دیگری نیز وجود دارد: برای به وجود آوردن برابری و مردم‌سالاری نباید به پرداخت یارانه متوسل شد.

پرداخت یارانه‌های زیاد به دانشگاهها موجب می‌شود که مؤسسات آموزشی با نظارت‌های بی‌حد و حصر دولت آسیب‌پذیر گردند (17).

پرداخت یارانه از سوی دولت به مؤسسات آموزشی منشأ ناکارآمدی است، زیرا انگیزه برای تخصیص بهینه‌ی این منابع وجود ندارد. منابعی که آسان دریافت شود با سهولت نیز هزینه می‌گردد.

در حالی که نیازهای آموزش عمومی و بهداشت عمومی به خوبی تأمین نشده، نادرست است که به آموزش عالی یارانه تعلق گیرد (20).

در مجموع همیشه گفته می‌شود که منابع دولتی به درستی تخصیص نمی‌یابند و در جای خود خرج نمی‌شوند. اعطای یارانه به آموزش عالی نه بر کارایی می‌افزاید و نه به برابری دامن می‌زند.

چنانچه همزمان با کاهش یارانه‌ها به آموزش عالی به مشارکت خانواده‌ها در هزینه‌های آموزشی افزوده گردد، بخش مهمی از هزینه‌های آموزش را دانشجویان تقبل خواهند کرد. از آنجا که آموزش عالی در برابر قیمت‌ها کشش ناپذیر است، به نظر نمی‌رسد که اخذ شهریه و مشارکت دانشجویان در هزینه‌ها موجب کاهش قابل ملاحظه‌ی ثبت‌نام‌ها گردد. علاوه بر این، مشارکت در هزینه‌ها و پرداخت شهریه به میزان دسترسی به آموزش عالی خواهد افزود، و موجب ارتقای کیفیت آموزش خواهد شد زیرا از یک سو پرداخت‌کنندگان شهریه و از دیگر سو، دریافت‌کنندگان شهریه ناچارند بر بالا بردن کیفیت آموزش نظارت نمایند. بدین ترتیب از حمایت و نظارت دولت که هزینه‌بردار است و گاهی موجب کاهش کارایی می‌گردد کاسته می‌شود. از آنجا که میزان بازده خصوصی آموزش عالی بالاست، مردم با علاقه تمایل دارند که برای دریافت آموزش و کسب تحصیل خود و فرزندان پول پرداخت کنند.

بسیاری بر این باورند که فواید اجتماعی داشتن یک جامعه‌ی تحصیلکرده بسیار مهمتر و فراتر از رشد در تولید ناخالص ملی است. از طرفی این استدلال وجود دارد که فواید اجتماعی آموزش فقط به منافع فردی منجر نمی‌شود و به کل جامعه سرایت می‌کند.

و منافع تحصیلات فرزندان خانواده‌های غنی در جامعه بهره‌مند خواهند شد. از سوی دیگر چنانچه دانشجویان اندک مشارکتی از طریق شهریه داشته باشند، چنین استدلال‌هایی از اهمیت کمتری برخوردار خواهند بود. استدلال دیگری که متکی بر مطالعات نرخ بازده است و بر این اساس شکل گرفته که نرخ بازده خصوصی آموزش عالی بیش از نرخ بازده اجتماعی آن است نیز قابل تأمل است، زیرا:

۱. نرخ بازده خصوصی سرمایه‌گذاری در آموزش عالی که عموماً بالاتر از نرخ بازده اجتماعی است، در بلندمدت پایدار نیستند و شواهدی در دست است که عدم پایداری این نرخ مانع از آن شده که دانشجویان شهریه‌های دانشگاه را تحمل کنند و به‌طور کلی از تمایل به پرداخت دانشجویان کاسته شده است.

۲. نرخ بازده خصوصی در صورتی که یارانه‌های دولتی کاهش یابند و حذف شوند به شدت کاهش می‌یابد و از جذابیت در سرمایه‌گذاری در آموزش عالی، از نظر فردی، می‌کاهد.

۳. امروزه مسلم شده که نرخ بازده اجتماعی آموزش عالی آقدرها که ادعا می‌شود، متغیرهای اجتماعی را در بر نمی‌گیرد و به غیر از منافع مالیاتی، نرخ‌های بازده اجتماعی سایر متغیرها را به‌شمار نمی‌آورند. بنابراین نباید از نرخ‌های بازده برای مخالفت با اعطای یارانه به آموزش عالی و سایر سیاستگذاری‌ها در بخش آموزش استفاده شود. اکنون اقتصاددانان بر این باورند که نرخ‌های بازده اجتماعی واقعی در آموزش عالی بسیار بالاتر از برآوردهای نخستین و حتی بالاتر از نرخ‌های بازده خصوصی می‌باشند (14: p. 133-37).

برخی بر سر اینکه آیا آموزش عالی یک کالای عمومی است تردید دارند، و معتقدند که آموزش عالی نمی‌تواند به مفهوم خاص کلمه یک کالای عمومی به‌شمار آید زیرا اصل «محرومیت‌ناپذیری» کالاهای عمومی نقض می‌شود (بدین معنی که مصرف آن توسط یک فرد، نباید موجب شود که از مصرف افراد دیگر کاسته گردد). در حالی که این اصل در دانشگاهها مصداق نمی‌یابد. چرا که با پذیرش یک دانشجوی بیشتر از فضای مورد نظر در آن رشته کاسته می‌گردد. زیرا که ظرفیت پذیرش در هر رشته محدود است. چنانچه تنها از این به بعد به این مسأله توجه شود، این اصل نقض می‌گردد و آموزش عالی یک کالای عمومی محسوب نمی‌شود. لیکن اگر به دریافت‌کنندگان منافع ناشی از آموزش عالی توجه کنیم، بی‌شک آموزش عالی

از طرف دیگر بسیاری از استدلال‌های مخالف پرداخت یارانه به آموزش عالی دارای موازین نظری و شواهد تجربی است. عمده‌ی مخالفت‌های موجود در مورد پرداخت یارانه به آموزش، ناشی از کمبود منابعی است که دولت‌ها با آن روبه‌رو می‌باشند. از سوی دیگر سایر نیازهای اجتماعی و فرهنگی جامعه چنان در حال گسترش است که سهم کمتری از بودجه برای بخش آموزش باقی می‌ماند. به دو دلیل فوق بودجه‌ی دولت برای پرداخت یارانه به‌طور کلی و اختصاص یارانه به امر آموزش دچار محدودیت‌های جدی شده است. علاوه بر این گروهی معتقدند که اگرچه بودجه‌های دولتی با محدودیت‌های جدی مواجه هستند، لیکن در تخصیص این نوع منابع اولویت‌بندی درستی صورت نمی‌گیرد (18). بدین معنی که با فرض محدودیت منابع دولتی، اولویت‌بندی صحیح، می‌تواند منابع بیشتری را به بخش آموزش اختصاص دهد. امروزه محقق شده که رشد بخش آموزش عالی زمینه‌ی رشد سایر بخش‌هایی همچون صنعت و کشاورزی را فراهم می‌آورد. رکورد بخش آموزش بی‌شک زمینه‌ی رشد و تعالی سایر بخش‌های اقتصادی را با محدودیت‌مواجه می‌سازد.

یکی دیگر از استدلال‌های مخالف برای اعطای یارانه به آموزش عالی متکی بر این واقعیت است که هرگونه پرداختی به آموزش عالی، حمایت از فرزندان طبقات مرفه جامعه است. زیرا با تمام تلاش‌های انجام شده، هنوز حدود ۷۰ درصد از دانشجویان متعلق به گروه‌های ثروتمند جامعه می‌باشند (15: p. 69-90). این در حالی است که اعطای یارانه به آموزش عمومی و به‌ویژه آموزش ابتدایی به تمام طبقات مردم تعلق می‌گیرد. امروزه با این استدلال مخالفت می‌شود، زیرا که تعداد جوانان، به‌ویژه دخترانی که از دبیرستان فارغ‌التحصیل می‌شوند و داوطلب ورود به دانشگاه هستند با آهنگ قابل ملاحظه‌ای در حال افزایش است و بخش مهمی از آنها متعلق به طبقات متوسط جامعه به‌شمار می‌آیند. پرداخت یارانه و کمک‌های مالی از طرف دولت، در واقع زمینه‌ی جذب این گروه به آموزش عالی را فراهم می‌سازد. استدلال دیگری که فقرا مالیات می‌پردازند تا فرزندان افراد ثروتمند به دانشگاه بیایند نیز امروزه قابل پذیرش نیست (8: p. 303-318). زیرا که اگر قبول کنیم که آموزش عالی دارای آثار خارجی مثبت است و منافع اجتماعی افراد تحصیل‌کرده به همه تعلق می‌گیرد و برای جامعه از اهمیت برخوردار است، در این صورت در تأمین مالی دانشگاهها باید همه‌ی طبقات اعم از فقیر و غنی مشارکت نمایند زیرا طبقات فقیر نیز از آثار خارجی

یکی از دلایل
عمده‌ی اعطای
یارانه به آموزش
عالی، ایجاد
زمینه‌ای برای
تأمین برابری
فرصت‌هاست.
تضمین و تأمین
برابری فرصت‌ها
در آموزش عالی
برای همه بدون
توجه به پیشینه‌ی
اجتماعی و
طبقه‌ای و بدون
در نظر گرفتن
شرایط اقتصادی
جوانان، امروزه به
صورت یکی از
وظایف مهم
دولت‌ها به‌شمار
می‌آید.

یک کالای عمومی است زیرا افرادی که به دانشگاه راه نمی‌یابند را نمی‌توان از استفاده از منافع داشتن افراد تحصیلکرده‌ی ماهر و متخصص در جامعه و محیط پیرامونی برحذر داشت.

غالباً این تصور وجود دارد که آموزش عالی یا باید از طریق منابع و یا از طریق مشارکت والدین به وسیله‌ی پرداخت شهریه تأمین مالی شود. این تصور نادرست است و دانشگاهها باید قادر باشند تا در کسب منابع مالی از بخش‌های صنعت، کشاورزی و خدمات و از کمک‌های مردمی افراد خیر و از سازمانهای خیریه استفاده نمایند. امروزه مسلم شده که اتکا به شهریه و یا بودجه‌های دولتی و یا یارانه‌ای عمومی به‌تنهایی کفایت نمی‌کند و مؤسسات آموزش عالی باید در فکر کسب منابع مالی از راههای متنوع و گوناگونی باشند. از سوی دیگر، دانشگاهها باید منابع موجود را با دقت کافی و به صورت بهینه تخصیص دهند. استفاده‌ی کارآمد از منابع در دانشگاهها باید به‌صورت یک اصل اساسی پذیرفته و اعمال شود و اصولاً دانشگاهها باید نسبت به منابعی که دریافت می‌دارند در مقابل اهداف و عملکرد خود به مراجع ذی‌صلاح پاسخگو باشند. آموزش و پژوهش دو فعالیت پرهزینه است و تنها نمی‌توان به بازدهی هر واحد از سرمایه اندیشید. بازدهی آموزش و پژوهش در بلندمدت قابل مشاهده و محاسبه است. گاهی کوچکتر شدن کلاس‌های درس، و فراوانی تجهیزات آموزشی به کیفیت بالاتر می‌انجامد. برای جامعه در نهایت کیفیت تولیدات آموزشی مهمتر از بازدهی هر واحد از سرمایه است. یا آن که از هر ده پروژه‌ی پژوهشی تنها ممکن است دو پروژه به سامان برسد و به نتایج قابل انتظار دست یابد. بنابراین از قبل نمی‌توان انتظار داشت که سرمایه‌گذاری در هر طرح پژوهشی دارای بازدهی اقتصادی باشد.

بنابراین در تخصیص منابع به آموزش عالی نباید صرفاً مسائل را از افق کارایی مورد توجه قرار داد. بلکه باید به منافع اجتماعی قابل ملاحظه‌ای که هزینه‌های آموزشی ایجاد می‌کنند و از جمله به آثار توزیعی این‌گونه هزینه تأکید کرد. به همین ترتیب هنگام تأمین مالی دانشگاهها از طریق یارانه‌های دولتی، نمی‌توان همواره به ابعاد کارایی این منابع تکیه کرد، بلکه باید به ابعاد اجتماعی اعطای یارانه به آموزش عالی نیز توجه شود.

اکثر مردم و اغلب دولت‌ها طرفدار اعطای یارانه به آموزش عالی هستند. لیکن امروزه به دلیل محدودیت‌های حاکم بر بودجه توصیه می‌کنند که از میزان یارانه کاسته

گردد، و در تخصیص آن به بخش‌های گوناگون، اولویت‌هایی در نظر گرفته شود. اعطای یارانه باید با در نظر گرفتن آثار و پیامدهای اجتماعی آن باشد. بخش آموزش و بهداشت به دلیل آثار اجتماعی که ایجاد می‌کنند، همواره بیشترین یارانه‌ها را دریافت می‌دارند. یا آنکه پیامدهای اعطای یارانه به مناطق محروم و مردم آسیب‌پذیر از اهمیت بسیاری برخوردار است. بنابراین امروزه بحث بیشتر در مورد نحوه‌ی چگونگی تخصیص یارانه‌هاست، و کمتر به میزان و مقدار آن پرداخته می‌شود. اکثر مردم با توجه به کمبود بودجه باز هم از تخصیص یارانه‌های دولتی به آموزش و آموزش عالی طرفداری می‌کنند، زیرا از نتایج و پیامدهای مثبت آن آگاهند.

بدین ترتیب در تخصیص یارانه به آموزش عالی نمی‌توان از منطق خاص و یا نظریه‌ی ویژه‌ای پیروی کرد. آنچه مهم است، بررسی منافع اجتماعی بی‌شماری است که این یارانه‌ها می‌توانند در بخش آموزش به وجود آورند (361-331 p:3). در جوامعی که بیکاری مفرط وجود دارد، افزایش یارانه‌ها و سهولت پذیرش جوانان به مؤسسات آموزش عالی می‌تواند علاوه بر پرورش و تربیت جوانان، آنها را مدتی در محیطی امن، سالم و سازنده نگاه دارد، و افرادی ماهر و متخصص به بازار کار تحویل دهد. از آنجا که آثار مثبت اعطای یارانه به آموزش عالی بسیار بیش از پیامدهای منفی ناشی از محدودیت‌های بودجه و محرومیت تقاضای بخش‌های رقیب است، با وجود همه‌ی مشکلات باز هم یارانه‌ها به دانشگاهها تخصیص می‌یابند.

جمع‌بندی نتایج و ارائه‌ی پیشنهادها

به‌طور کلی می‌توان گفت که در تمام جوامع دنیا، آموزش عالی با یارانه‌های دولتی تأمین مالی می‌شود. نه تنها در کشورهای در حال توسعه که آموزش عالی محور تحولات اجتماعی و توسعه‌ی اقتصادی است، بلکه در جوامع توسعه‌یافته که دگرگونی‌های اجتماعی به مراحل پیشرفته‌ی خود رسیده، و بسیاری از مشکلات حل شده، باز هم دانشگاهها از یارانه‌های دولتی بهره‌مند می‌شوند. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد دولت‌ها به دلایل ذیل به آموزش عالی یارانه پرداخت می‌کنند:

۱. تحصیلات جوانان دارای آثار مثبت خارجی ارزنده‌ای برای جامعه به‌شمار می‌آید.

۲. آموزش عالی که به تولید دانش و اندیشه می‌پردازد، کالاهای عمومی و نیمه‌عمومی را ایجاد و نشر می‌دهد.

برای دولت
کارآمدتر است که
آموزش عالی را
خود اداره کند و
یا با اعطای
یارانه‌هایی آن را
به تدریج به
بخش خصوصی
بسپارد. در این
شرایط
دانشگاهها
می‌توانند تولید را
تا مرحله‌ای
افزایش دهند که
هزینه‌ی نهایی
برابر با قیمت
حاکم در بازار
باشد.

این کالاها دارای آثار پایا و منافع اجتماعی فراوانی هستند.
۳. آموزش، یک کالای شایسته است و مزایای آن برای فرد و جامعه توجیه‌کننده‌ی دریافت یارانه‌هاست.
۴. آموزش عالی یک سرمایه‌گذاری اجتماعی است و زمینه‌ساز توسعه‌ی انسانی است.

۵. آموزش عالی وسیله‌ای برای نیل به برابری است. آموزش عالی ابزاری برای ارتقای کیفیت زندگی است. از سوی دیگر امروزه مسلم شده که ساز و کار بازار قادر نیست تا مقدار بهینه‌ی آموزش مورد نیاز جامعه را تأمین نماید، و اگر عرضه‌ی آموزش به عهده‌ی بخش خصوصی واگذار گردد، سرمایه‌گذاری در آموزش کمتر از سطوح مورد نیاز جامعه خواهد بود. در تحولات و اصلاحات ساختاری نیز درباره‌ی منطق اعطای یارانه به بخش‌های تولیدی، پرسش‌های تازه‌ای مطرح شده و توصیه شده که یارانه‌ها حذف و یا مقدار آن کاهش یابد.

همان‌گونه که بررسی شد، هدف این مقاله آن است که نظرات موافق و مخالف اعطای یارانه به آموزش عالی را به اجمال مورد مطالعه قرار دهد و به اهمیت تخصیص یارانه‌های دولتی به دانشگاهها بپردازد. به‌طور کلی اعطای یارانه به آموزش عالی با سه هدف عمده انجام می‌گیرد:
۱. از آنجا که دانشگاهها از طریق تحولات شناختی و رفتاری تأثیر مهمی در جوانان به‌وجود می‌آورند و با توجه به اینکه تحصیلات جوانان آثار خارجی مثبت و قابل ملاحظه‌ای برای کل جامعه به ارمغان می‌آورد. دولت‌ها علاقه‌مندند به آموزش عالی یارانه پرداخت نمایند.

۲. با توجه به آنکه آموزش عالی یک کالای شایسته است، و تولید و ارائه‌ی این‌گونه کالاها دارای آثار مثبت اجتماعی برای جامعه است، تأمین مالی دانشگاهها از طریق پرداخت یارانه قابل توجیه اقتصادی و اجتماعی است.

۳. از آنجا که پرداخت یارانه موجب کاهش هزینه‌ها در دانشگاهها می‌گردد، و با توجه به آنکه کاهش هزینه بر مقدار تقاضا برای آموزش عالی می‌افزاید، این امر موجب می‌شود که آموزش دیگر فقط در اختیار طبقه‌ی مرفه و نخبه‌ی جامعه قرار نگیرد و فرزندان طبقات متوسط و پایین جامعه نیز بتوانند وارد دانشگاهها شوند.

در پایان پیشنهادهایی برای استمرار اعطای یارانه به دانشگاهها ارائه می‌گردد.

۱. با توجه به منفعتی که آموزش عالی برای جامعه ایجاد می‌کند و باوجود کمبودها و محدودیت‌های بودجه، توصیه می‌گردد که از حجم یارانه‌ها به آموزش عالی کاسته نگردد.
۲. از آنجا که دانش یک کالای عمومی و شایسته است و

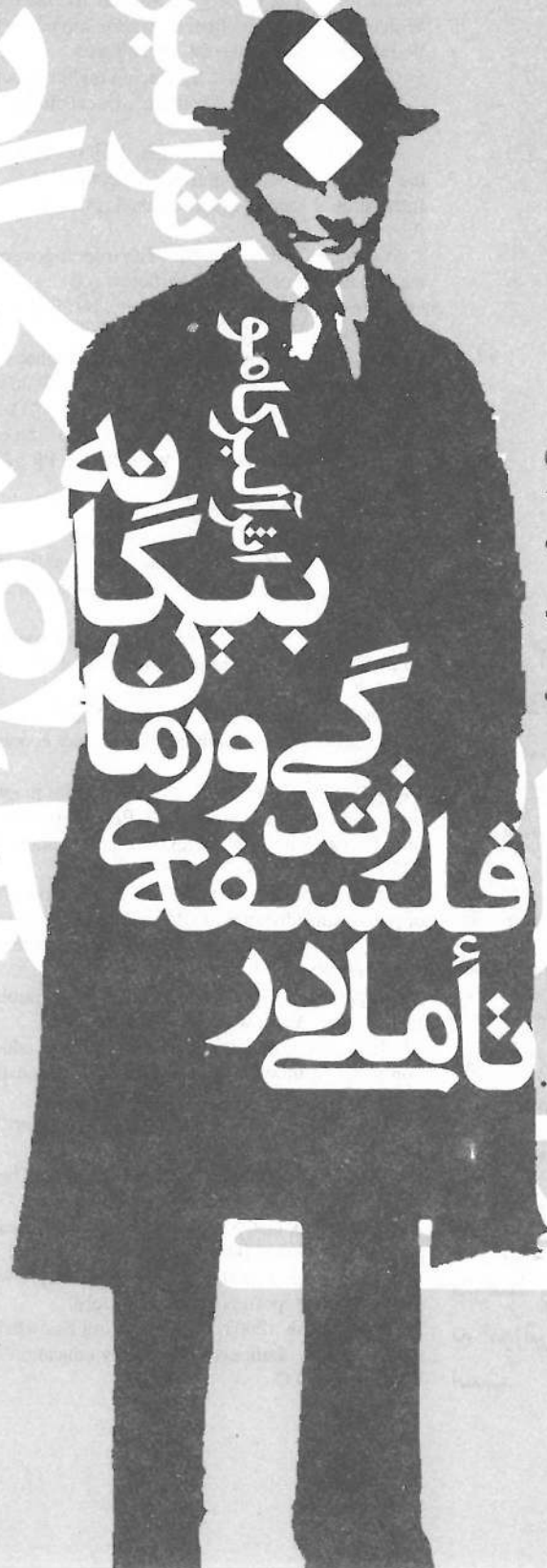


طبیعت آموزش عمومی و آموزش عالی مشابهت بسیاری با کالاهای عمومی دارند. علاوه بر این آموزش، یک کالای شایسته است که سرمایه‌گذاری در آن پیامدهای اجتماعی بی‌شماری دارد. نهایت آنکه آموزش جزو آن دسته از کالاهایی به‌شمار می‌آید که تولید انبوه آن دارای صرفه‌های ناشی از مقیاس و هزینه‌های کاهنده است.

- 1- Arcelus, F.J. and A.L. Levine. (1986). "Merit Goods and public choice: The case of higher education", Public finance, No 41, PP 303-315.
- 2- Arrow, K.j. (1993). "Excellence and Equity in higher education", Education economics, No 1, PP 5-12.
- 3- Blaug, M. and Woodhall, (1979). "Patterns of subsidies to higher education in europe", Higher education, No 7, PP 331-361.
- 4- Colclough, Ch. (1996). "Education and the market: Which parts of the neoliberal solution are correct?", World development, No 24, PP 589-610.
- 5- Creedy, John. (1994). "Financing higher education: Public choice and social welfare", Fiscal studies Vol 15, PP 87-108.
- 6- Eicher, J.C. and T. Chevallier. (1993). "Rethinking the finance of post-compulsory education", International Journal of educational research, No 19, PP 445-519.
- 7- Friedman, Milton. (1955). "The role of government in education", in Robert Solow (ed): "Economics and the public interest", NJ: Rutgers university press, PP 123-153.
- 8- Johnson, G.H. (1984). "Subsidies for higher education". Journal of labour economics No 2, PP 303-318.
- 9- Kodde, D.A., and J.M.M.Ritzen. (1985). "The demand for education under capital market imperfections", european economic review No 28, PP 347-362.
- 10- Lane, R. (1993). "The market experience", Cambridge: Cambridge university press.
- 11- Levin, H.J. (1987). "Education as a public and a private good", Journal of policy and management No 6, PP 628-641.
- 12- Lott, J.R. Jr. (1987). "Why is education publicly provided? A critical survey", Cato journal No 7, PP 475-510.
- 13- Lucas, R.E. (1988). "On the mechanics of economic development", Journal of monetary economics No 22, PP 3-42.
- 14- McMahan, W.W. (1987). "Externalities in education", in G. Psacharopoulos (ed). Economics of education: Research and studies", Oxford: pergamon, PP 133-137.
- 15- Psacharopoulos, G. (1977). "The perverse effects of public subsidization of education or how equitable is free education? Comparative education review No 21, PP 69-90.
- 16- Stiglitz, J.E. (1986). "Economics of the public sector", New York, w.w. Norton & Co.
- 17- Tilak, J. (2000). "Public subsidies in the education sector in India", National institute of educational planning and administration New Delhi.
- 18- UNDP (1992). "Human development report" New York. Oxford.
- 19- World Bank. (1994). "Higher education: The lessons of experience", Washington, D.C.
- 20- world Bank (1995). "Priorities and strategies for education: A World Bank Review", Washington, D.C.
- 21- World Bank. (2000). "Attacking poverty": World development Report, New York, Oxford.
- 22- World Bank. (2002). "Constructing Knowledge societies: New challenges for tertiary education", Washington, D.C.
- با توجه به آنکه دولت‌ها باید در تولید و توزیع کالاهای عمومی و شایسته مشارکت نمایند، توصیه می‌شود که از سهم دولت در تأمین مالی دانشگاه کاسته نگردد.
۳. توصیه می‌شود که سهم بیشتری از یارانه‌ها به دانشگاه‌های مناطق محروم و به فرزندان خانواده‌های آسیب‌پذیر تعلق گیرد. همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، هدف عمده از پرداخت یارانه گسترش امکان دسترسی طبقات متوسط و ضعیف به آموزش عالی است.
۴. دریافت شهریه، بخش اندکی از هزینه‌های دانشگاهی را جبران می‌کند و نباید موجب کاهش یا حذف یارانه‌های دولتی گردد.
۵. دولت‌ها می‌توانند یارانه‌ها را به اشکال گوناگون به دانشجویان و یا مؤسسات آموزش عالی اعطا نمایند: یارانه براساس تعداد دانشجویان، یارانه برای پوشش بخشی از هزینه‌های شهریه و یارانه به خدمات رفاهی دانشجویان از قبیل، خوابگاه، رستوران، لوازم‌التحریر، یارانه به صورت حواله یا بن‌های آموزشی به والدین دانشجویان. یارانه به صورت وام‌های بی‌بهره و یا کم‌بهره برای پرداخت شهریه. ۶ در برخی از کشورها میزان یارانه متغیر است و به دانشجویان که معدلشان بالاتر باشد، یارانه‌ی بیشتری تعلق می‌گیرد. این امر برای ارتقای کیفیت آموزش است. دانشجویان رتبه اول گاهی از پرداخت شهریه معاف می‌باشند.
- ۷ پرداخت یارانه از هزینه‌های آموزش می‌کاهد و بر تقاضای ورود به دانشگاه‌ها می‌افزاید. پرداخت یارانه موجب می‌شود که در بلندمدت جامعه از تعداد بیشتری از افراد تحصیل‌کرده بهره‌مند گردد.
- ۸ دانشگاه‌ها موجب می‌شوند که تحرک اجتماعی افزایش یابد و فرزندان طبقات آسیب‌پذیر بتوانند با ورود به دانشگاه و کسب تحصیل و تخصص از درآمدهای بالاتری بهره‌مند گردند. یارانه زمینه‌ی تحرک اجتماعی و پذیرش دانشجویان مناطق محروم به دانشگاه را تسهیل می‌نماید.
۹. آموزش عالی تحولات اساسی در رفتار، بینش و باور جوانان به وجود می‌آورد و از جوانان افرادی توانمند، فکور و پویا می‌سازد. چنانچه یارانه‌ها بتوانند زمینه‌ی دسترسی فرزندان خانواده‌های آسیب‌پذیر به دانشگاه‌ها را گسترش دهند، بی‌شک تحولاتی که از طریق آموزش در جوانان به وجود می‌آید آنقدر ارزنده و قابل توجه است که در مقابل هزینه‌ی پرداخت یارانه ناچیز به نظر می‌آید. بنابراین بازده اقتصادی و اجتماعی یارانه‌های آموزشی قابل توجه و برای جامعه ارزنده است.

توصیه می‌شود
که سهم بیشتری
از یارانه‌ها به
دانشگاه‌های
مناطق محروم و
به فرزندان
خانواده‌های
آسیب‌پذیر تعلق
گیرد. همان‌گونه
که قبلاً نیز اشاره
شد، هدف عمده
از پرداخت یارانه
گسترش امکان
دستیابی طبقات
متوسط و ضعیف
به آموزش عالی
است.

دکتر محمد رضا نصر اصفهانی



چکیده

آلبرکامو اندیشمند الجزایری - فرانسوی از آن دسته نویسندگان و متفکرانی است که بیش از اندیشیدن به هستی و مراتب آن با معرفت و چند و چون ابعاد شناخت به انسان، زندگی، معناداری جهان و زندگی، خوشبختی، پوچی، تلاش انسان و فقر و بدبختی او می‌اندیشد. به نظر او زندگی بدون دلیلی برای هستی چیزی است که قابل تحمل نیست. انسان نمی‌تواند بدون معنی زندگی کند. به ناچار یا باید پوچی را بپذیرد و به شکلی فلسفی و عمیق به خودکشی بیندیشد و یا برای معنادار کردن زندگی عصبان کند و به مبارزه با پوچی برخیزد. کتاب بیگانه اثر مهم او تفسیر زندگی انسانی است در کشمکش با پرسشها و موضوعاتی فلسفی از این قبیل. آنچه قابل توجه است اینکه تفسیر یهودی - مسیحی دانشمندان الهی این دو آیین و آثار ایشان نه تنها پاسخی به این پرسشها نبوده که مشکلات معناداری جهان و زندگی را بیشتر کرده است.

واژه‌های کلیدی: معناداری، پوچی، هدف زندگی، ارزش زندگی، تنهایی انسان

آلبر کامو از آن دسته ادیبان و اندیشمندانی به‌شمار می‌رود که بخش قابل‌توجهی از آثار و آرای خود را در میان انبوه اوهام و بیم‌ها پرورده‌اند. درست شبیه دنیای وهم‌انگیز و پر بیم و هراس فرانتس کافکا، ژان پل سارتر و آلدوس هاکسلی. گرچه او خود را متأثر از نویسندگان و اندیشمندانی چون گرینه، مالرو، مونترال، پاسکال و مولیر می‌داند (۶: ص ۱۷۶) و در آخرین مصاحبه‌ی خویش تأکید می‌ورزد که در اثر هنری و به‌ویژه در اثر ادبی، به ارزشی دلبسته‌تر است که حقیقت را نشان دهد. او به گفته‌ی خود با سماجت سنگین و کورکورانه‌ای که خصوصیت برجسته‌ی منش او به حساب می‌آید (۶: ص ۱۷۷) در داستانی که از آخرین قهرمانش یعنی قهرمان قصه‌ی «سقوط» ساخته است، حکایت انسانی را بازگو می‌کند که نومید و دلخسته و پریشان است و به‌عنوان یک هیچ‌انگار امروزی بردگی را می‌ستاید. با این همه به جد می‌کوشد تا ستایش هیچ‌انگاری و بردگی را انکار کند (۶: ص ۱۷۷).

کامو همانند سارتر و برخلاف متفکرانی چون سورن کی‌یرکه‌گور، گابریل مارسل و پل تیلیش به جانب غربی فلسفه‌ی اصالت وجود (اگزیستانسیالیسم) تعلق دارد، به بیان دیگر او از جمله متفکرانی به‌شمار می‌رود که به فیلسوفان غیرمذهبی و غیرالهی اصالت وجود متعلق است، گرچه به‌طور کلی ملحد و بی‌خدا نیست و خود تأکید می‌ورزد که «راز جهان من تصور خداوند است بدون جاودانگی روان» به بیان دیگر او به جنبه‌ی قدسی وجود اعتقاد دارد، گرچه زندگی اخروی را آن‌گونه که مورد تأکید ادیان الهی است باور نمی‌کند (۶: ص ۱۷۸). در کتاب افسانه‌ی سیزیفوس شخصیتی اسطوره‌ای را به تصویر می‌کشد که بر طبق افسانه‌ی یونان قدیم قهرمانی نیمه انسان، نیمه خدا تلقی می‌شود و از سوی خدایان به سبب خطایی که مرتکب شده است جریمه می‌شود که هر روز صبح صخره‌ی عظیمی را به دوش بگیرد و با سختی و مشقت تمام از کوه بلندی بالا ببرد. سیزیفوس نیز هر روز صبح براساس محکومیت خدایان این کار را شروع می‌کند و نزدیک غروب آفتاب به قله‌ی کوه می‌رسد، اما همین که می‌خواهد صخره را در جایگاه خود یعنی بر چکاد کوه قرار دهد. صخره از دست او رها می‌شود و به پایین پرتاب می‌شود و او روز دیگر باز با مشقت و رنج تمام همان کار را شروع می‌کند، ولی به همان واقعه دچار می‌شود و همان سرنوشت برای او رقم می‌خورد (۳: ص ۴۶۳).

کامو بر آن است که این افسانه بیانگر حال و روز سرنوشت ما آدمیان است. اساسی‌ترین تفاوت ما با دیگر موجودات این جهان در آن است که سایر حیوانات با مجموعه‌ای از نیازها و خواسته‌ها به دنیا می‌آیند و جهان آفرینش نیز به گونه‌ای است که موافق نیازهای آنهاست؛ اما انسان در میان مجموعه‌ای از نیازها و خواسته‌ها دست و پا می‌زند که نه توان دستیابی به آنها را دارد و نه رسیدن به آنها برای کسی میسر است.

فراموش نکنیم کامو در بخش اروپایی‌نشین الجزایر از پدری فرانسوی‌الاصل و مادری اسپانیایی در محله‌ای فقیر و کثیف متولد شد، یک سال پس از تولد پدرش را در جنگ جهانی اول از دست داد. به بیان دیگر هرگز موفق نشد پدر خود را ببیند و کودکی خود را در الجزایر با آمیزه‌ای از فقر شدید و امکانات ساده سپری کرد. او ناگزیر بود با برادر، مادر بزرگ و دو دایی‌اش در یک آپارتمان سه اتاقه‌ی تنگ زندگی کند که نه برق داشت و نه آب لوله‌کشی، تازه بوی روح‌آزار چند مستراح ترکی نیز در پاگرد نزدیک آپارتمان آنها همواره روحش را آزار می‌داد و کار سخت مادرش به‌عنوان نظافتچی و شلاقهای مادر بزرگ بی‌سوادش که برای تأدیب بچه‌ها استفاده می‌شد، رنج روحش را بیشتر می‌کرد. تنها دلخوشی‌اش مادر بود و همدلی با برادر و دو دایی‌اش یا بازی کردن در ساحل دریا. علاوه بر این به اذعان خود او نگاه سرسری خانواده‌اش به دین که کاتولیک بودن آنها را به آیین‌هایی مثل غسل تعمید، عشاء ربانی، ازدواج و مراسم تدفین خلاصه می‌کرد، جایی برای معناداری زندگی و جهان برای او نگذاشته بود. این کودک تیزهوش را به‌زودی معلم مدرسه‌اش کشف کرد و کم‌کم به‌سوی موضوعات فلسفی و اندیشه‌های ژرف و قابل تأمل جهان هستی، جایگاه انسان در جهان، هدف جهان و زندگی و ارزش زیستن کشانده شد. او با اینکه در آغاز نوجوانی به بیماری سل مبتلا گردید و این بیماری او را تا پایان عمر رنج داد، ولی تحصیلات خود را تا دوره‌ی دکتری در رشته‌ی فلسفه ادامه داد و گواهی استادی فلسفه دریافت کرد. گرچه به سبب بیماریش نتوانست اجازه‌ی تدریس رسمی فلسفه را دریافت کند.

تجربه‌ی دو جنگ جهانی، فقر و آدمکشی و وحشت، آوارگی و بیچارگی میلیون‌ها انسان از یک سو او را به پرسش از زندگی و آفرینش او می‌داشت و از سوی دیگر به نقد مدرنیته و انسان متجدد. به گمان او مهمترین مسأله‌ی

آلبر کامو از آن
دسته ادیبان و
اندیشمندانی
به‌شمار می‌رود
که بخش
قابل‌توجهی از
آثار و آرای خود را
در میان انبوه
اوهام و بیم‌ها
پرورده‌اند. درست
شبیه دنیای
وهم‌انگیز و پر
بیم و هراس
فرانتس کافکا،
ژان پل سارتر و
آلدوس هاکسلی.

زندگی برای انسان آن دوره «تأمل درباره‌ی خودکشی» بود! زیرا نه متافیزیک مسیحی پاسخی برای سؤالش داشت و نه اندیشه‌ی فلسفی مدرن. او گرچه مدام به اندیشمندانی چون هایدگر، کی‌یرکه‌گور، داستایوسکی، نیچه، شوپنهاور و امثال ایشان که ارزشها و عقاید مدرنیته را نقد می‌کردند ارجاع می‌کرد و می‌کوشید با خویشاوندی فکری با ایشان جهان‌بینی معناداری برای خود دست و پا کند و پاسخ پرسشهای اساسی‌اش را درباره‌ی زندگی و ارزشهای مثبت آن دریافت کند، ولی هیچ یک از این اندیشه‌ورزان عطش او را فرو نمی‌نشانند و پرسشهایش را پاسخ نمی‌گفت. تأمل درباره‌ی خودکشی به نظر او مهمترین مسأله‌ی فلسفی بود، چون کار زندگی را یکسره می‌کرد و به او اجازه‌ی عصیان در برابر درک پوچی جهان می‌داد.

دو کتاب مهم او افسانه‌ی سیزیف (سیزیفوس) و

بیگانه طی سالهای جنگ جهانی دوم و در حالتی سخت و طاقت‌فرسا یعنی سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ نوشته شد. سیزیف (یا کاموی نویسنده) و مورسو (قهرمان داستان بیگانه)، عصیانگران جهان نامعقول و نابرابر اما منطقی هستند که به ظاهر انسانی می‌نمایند، ولی سرشار از ستم و درد است و عاری از معنا و هدف. به نظر کامو در این دو کتاب می‌باید طغیان‌گرانه و با روحی عصیانگر نیروی خود را برای تغییر این جهان نابسامان و پوچ به کار گرفت، زیرا زندگی نه تنها کامجویی که بیشتر مبارزه با ضخامت، بیهودگی، آشفتگی و ستمگری موجود است (۴: ص ۷۰). او همانند نیچه می‌پنداشت که متافیزیک مسیحیت معنی‌بخشی را از دست داده و به حقیرپروری و برده‌پروری روی آورده است، لذا در این هستی‌خاکی که همه‌ی حقیقت انسان بی‌هدف آن دوره بود می‌کوشید تا نشان دهد در این جهان کنونی تنها انسان اهمیت و معنا دارد و رسالت آدمی چیزی جز ساختن نظامی انسانی نیست. شورش و عصیان بیگانه برای رسیدن به حداقل لذت معناداری است که خوشبختی نام می‌گیرد، اسطوره‌ی سیزیف نیز همین مضمون را برای زندگی جست‌وجو می‌کند. تلاش و تلاش و پیگیری برای غفلت از پوچی جهان! جمله‌ی مورد توجه او از نیچه نیز که پیش از تصادف مرگبارش در یادداشتهای خود آورده ادامه‌ی همین تفکر است که «هیچ درد و رنجی نمی‌تواند علیه حیات و زندگی شهادت دهد.» (۴: ص ۹).

او گرچه پس از جنگ جهانی نیز همانند نیچه در آثارش سرکش و عاصی حاضر می‌شود و از خودشیفتگی اظهار بیزار می‌کند، ولی به سبب بهره‌برداری حکومت آلمان نازی از اندیشه‌های نیچه می‌کوشد تا به نحوی از سقراط «جدل‌باز» ستایش کند و از نیچه‌ی «خردگریز» که بدون ملاحظه بر ایدئولوژی خودشیفتگی و عقلانیت می‌تازد فاصله می‌گیرد (۸). او تحت تأثیر پاسکال دانشمند الهی قرن ۱۹ بر این نکته تأکید می‌ورزد که: «عقل در برابر دل ناتوان است» (۴) او عقلانیت دکارت را نقد می‌کند و از پوچ‌گرایی سه نتیجه می‌گیرد تا به تلاش انسان حداقل معنایی ببخشد که به نحوی از حجم بیهودگی کسالت‌بار می‌کاهد و خودکشی را به عنوان جدی‌ترین موضوع زندگی آدمیان رو می‌کند: «بدین‌سان من از پوچ سه نتیجه که همان عصیان، اختیار و اشتیاقم باشد بیرون می‌کشم و به یاری نقش خودآگاه، دعوت به مرگ را بدل به قانون زندگی کرده، خودکشی را رد می‌کنم. بدون شک من پژواک خفهای که این روزها به



گوش می‌رسد را شنیده‌ام و در پاسخ آن تنها می‌گویم، چنین پژواکی ضروری است هنگامی که نیچه می‌نویسد: «تردیدی نیست که اصل برای آسمان و زمین اطاعت طولانی است و در همین راستاست که چیزهایی همانند پارسای، هنر، موسیقی، رقص، منطق، روح و آنچه سبب دگرگونی، ظرافت، جنون و به ملکوت رسیدن می‌شود، زندگی بر روی زمین را ارزشمند می‌کند. گرچه آیین معنویتی والا را بیان می‌کند، اما راه انسان پوچ را نیز نشان می‌دهد. دل به شور عشق سپردن آسان‌ترین و همزمان دشوارترین راه است. چه خوب است که انسان با دشواری‌ها رویارو شود و گهگاه به داوری خود بنشیند. انسان به تهایی یارای این کار را دارد.» (۴: ص ۸۴)

کامو برای یافتن پرسشهای خود به‌طور جدی به مسیحیت و اندیشه‌های کاتولیک می‌پردازد. او خود پس از دریافت جایزه نوبل، در سال ۱۹۵۸ در مصاحبه‌ای گفت: «من دلمشغولی‌های مسیحی دارم، اما سرشتم پاگانی (شبه‌آفرین) است.» (۷: ص ۲۹). او به خدا معتقد بود و مسیحیت را یک دین مطلق می‌دانست، نه اخلاقیات. مسیحیت را می‌پذیرفت و نه تفسیری را که مسیحیت از آفرینش انسان می‌داد. برای او گناه اولیه، سنگینی بار گناه بر دوش انسان و الزام آدمیان به رنج بردن و تاوان گناه اولیه را دادن، غسل تعمید کودکان و مسائلی از این قبیل هرگز پذیرفتنی نبود. به بیان دیگر این مسائل با اعتقاد به خدای رحمان و امید به رستگاری سازگاری نداشت. برای او قابل فهم نبود که خدایی که عین کمال و رحمانیت است به سبب گناه اولیه‌ی آدم همه‌ی انسانها را مورد خشم قرار داده و از بهشت رانده تا ریاضت بکشند و از کمترین لذتی برخوردار نشوند تا رستگاری سراغشان بیاید. او تأکید می‌کرد که اعتقاد به خدا ضامن معنای زندگی و نفی اضطراب و دلهره است و حتی مطابق تفسیر پاسکال و دیگر اندیشمندان الهی، در هر حال ناگزیریم که شادی‌ها را با اعتقاد به خداوند پیوند بزنیم، ولی آخر گناهکاران و نفرین‌شدگان (از دیدگاه مسیحیت رسمی) همه انسان‌اند و مخلوق همان خداوند. پس چرا باید در سرشت ایشان شر و بدبختی و رنج نهفته باشد (۷: ص ۵۴).

حال اگر به تفسیر اسلام از آفرینش انسان بازگردیم که در نظر بسیاری از متفکران ما حتی داستان آدم و حوا نمادی (سمبلیک) تلقی می‌شود. آدم پاک آفریده شده و بر فطرت الهی است و بر لوح دلش هیچ نقطه‌ی سیاهی وجود ندارد. انسانهای گناهکار هم تنها باید از گناه خود بترسند و بزرگترین گناه هم یأس از رحمت الهی است. کسانی که به نفس خود در گناه کردن اسراف کرده‌اند، اگر به خدا باز گردند، تمام گناهانشان بخشوده می‌شود (سوره‌ی زمر / آیه‌ی ۵۴) و توبه‌کنندگان همانند

او حتی پاسخ‌های خود را در تفسیرهای فلسفی- اشرافی فلوطین و آوگوستینوس قدیس هم از دین و مسیحیت نمی‌یافت، چون نمی‌توانست طبیعت بشری را به سبب سقوط آدم و حوا فاسد شده بیندازد و مجبور و ملزم به رنج کشیدن و عذاب بردن بداند. حتی عیسی



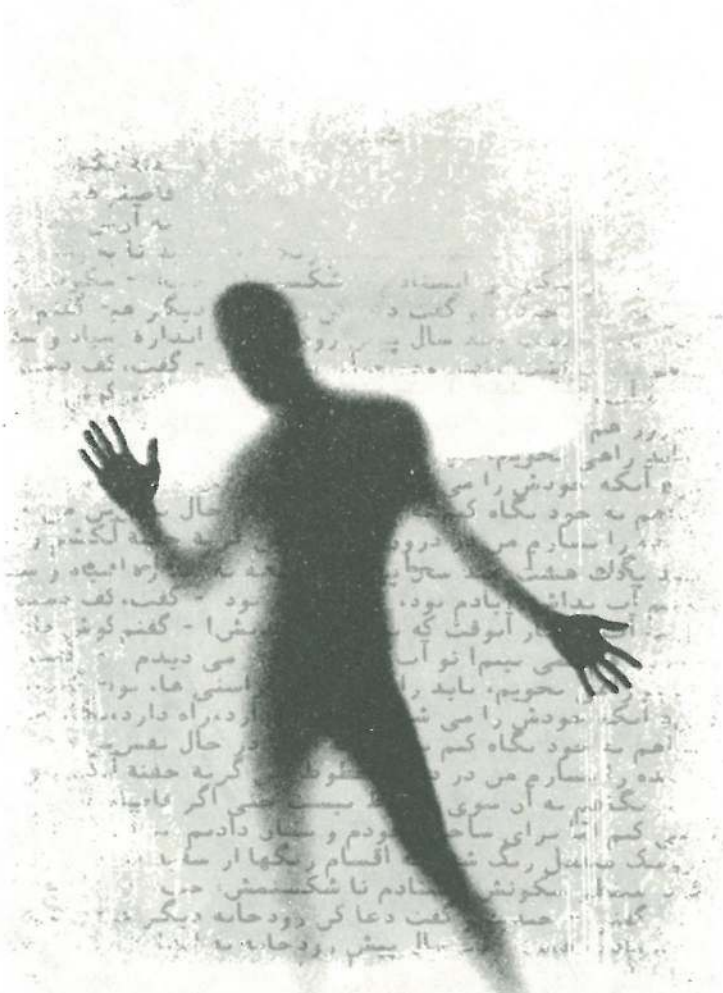
به‌گونه‌ای آفریده شده که در این جهان با سختی دست‌وپنجه نرم می‌کند، ولی سختی مقدمه‌ی آسانی و کمال آدمی به حساب می‌آید.

خدای اسلام، انسان و جهان را بیهوده نیافریده و انسان را پوچ و تنها رها نکرده است. انسان از جدایی رنج می‌برد نه از تنهایی که او هرگز تنها نیست و بشریت محکوم به آتش و عذاب نیست. اصلاً آدم را برای کوره‌های آدمسوزی جهنم نیافریده‌اند که عذاب اخروی انسان همان گناه یا عمل بد او است. به گفته‌ی قرآن کریم: «فمن يعمل مثقال ذره خیره یره و من يعمل مثقال ذره شرأیره» (سوره‌ی زلزله / آیه‌ی ۷) و خداوند کسانی را که پیام آسمانی را درنیاخته‌اند عذاب نخواهد کرد «ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً» (سوره‌ی اسرا / آیه‌ی ۱۵). مسلماً این تفسیر با تفسیر آگوستین قدیس از خدا و جهنم تفاوت بسیاری دارد. او می‌گفت: «لعنت ابدی شامل حال همگان است. کل نوع بشر محکوم به آتش دوزخ است، تنها امید بشر رحم خداوند است. پس می‌توان نتیجه گرفت که حتی کودکان غسل تعمید نیافته ملعون‌اند» «ما نمی‌توانیم بی‌گناهی هیچ‌کس را اثبات کنیم، حال آنکه قاطعانه می‌توانیم از گناهکاری همگان سخن بگوییم» (۷: ص ۶۶ و ۶۹).

با این اندیشه‌ها بود که کامو جهان معنادار و خدای معنی‌بخش را در درک یهودی-مسیحی از خداوند و آفرینش نمی‌یافت و به چالش با این اندیشه‌ها می‌گفت: «پیشترها می‌گفتید از خدا و بلهوسی‌هایش می‌ترسید، اما خدای شما هرج‌ومرج‌طلبی بود که انواع منطقی‌ها را درهم می‌آمیخت. گمان می‌کرد می‌تواند هم خودرأی باشد و هم مهربان، اما بگذار بگویم این خیالی خام بود. من اما بهتر می‌دانم. مظهر قدرت هستم، فقط قدرت» (۷: ص ۵۹).

توجه داشته باشیم که کامو همواره عصیانگری بود که از خشونت سرباز می‌زد. به نظر او حتی در مسائل سیاسی و اجتماعی می‌باید راه اعتدال و غیرخشنی را در پیش گرفت، مگر اینکه ستم تحمل‌ناپذیر شود. او می‌گفت: «وقتی ستم تحمل‌ناپذیر شود و اگر هیچ‌گونه وسیله‌ی اصلاحی در دست نباشد، شورش خشونت‌بار موجه می‌شود، ولی او خواهان حد و مرز اعتدال در سیاست و تفکر بود، عصیانگر باید از ایدئولوژی‌های جزمی و از «حقایق» مطلق اجتناب کند. باید در هر قدم از خود بپرسد که آیا با این خشونتی که من به کار می‌برم نوع بشر بیشتر از آنکه یاری شود، آسیب نخواهد دید؟

کسانی هستند که هرگز گناهی مرتکب نشده‌اند. تنها شرک و ظلم به انسانهاست که اگر انسان با آن بمیرد بخششی ندارد. و براساس این تفسیر خواهیم دید که تا چه میزان پرسشهای جدی کامو پاسخ می‌یابد و جهان صرفاً با حضور و وجود خداوند معنی پیدا می‌کند. اگر دریابیم که یک انسان مسلمان مکلف است نسبت به فقر و ظلمی که به دیگر انسانها روا می‌شود بی‌تفاوت نماند و برترین آدمها کسانی باشند که نفعشان به مردم می‌رسد (افضل الناس انفعهم للناس) و آنها که مردم از ایشان می‌ترسند در شمار بدترین آدمیان و لعنت‌شدگان قرار می‌گیرند و اصلاً کسی مسلمان است که مردم از دست و زبان او در آرامش باشند «المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه» درخواهیم یافت که تفسیر درست خدای انسان و زندگی تا چه میزان با تفسیر زندگی بر پایه‌ی گناه و رنج بشری تفاوت دارد. گرچه آدمیان



قربانی کردن دیگران برای آرمان خود، قهرمان‌گرایانه نیست. اگر قربانی کردن لازم است، خود را قربانی کن. گاندی بزرگتر از کسانی بود که به اعدام لوئی شانزدهم رأی دادند.» (۱: ص ۳۸۲).

رمان بیگانه یکی از چند اثر مهم و قابل توجه آلبر کامو، سرگذشت مرد جوانی است با شخصیت نزدیک به شخصیت خود کامو به نام مورسو که مقیم شهری از شهرهای الجزایر است. او که از مال دنیا چیزی ندارد و در خانه‌ی فقیر و بی‌ارزشی زندگی می‌کند، می‌کوشد تا از همه چیز راضی باشد و از چیزی شکایت نداشته باشد. او بین داشتن و نداشتن تفاوت چندانی نمی‌گذارد و بی‌توجه به گذران زندگی و مسیری که جهان هستی دنبال می‌کند شب را به صبح و صبح را به شب می‌رساند. به ظاهر نه خوشبخت است و نه بدبخت. حتی مردن و زنده ماندن هم برای او تفاوتی نمی‌کند (۲: ص ۸۶۹). با این همه از صفات شاخص قهرمان داستان این است که درباره‌ی خودش و یا به بیان دیگر به خودش دروغ نمی‌گوید و با تمام وجود از پذیرفتن اصولی که مردم به آن معتقدند سرباز می‌زند. تعلق چندانی به کسی یا چیزی از خود نشان نمی‌دهد. حتی مرگ مادرش را واقع‌های کاملاً عادی و معمولی می‌شمارد. تنها چیزی که مورد پذیرش و علاقه‌ی او است لذت است و از کارهایی که در آن خوشی باشد روگردان نیست. با وجود این می‌کوشد تا همین لذت را هم با بهای دروغ به دست نیاورد. از کسی سؤال نمی‌کند، بلکه تنها اگر کسی از او سؤال کرد همان‌طور که احساس می‌کند پاسخ او را به زبان می‌آورد. آنچه در پی خواهد آمد، خلاصه‌ای از رمان بیگانه و تأملی در نگاه آلبر کامو به انسان و زندگی است. قابل توجه است بدانیم که جملات آغازین رمان بیگانه جزو مشهورترین جملات ادبیات قرن بیستم به شمار می‌رود. «امروز مامان مرد. شاید هم دیروز، نمی‌دانم. تلگرافی از خانه‌ی سالمندان به دستم رسید: «مادر درگذشت. خاکسپاری فردا. احترامات فائقه» این معنایی ندارد، شاید دیروز بود.» (۵: ص ۳۳).

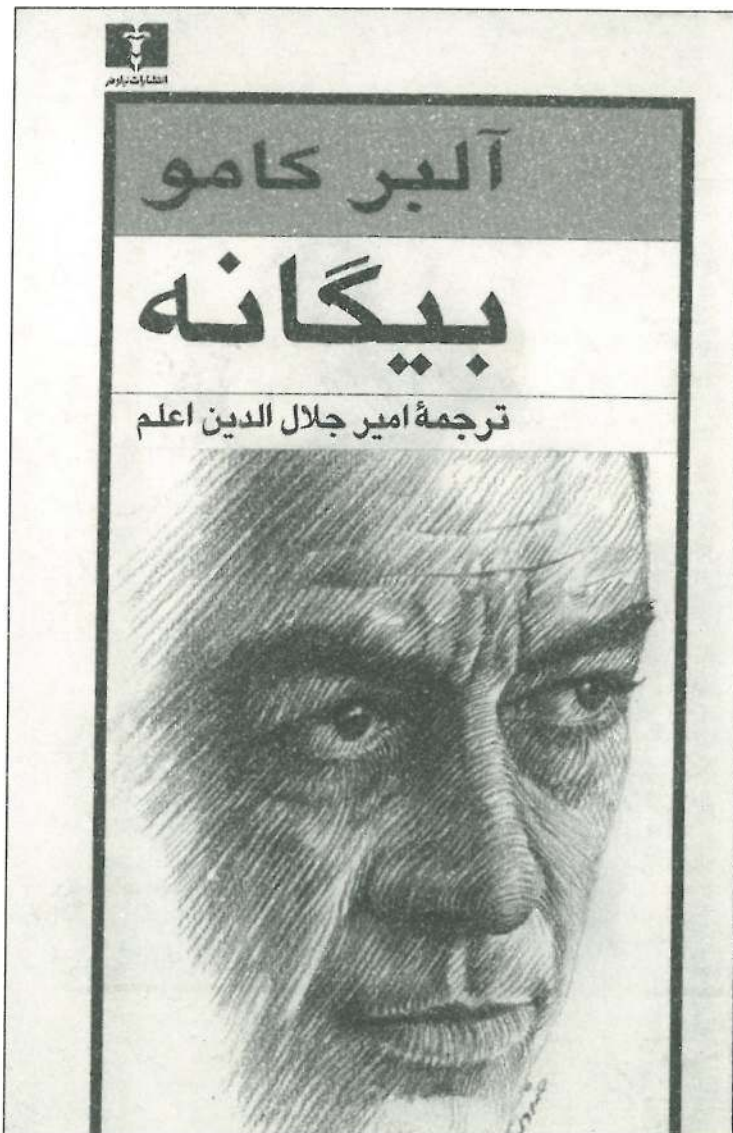
گیرایی زیاد این چند جمله‌ی مختصر در این است که حسی فوری و برآشوبنده از بیگانه‌ای به ما می‌دهد که به استقبالش رفته‌ایم (۷: ص ۷۲ و ۷۳). واژه‌ی مامان با همه‌ی صمیمیت و عزیز بودنش احساسی را برمی‌انگیزد که بلافاصله با جمله‌ی بعد به احساسی بی‌تفاوت تبدیل می‌شود و این چیزی جز بیگانگی و بی‌تفاوتی نیست.

بیگانه (خلاصه‌ی داستان)

حوادث فصل اول:

۱. مورسو کارمند جوان فرانسوی که در الجزیره به تنهایی زندگی می‌کند. بی‌مقدمه از آسایشگاهی که مادرش در آنجاست، نامه‌ای دریافت می‌کند که در آن خبر از مرگ مادرش داده‌اند.

مورسو، حدود هشتاد کیلومتر فاصله‌ی الجزیره تا مارنگو را با اتوبوس طی می‌کند تا خود را به محل آسایشگاه برساند. در آنجا با مدیر و دربان آسایشگاه صحبت می‌کند، ولی مایل نیست جنازه‌ی مادرش را ببیند. شب را با دوستان مادرش کنار تابوت او که برای مرده‌پایی آمده‌اند، می‌گذراند. یکی از زنان که دوست صمیمی مادرش بوده است به سختی گریه می‌کند. «ولی مورسو میل دارد که زن ساکت شود» صبح که می‌شود همگی



صمیمانه با او خداحافظی می‌کنند. مورسو به منزل سرایدار می‌رود تا کمی سر و صورتش را بشوید. رفتارش به گونه‌ای است که باب طبع و انتظار دیگران نیست. چرا که نشان چندانی از اندوه مرگ مادر در رفتار و گفتارش نیست. سپس همراه کالسکه‌ی نعش‌کش به گورستان می‌روند. پس از مراسم خاکسپاری مادر، مورسو سعی دارد هرچه زودتر به خانه و زندگی‌اش باز گردد. وقتی اتوبوس به شهر می‌رسد در این فکر است که «می‌روم دوازده ساعت تخت بخوابم» (۵: ص ۴۷).

۲. شنبه است. به علت خستگی روز پیش، به سختی از تخت‌خواب بیرون می‌آید. به بندر می‌رود و به هنگام شنا «ماری کاردونا» منشی پیشین اداره‌شان را پیدا می‌کند. با هم شنا می‌کنند. می‌خندند و تفریح می‌نمایند. در پایان موقعی که لباس می‌پوشند، ماری از کراوات سیاه مورسو، شگفت‌زده می‌پرسد: «مگر عزادار است». مورسو

پاسخ مثبت می‌دهد و می‌گوید مادرش را روز قبل به خاک سپرده است. سپس به تماشای فیلمی کمدی می‌روند و بعد هم به خانه‌ی مورسو می‌آیند و شب را با هم می‌گذرانند. فردا صبح، یکشنبه است و روز تعطیل، مورسو تمام بعد از ظهر آن روز را به تماشای مردم می‌پردازد که در خیابان رفت و آمد می‌کنند. او می‌بیند زندگی جریان عادی خود را سیر می‌کند و در نهایت «با مرگ مادر او هیچ چیز عوض نشده است» (۵: ص ۵۳).

۳. دوشنبه صبح به اداره می‌رود. رئیس مهربان است. ساعت دوازده و نیم با امانوئل که همکارش است، ناهار می‌خورد. عصر که به خانه می‌آید، توی راه پله، سالامانوی پیر را به همراه سگش می‌بیند که سگ و صاحبش به دلیل زندگی مشترک طولانی (۸ ساله) به یکدیگر شبیه شده‌اند. روی صورتش پوسته‌های قرمز افتاده و مویش زرد و تنک است. سگ هم یک جور راه رفتن قوز کرده، پوزه‌ی جلو داده و گردن کشیده از اربابش گرفته است. پیرمرد می‌گوید: «روزگار فلاکت باری است.» (۵: ص ۵۶). بعد همسایه‌ی هم‌طبقه‌اش را می‌بیند «رمون سنتس» که می‌گویند «از قبل زن‌ها و واداشتن آنها به بزهکاری گذران می‌کند، ولی خودش می‌گوید انبازدار است» (۵: ص ۵۷).

رمون با رفیقه‌اش که یک زن عرب است اختلاف دارند. هریار او را کتک می‌زند. یک‌بار بلیت اپرا را در کیف زن می‌یابد. او از مورسو می‌خواهد تا نامه‌ای برای معشوقه‌اش (زن عرب) بنویسد تا او را به خانه‌اش بکشاند و تحقیرش کند: «دلش می‌خواهد از دست این زن رهایی یابد؛ در عین حال با او می‌خواهد و از او لذت می‌برد. از مورسو می‌خواهد تا برای تحقیر زن کمکش کند و به او می‌گوید نامه‌ای برایش بنویسد که هم جرش را دریاورد و هم پشیمانش کند. مورسو نامه‌ای می‌نویسد و برایش می‌خواند. رمون که از نامه راضی شده است به او می‌گوید: «می‌دانستم که تو زندگی را می‌شناسی» و اظهار رفاقت می‌کند، اما به حال مورسو توفیری نمی‌کند که رفیقش باشد یا نه» (۵: ص ۶۱ و ۶۲). در این بین به مورسو می‌گوید که با برادر آن زن درگیر شده است.

۴. یک هفته از خاکسپاری مادرش می‌گذرد. مورسو شنبه را با ماری کنار دریا می‌گذرانند. شب به خانه‌ی مورسو می‌آیند. از خانه‌ی رمون صدای داد و فریاد می‌شنوند. او معشوقه‌اش را کتک می‌زند و دشنام می‌دهد. یکی از همسایه‌ها پاسبان می‌آورد. پاسبان رمون را کمی تنبیه نموده، او را به کلانتری جلب می‌نماید. رمون از مورسو می‌خواهد تا به نفع او شهادت بدهد.



معنایی نداشت» (۵: ص ۹۱).

باز پرس بعد از گفت‌وگوی بسیار با مورسو، از او می‌پرسد: «آیا به خدا اعتقاد دارد یا نه؟ مورسو می‌گوید جواب دادم، نه. خشمناک نشست...» (۵: ص).

۲. مورسو از خود هیچ‌گونه دفاعی نمی‌کند. همه چیز هم علیه او است. فضای دادگاه، جو محاکمه و دادرسی همه علیه او همداستان شده‌اند. در آسایشگاه موقع مرگ مادرش هم کسی ندیده است او گریه کند. حتی شهادت رفیق‌اش ماری نیز به نفع او نیست. ماری اعتراف می‌کند که روابط نامشروع او با مورسو از فردای مرگ مادرش (مادر مورسو) شروع شده است. مورسو در زندان به هیچ چیز به‌طور جدی نمی‌اندیشد. تصورات ذهنی محدودی از گذشته دارد. اما آنچه بیشتر او را آزار می‌دهد، نیازهای غریزی است. یک جا می‌گوید: «مثلاً میل به زن، عذابم می‌داد» (۵: ص ۱۰۲).

۵. رمون از ماری و مورسو دعوت می‌کند تا روز یکشنبه را در کلبه‌ی ساحلی دوستش ماسون در خارج شهر بگذرانند. رئیس اداره پیشنهاد شغلی را در پاریس به مورسو می‌دهد، ولی او نمی‌پذیرد.

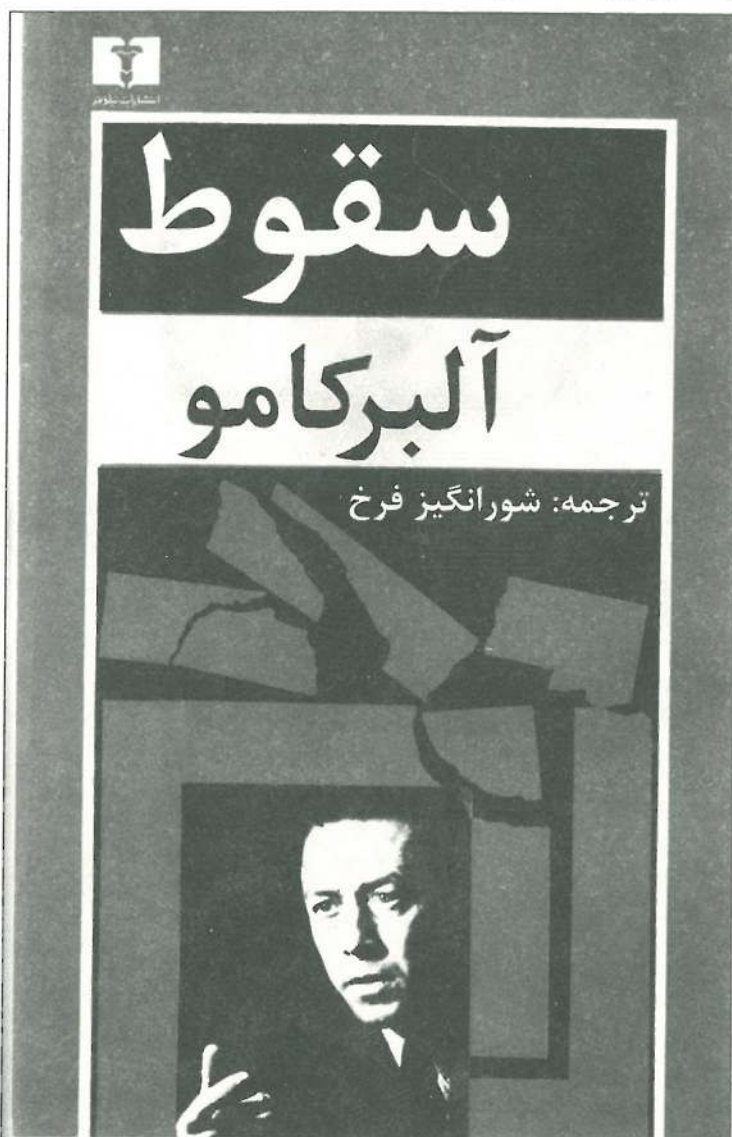
شب، ماری از او می‌پرسد که می‌خواهد با او ازدواج کند؟ مورسو می‌گوید: برایش فرقی نمی‌کند. برای مورسو هیچ چیز جدی نیست، حتی ازدواج و یا حتی مرگ.

۶ صبح یکشنبه نیز برای مورسو خارج شدن از تختخواب، سخت است. به‌طوری که قیافه‌ی ماتم‌زده‌ها را پیدا کرده است. روز پیش در کلانتری به نفع رمون شهادت داده بود و حالا هم داشتند می‌رفتند به کلبه‌ی ساحلی دوست رمون. رمون به آنها خبر می‌دهد که چند تا عرب که برادر رفیق‌اش نیز در میان آنهاست، آنان را تعقیب می‌کنند. به کلبه‌ی ماسون می‌رسند. در دریا شنا می‌کنند و روی ماسه‌های ساحل دراز می‌کشند. در همان نزدیکی‌ها دوباره چشمشان به عرب‌ها می‌افتد. عرب‌ها به سمت آنان پیش می‌آیند. در پی درگیری مختصری به خانه‌ی ماسون برمی‌گردند. مورسو از گرمای طاقت‌فرسا نمی‌تواند در کلبه‌ی ساحلی بماند. هوا شدیداً گرم و خفه است. رو به ساحل باز می‌گردد. به سمت صخره‌ی تیره رنگی می‌رود که نزدیک آن با عرب‌ها درگیر شده بودند. برادر رفیق‌های رمون، آنجا دراز کشیده است. هوا فوق‌العاده گرم است. گویی از زمین و هوا آتش می‌بارد. مرد عرب چاقویش را می‌کشد. گرمای هوا، مورسو را کلافه کرده است. در یک حالت از خود بیخودی که ناشی از گرمای طاقت‌فرسای هواست، مورسو ناخواسته دست به اسلحه می‌برد. (اسلحه‌ی رمون که قبل از درگیری‌شان با عرب‌ها، او از رمون گرفته بود) مرد عرب کشته می‌شود.

حوادث فصل دوم

در این بخش از کتاب با وجود مدت طولانی‌تر وقایع که حدود یک‌سال به‌طول می‌انجامد از مسائل حادثه‌ای مهم خبری نیست. کامو در این قسمت بیشتر به تشریح حالات روحی-روانی شخصیت‌هایش می‌پردازد تا به اصل ماجرا. چرا که کل داستان اصولاً برای بیان همین مسائل طراحی شده است.

۱. مورسو به‌عنوان قاتل دستگیر و بارها و بارها مورد بازجویی قرار می‌گیرد. از گرفتن وکیل سرباز می‌زند. پاسخ درستی هم به پرسش‌های وکیل تسخیری‌اش نمی‌دهد. حتی وکیل را تا حدی از خود می‌رنجاند. یک‌بار به او می‌گوید: «مامان را خیلی دوست داشتم، اما این هیچ



۳. مورسو، زمان را هم از یاد می برد. و یا اینکه می پندارد «که فرق زیادی میان مسخرگی با جرم وجود ندارد» (۵: ص ۱۰۸). تابستان دیگری از راه رسیده است و این نشان می دهد که قریب یک سال از وقوع قتل مرد عرب می گذرد. دادگاه مورسو همچنان ادامه یافته و از یکایک شاهدان بازجویی به عمل آمده است.

۴. مورسو معتقد است، سرنوشت او بدون نظر او تعیین می شود. هیچ کس به حرفش گوش نمی دهد. هیچ کس شرایط و موقعیت او را درک نمی کند. دادستان او را مردی باهوش می شناسد که با نقشه‌ی قبلی و حساب شده، مرتکب این جنایت هولناک شده است. عمل او را به علت اینکه بعد از گلوله‌ی اول، باز چهار گلوله‌ی دیگر خالی کرده است، ناشی از کینه‌ای شدید می دانند. دقت در برخی سخنان مورسو حکایت از ساده‌اندیشی، افسردگی و بی‌اعتنایی نسبت به وقایع

اطراف او دارد. مثلاً دادستان می گفت: «در روحم دقیق شده و هیچی پیدا نکرده است.» (۵: ص ۱۲۴). دادستان باز هم می گفت: «راستش من اصلاً روحی ندارم و هیچ چیز انسانی... در من پیدا نمی شود...» (۵: ص ۱۲۵). در پایان این بازجویی‌های تکراری، عاقبت حکم اعدام برایش صادر می کنند. خودش می گوید: «رئیس به طرز غریبی بهم گفت که در میدان عمومی به نام مردم فرانسه، سرم را خواهند برید.» (۵: ص ۱۳۰).

۵. از این پس در زندان کشیش را هم نمی پذیرد. در دنیایی از افکار مالیخولیایی که برای خود ترسیم می کند، سیر می کند. چیزی را رد نمی کند. چیزی را نمی پذیرد. حرفهای بسیاری برای گفتن دارد و ندارد. شبها به انتظار اعدام خویش است. به این نتیجه می رسد که به هر حال خواهد مرد. «و زندگی ارزش زیستن ندارد» (۵: ص ۱۳۶). سرانجام در پایان قصه مورسو به نقطه‌ی عطفی در زندگی اش می رسد. عاقبت کشیش به دیدن او می آید و او را دلداری داده، می گوید: «[من برایتان دعا خواهم کرد] اینجاست که می گوید: آن وقت نمی دانم چرا چیزی در درونم ترکیب» (۵: ص ۱۴۲).

تا اینجا سراسر زندگی برایش پوچ و بی‌ارزش می نماید. اما ناگهان تغییری درونی در او پیدا می شود. در آخرین لحظه‌های شب پایانی می بیند ستاره‌ها بر روی چهره‌اش ریخته‌اند. و برای اینکه همه چیز به اوج برسد و برای اینکه کمتر احساس تنهایی نماید، می گوید: «همین مانده که آرزو کنم در روز اعدامم تماشاگران بسیاری باشند و با فریادهای نفرت‌بار به پیشوازم آیند.» (۵: ص ۱۴۴).

عناصر داستانی رمان بیگانه

بیگانه از نظر زاویه‌ی دید اول شخص مفرد است، «من». منم که سخن می گویم. منم که با دنیا و مردمش و همه‌ی اجزای آن، طرفم. بیگانه از خویش و زندگی و جامعه‌ی خویشم. این منم. راوی حکایت خویش.

بیگانه از نظر درونمایه داستان زندگی فردی است که به زبان خود «اول شخص مفرد» نوشته شده است و زندگی را پوچ و بی‌معنی می داند. به نظر او چیزی به نام هدف متعالی وجود ندارد که ارزش تلاش و کوشش پیگیر را داشته باشد.

در این داستان، کامو خود را به جای قهرمان نشانده و این خود او است که به جای مورسو حرف می زند. راوی داستان از بودن و چگونه بودن خود سخن می گوید



که نمی‌تواند مثل همه باشد. دروغ بیافد. تظاهر کند. آنچه را باور ندارد با نمایشی پوچ و دروغ‌آلود بپذیرد و انکار نکند. مورسو، هیچ چیز را به اندازه‌ی حقیقت، آشکار نمی‌بیند و نمی‌داند که در این روزگار می‌شود و بلکه باید بنا بر مصلحت فردی خویش، با تظاهر و دروغ زیست.

بیگانه از مرگ زودرس آتی خود می‌گوید. این تنها «مورسو» نیست. بلکه کل افراد جامعه‌ی جهانی را مطرح می‌کند. و زندگی ناآگاهانه‌ای را که به زور بدان چسبیده‌اند. او در نهایت، صحنه‌های پایانی زندگی‌اش را ترسیم می‌کند. که تسلیم مرگ شدن است و چون مهمترین تجربه‌ی زندگی را مرگ به حساب می‌آورد، دلش می‌خواهد بتواند مرگ را روایت کند. البته او زنده نمی‌ماند تا شرح مرگ و اعدام خود را هم بازنویسی نماید. از نظر زبان روایت و پیوند آن با محتوا به نظر می‌رسد آلبر کامو در بیگانه، کار پیوند دو مکتب را آسان نموده باشد. «اگزیستانسیالیسم» مکتبی که هستی انسان را در اتصال و نگرش به «پدیدارشناسی» معرفی می‌کند و معتقد است که باید به وسیله‌ی پیشامدهای عملی و رخدادهای واقعی، کنش‌های انسان را شناسایی نمود. تنهایی، بی‌هدفی یا همدفاری، اضطراب و دلهره، انتخاب، چگونگی استفاده از حق انتخاب و... همه طرح می‌شود ولی پوچی بر سر همه‌ی این موضوعات سایه افکنده است. بنابراین نویسنده ارزیابی از روی اصطلاحات علمی و فرضی را برای شناخت ماهیت انسان، بی‌اعتبار می‌داند. و می‌بینیم که مورسو و یا دیگر شخصیت‌های مطرح در بیگانه و نیز برخی از دیگر آثار کامو، وجودشان در همین رابطه معنی پیدا می‌کند. زبان ساده، روزمره و تا حدی برای بیان حالات صمیمی و راحت است.

از طرف دیگر، نویسنده، نتایج حاصل از امور و رویدادهای مرکب و یا مجرد را نیز چندان از نظر دور نمی‌دارد. و اینجاست که پیوند میان عمل‌گرایی (پراگماتیسم) یعنی مکتبی که از تمایل فکری نسبت به نتایج امور عملی سرچشمه می‌گیرد و اگزیستانسیالیسم که پیشتر بدان اشاره شد، در بیان او که نتیجه و چکیده‌ی اندیشه و افکار او است ظاهر می‌گردد.

حال باید دید، پوچ‌گرایی (نییهیلیسم) در این میان چه نقشی دارد؟ حقیقت این است که در ذهن و زبان کامو، از التقاط و پیوند زن و شوهری به نامهای «اگزیستانسیالیسم» و «پراگماتیسم» آن هم در محیطی فقرآلود و زمانی سخت بی‌رحم و خشن که به انسانها

هیچ رحم نمی‌کند، فرزندى زاده شده که همه چیزش رنگ و بوی نییهیلیسم گرفته است و در واقع آنچه از این اثر ادبی برمی‌آید و در سراسر کتاب موج می‌زند، مکتب «نییهیلیسم» است. پوچ‌انگاری و هیچ‌نگری کامو در کتاب بیگانه تمامی اندیشه‌ی «دم غنیمتی» و استفاده‌ی آتی و مجرد از لحظه‌ها را در زبان و بینش سطحی و عوامانه‌ی «مورسو» ریخته و آنچه را می‌خواهد بگوید، از دهان او بیرون می‌ریزد.

کامو در زمانی دست به آفرینش بیگانه می‌زند که جهان آستان حوادثی بس ناگوار است. جهانی که هنوز به اندازه‌ی کافی نتوانسته است از خانه‌تکانی آثار فاجعه‌آمیز جنگ جهانی اول خود را وارهاوند و آثار نظامیگری (میلیتاریسم) پیش از جنگ دوم نیز دوباره ظاهر شده و دنیا در آتش التهاب می‌سوزد.

در چنین جو نامطمئنی که نسبت به حال و آینده



وجود دارد، کامو «شخصیت مورسو» را در بیگانه به تصویر می‌کشد. با وجود این می‌شود گفت این اثر، جنبه‌ی سیاسی ندارد، بلکه به مسائل درون‌شناختی و روانکاوی انسان می‌پردازد. نگاه کامو، بیشتر به سمت و سوی سرنوشت تلخ و رنج جاودانه‌ی انسان است و پرسشهای بی‌پاسخ او. به معمای هستی می‌نگرد و پنجره‌ای نو به زوایای گونه‌گون حالات و اندیشه‌های بشر، می‌گشاید. پنجره‌ای برای فکر کردن درباره‌ی ارزش زندگی و مهمترین پرسش آن که آیا زندگی ارزش زیستن و تلاش را دارد یا نه؟ او افراد مورد نظر خود را از جایگاهی برمی‌گزیند که نوع خاصی از آدم‌ها نیست. بلکه گویای حالات درونی بسیاری از آدم‌های وازده و سرخورده‌ی جامعه‌ی جنگ‌زده و منقلب اروپا در فاصله‌ی میان دو جنگ جهانی است که در سالهای پایانی پیش از شروع جنگ جهانی دوم، حضور اجتماعی دارند. کامو حضور

انسان را بر زمین بدون توضیح می‌داند و دلایل آن را با تفسیر متافیزیک یهودی - مسیحی ناکافی می‌شناسد. انسانها عموماً در زندگی از بیهودگی رنج نمی‌برند، البته از این رو که این بیهودگی را درک نمی‌کنند. می‌گویند جهان ما یکسره خالی از طرح و برنامه است. او در نهایت به عنصر پوچی می‌رسد که شاید ناشی از نابسامانی دوره‌ی پر هیجان و منقلب دوره‌ی زندگی اوست.

تحلیل مختصر شخصیت‌ها

در داستان بیگانه عناصر بازیگر زیاد نیست. اما همین چند نفر هم از لحاظ شخصیتی بسیار متفاوت‌اند.

۱. مورسو: قهرمان داستان آدمی پوچ‌گراست. او نسبت به کل مسائل اساسی هستی یعنی آنچه در نزد همگان مهم می‌باشد، بی‌اعتنا است. او به زندگی فردی و آتی خود سخت اهمیت می‌دهد و خوش‌باشی و دم‌غنیمی را روش صحیح زندگی می‌داند. او به مسائل دیگران توجه چندانی ندارد. حتی به عشق و کینه و دیگر عواطف و احساسات، وقعی نمی‌نهد. لاقیدی و افسردگی شدید او را از تأمل در هر موضوعی باز داشته و معنای آدم و زندگی را از او گرفته است. دنیا زندانی است که با پنجره‌ای به سوی آسمان معنی می‌یابد، ولی مورسو موفق به یافتن آن نشده است.

۲. ماری کاردونا: دختری جوان و آزاد و خوشگذران است. خوش‌قیافه و دوست‌داشتنی. که رابطه‌اش با مورسو در حد یک رفیق است. یا لاقیل مورسو او را در این حد می‌خواهد و می‌شناسد.

برخلاف مورسو، او دختری است با احساسات طبیعی یک دختر که ازدواج را همراه با علاقه و عشق عادی، می‌پسندد و حتی اندکی حاضر به فداکاری در راه عواطف است. این دختر با مهرورزی و فداکاری گاهی پا را از زندگی روزانه فراتر می‌گذارد و نشان می‌دهد که می‌توان به نیکی و خوشی هم امیدوار بود.

۳. مدیر آسایشگاه: آدمی جدی، متین و ریزنقش است. او در کارش بسیار قانونمند و پایبند به اصول نیز هست. شاید نظم و انضباط مهمترین دلخوشی او در زندگی است که جای فکر کردن به پوچی را پر می‌کند.

۴. توماس پرز: دوست قدیمی و هم‌آسایشگاهی مادر مورسو که بسیار احساساتی به نظر می‌رسد.

۵. رئیس اداره‌ی مورسو: انسانی است کاری که به کار و موقعیت شغلی‌اش بیش از هر چیز اهمیت می‌دهد. او به مسائل احساسی بی‌توجه است و برای عواطف



حدی می‌توان از جهت شخصیتی به رمون نزدیک دانست. چرا که این هر دو بیش از اینکه به دیگران بیندیشند، به فکر خود بوده و اینکه توفیقی در کار خویش حاصل کنند.

فضای داستان

تمامی وقایع داستان در الجزیره، بندری بر کناره‌ی مدیترانه در شمال قاره‌ی آفریقا، اتفاق می‌افتد. این شهر بندری، از زیبایی به حد کافی نیز برخوردار است. دنیای مدیترانه‌ای مسلمان‌نشین شمال آفریقا دارای جاذبه‌های فراوانی برای روزگار نوجوانی کامو بوده است و همین شهر است که فضای رویه و لایه‌ی ظاهری داستان را باز می‌نماید. شهر در حال رشد است. بناهای تازه در کنار محله‌های قدیمی و به‌خصوص در پیرامون «قصیه یا دژ» که همان شهرک کهنسال الجزیره است، بالا می‌رود. برخی از بی‌قانونی‌های گذشته، هنوز هم در لابه‌لای

انسانی چندان ارزشی قابل نیست. او را می‌توان نماینده‌ی افراد از خود بیگانه شده‌ی قرن بیستم به‌شمار آورد که غرق کار شده‌اند و در آن به‌گونه‌ی ماشینی غرق و آلوده شده‌اند.

۶. امانوئل: پیرمردی است تنها و سطحی. که تنها دلخوشی‌اش اش سگ گری‌گرفته‌ی اوست. و با گم شدن سگش (که تنها مونس اوست) گویی دنیا برایش به آخر رسیده و سخت اندوهناک می‌شود. او جهانی کوچک دارد که صرفاً سگ و قدم زدن در طول خیابان آن‌را معنادار می‌کند.

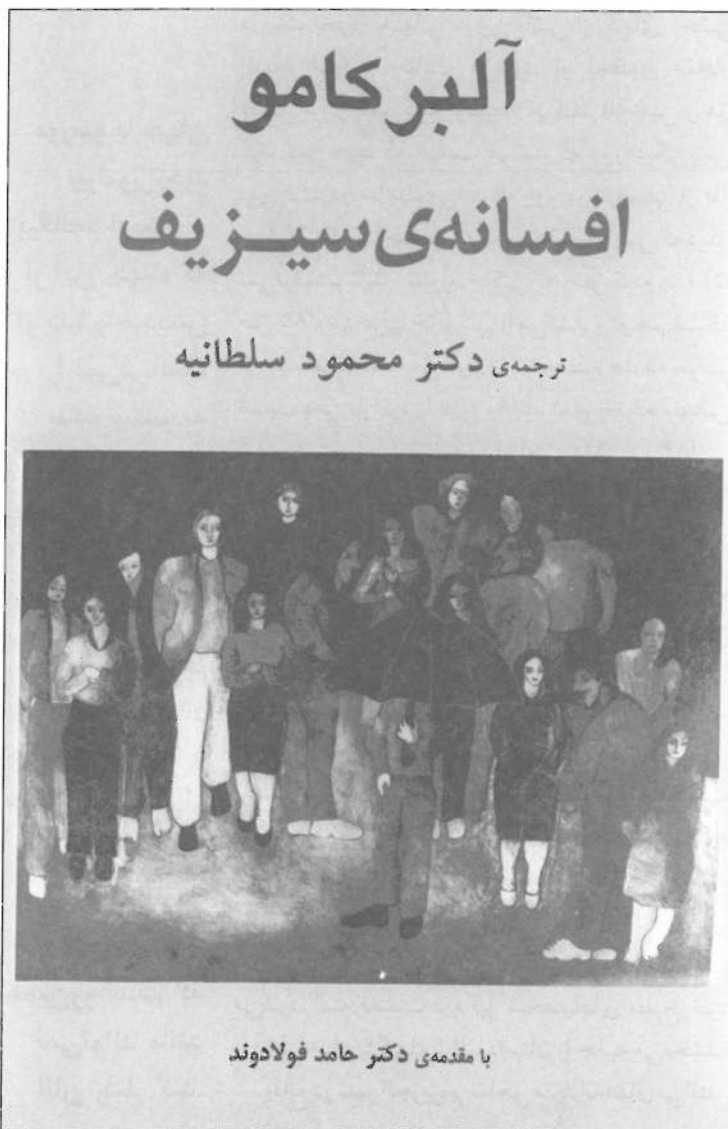
۷. رمون سنتس: آدمی است فرصت‌طلب. سوءاستفاده‌چی که چندان وقعی به نظر دیگران نمی‌گذارد. به‌ویژه به آنچه درباره‌اش می‌گویند بی‌اعتناست. سعی می‌کند از هر فرصتی بهترین بهره را در جهت خواسته‌ها و منافعتش ببرد. رمون خیلی راحت می‌تواند با اشخاص دیگر ارتباط برقرار سازد. و از آنان سودجویی کند. در ضمن از آن دسته آدم‌هاست که به هر شکل ممکن به فکر آسایش و خوشگذرانی خویش است و از هر کس به طریقی به دنبال استفاده و بهره‌کشی و در دنیایی محدود و حقیر می‌زید.

۸. سلست: کافه‌دار محل زندگی مورسو شخصیتی است که چندان مهم نیست. و نمودی در داستان ندارد.

۹. رفیقه‌ی رمون: زنی تنها و توسری‌خور است که تنها برای خوشگذرانی رمون با یکدیگر در تماس‌اند. در واقع زن عرب، از روی سادگی به دام رمون افتاده. با وجودی که بارها از او کتک خورده و فحش شنیده، ولی باز هم آن اندازه ابله و نادان است که خود را در مسیر تحقیر رمون قرار می‌دهد.

۱۰. دادستان: مرد قانون است. همه چیز را در ماده و تبصره‌های قانون می‌داند. هر حرف و حدیثی و هر اتفاق و رخدادی را صرفاً در قانون و دلایل قانونی خلاصه می‌کند. او اگر چه با عواطف، مذهب و قیود اخلاقی بیگانه نیست، اما هیچ یک از این جنبه‌های ذهنی و فکری و ایدئولوژیک، نمی‌تواند در مقابل جنبه‌های قانونی و دلایل منطقی، در برابر اندیشه‌ی قانون‌مدار او دوام بیاورد.

۱۱. وکیل تسخیری: که به ادله‌ی گوناگون دست می‌زند تا موکلش را نجات دهد. او نیز جز قانون چیزی را نمی‌شناسد. گرچه به ظاهر و جهت پیشرفت کار خود، از احساسات نیز می‌خواهد بهره ببرد. ولی معلوم است که آن هم جهت پیشرفت خود او است. پس وکیل را تا



مورسو کارمند جوان فرانسوی است که طی یک سلسله پیشامدها، نوع روابط اجتماعی افراد را با خودش، جامعه‌اش و همه را با یکدیگر توضیح می‌دهد و داستانی به‌نام بیگانه را می‌سازد.

مورسو، عربی را در ساحل می‌کشد سپس محاکمه و محکوم به اعدام می‌گردد. از پیشامدها و برخورد قهرمان داستان با آن جریانات چنین استنباط می‌شود که مورسو با همه چیز و با تمامی آن روابط و نگرشها «بیگانه» است. در ابتدای امر مورسو با طرز فکری غیر از دیگر مردم، رفتاری غیرعادی دارد. عملاً با همسان‌سازی رفتاری در جامعه مخالفت می‌کند. که این به‌طور شگفت‌آوری در جامعه، خلاف جلوه می‌کند. حرکات و گفتار او، مغایر و یا بیگانه با تلقی مردم است.

مورسو به آراء و عقاید سنتی اجتماع خود کاملاً بی‌اعتناست و هیچ واکنش عاطفی و احساسی نسبت به مسائل مختلف از خود بروز نمی‌دهد. حتی موضوعاتی نظیر مرگ، ازدواج و نظایر آن هم برای مورسو اهمیتی ندارد. و این تأکیدی است بر پرسش اساسی کامو که همواره به‌صورت دغدغه‌ی خاطری ذهن او را مشغول ساخته است و آن اینکه «آیا زندگی ارزش زیستن دارد یا نه؟» وقتی از مرگ مادر مطلع می‌شود، واکنش معمول و مرسوم را که عبارت از غصه‌دار بودن و یا حتی تظاهر بدان را، از خود به نمایش نمی‌گذارد. در مجلس «مرده‌پایی» مادرش نه تنها گریه و زاری نمی‌کند، بلکه از این کار دیگران هم چندان راضی نیست و بالاتر از آن اینکه ناراحت هم می‌شود. در برابر پیشنهاد ازدواج ماری معشوقه‌اش با او، احساس خاصی ندارد و انگیزه‌ای برای چنین عملی در خود، نمی‌شناسد. حتی نسبت به محاکمه‌ی خود نیز بی‌اعتناست. مورسو با جهان پیرامون خود «بیگانه» است. نه از این جهت که او دنیا و مردمش را نمی‌شناسد، بلکه بیشتر به این علت که دلیل رفتارهای متفاوت آنها را که به‌صورت کنش‌های گونه‌گون در مقابل حوادث و حالات مختلف، از خود صادر می‌کنند، در نمی‌یابد و از همین رو است که نمی‌تواند مانند آنان رفتار کند. بدین جهت شاید بتوان گفت که جامعه‌ی مورسو هم با او بیگانه است و این بیگانگی و عدم درک و شناخت افراد جامعه دو سویه است. چرا که مورسو از رفتارها و کنش‌های اجتماعی چیزی نمی‌فهمد و جامعه نیز او را نمی‌شناسد و افکار و کردارش را نمی‌پسندد و تأیید نمی‌کند.

کوچه‌ها و محلات کهن، نمودی آشکار دارد. مردم در شهرک‌های نوین در کنار همان بی‌قانونی‌ها، به‌گونه‌ای قانونمند زندگی تازه‌ای را می‌آغازند. الجزیره شهری دو رویه نیز هست. یک سمت آن به طرف معنویت و کمال راه دارد و سوی دیگرش به دروازه‌هایی باز می‌شود که غیر انسانی و غیر اخلاقی است. با معنویت بیگانه و از منطبق به دور است. به هر روی الجزیره جایی است که «در برخی از لحظه‌های روز بیرون شهر «تیره از روشنی» است و دریا «زره پوشیده از نقره» است» (ص ۱۱ مقدمه). حالت دیگری که در فضای داستان موج می‌زند، گرمای طاقت‌فرسای طبیعی محل وقوع حوادث است. که شاید تا اندازه‌ای در ظهور حادثه تأثیرگذار بوده باشد که همین گرمای بیش از حد تحمل در لحظه‌ای خاص هر گونه قدرت اندیشه و تفکر را از مورسو می‌گیرد. و آنچه می‌توانست واقع نشود (جنایت و قتل) واقع می‌شود. مورسو در یک بحران ناگهانی درونی ناشی از گرمای وحشی افریقا، مرتکب جنایت می‌شود. او لحظه‌ی انفجار درونی‌اش را بدین گونه توصیف می‌کند: «از زمین و هوا گرما برمی‌خیزد. دو ساعت می‌شد که روز دیگر پیش نمی‌رفت. دو ساعت می‌شد که روز در اقیانوسی از فلز جوشان لنگر انداخته بود... به‌علت این سوزشی که دیگر نمی‌توانستم تابش بیاورم حرکتی به جلو کردم...» (ص ۵: ۸۵). مرد عرب چاقویش را می‌کشد و او هم شلیک می‌کند. عرب کشته می‌شود. «... به نظرم آمد که سراسر آسمان دهن باز کرد تا آتش بباراند. تمام وجودم منقبض شد و دستم را روی تپانچه فشردم...» (ص ۵: ۸۶). از جهتی نیز فضای قصه، حضور شخصیتی را به‌عنوان قهرمان مطرح می‌سازد که وجودش سرشار از سکون و آرامش است. به‌گونه‌ای که حال و هوای چنین سکونی در سراسر داستان پراکنده است و به مخاطب منتقل می‌شود.

حاصل سخن

بیگانه قصه‌ای است که در دو بخش قرار گرفته. نخست حوادثی که طی هیجده روز اتفاق می‌افتد و بخش دوم که قریب یازده ماه طول می‌کشد. با این حال بخش نخست داستان، بسیار پرتحرک و مملو از لحظه‌های خاصی است که به‌راحتی تأثیرگذارشان مشخص می‌شود. البته قسمت دوم نیز شخصیت‌های مطرح خود را دارد که با ویژگی‌هایشان، داستان را جاذبه می‌بخشد. وقایع در شهر الجزیره بر ساحل مدیترانه اتفاق می‌افتد.

مورسو با جهان پیرامون خود «بیگانه» است. نه از این جهت که او دنیا و مردمش را نمی‌شناسد، بلکه بیشتر به این علت که دلیل رفتارهای متفاوت آنها را که به‌صورت کنش‌های گونه‌گون در مقابل حوادث و حالات مختلف، از خود صادر می‌کنند، در نمی‌یابد و از همین رو است که نمی‌تواند مانند آنان رفتار کند.



مورسو به این باور رسیده است که جهان او، دنیایی است بر کنار از عدالت. به دور از حقیقت و واقعیت. هر کس را می‌بیند چهره زیر نقاب دارد. ماسک (نقاب) فریب، نیرنگ و دروغ. جامعه‌ی مورسو، دنیای متظاهری است که همه در آن مدعی عدالت‌خواهی‌اند و آزادی. اما در عمل او به جهانی رسیده است که همه دروغ می‌گویند و در آن بی‌عدالتی موج می‌زند. جریان دادگاه، رئیس و وکیل مدافع و شاهدان و تماشاگران دادگاه همه گویی به یک سالن نمایش آمده‌اند. نمایشی مضحک و ساختگی. اگرچه او قاتل است، اما جریان دادگاه به‌طور طبیعی و عادی پیش نمی‌رود. گویی همگی آنان علیه مورسو توطئه کرده‌اند. مورسو که از آغاز فردی مایوس، بی‌اعتنا و پوچ‌گراست. در پایان ناگهان پنداری به تولد دوباره‌ای می‌رسد و درمی‌یابد که پوچی غایت امر نیست.

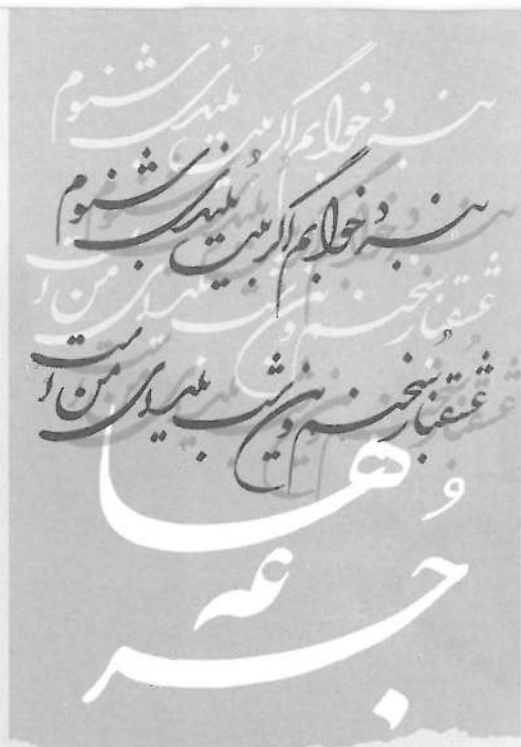
مورسو از دیدن ستاره‌ها لذت می‌برد. در آخرین بخش گفتاری مورسو از او چنین می‌شنویم: «... در برابر این شب پر بار از نشانه‌ها و ستاره‌ها، نخستین بار دلم را به روی بی‌اعتنایی مهر آمیز دنیا گشودم. از اینکه دنیا را بسیار مانند خودم و به راستی آن قدر برادرانه یافتم، احساس کردم که سعادت‌مند بوده‌ام و هنوز سعادت‌مندم. برای آنکه همه چیز به تمامی خود برسد... همین مانده بود آرزو بکنم در روز اعدامم، تماشاگران بسیاری باشند و یا

فریادهای نفرت‌بار به پیشوازم آیند.» (۵: ص ۱۴۴).
 به نظر می‌رسد گره روحی مورسو و نبودن فلسفه‌ای پویا برای پاسخگویی به زندگی، عدالت، غیب، هدف آفرینش، معاد و خدای جهان، اجازه نمی‌دهد او جهان را معنادار و هدفدار بباید و مثل کی‌یرکه‌گور، پاسکال و داستایوفسکی تلاش و فداکاری را با نظارت خداوند و جهان غیب و ادامه‌ی زندگی در آخرت تفسیر کند.

منابع

۱. دورانت، ویل و آریل. **تفسیرهای زندگی**، ترجمه‌ی ابراهیم شعری، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
۲. شهباز، حسن. **سیری در بزرگترین کتابهای جهان**، جلد دوم، چاپ دوم، ۱۳۸۱ انتشارات امیرکبیر.
۳. کاپلستون، فردریک. **تاریخ فلسفه**، جلد نهم، ترجمه‌ی عبدالحسین آذرنگ و سید محمود یوسف شانی، چاپ اول، سروش، ۱۳۸۴.
۴. کامو، آلبر. **افسانه‌ی سیزیف**، ترجمه‌ی دکتر محمود سلطانی، چاپ اول، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۴.
۵. کامو، آلبر. **بیگانه**، ترجمه‌ی امیرجلال‌الدین اعلم، چاپ پنجم، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۸۳.
۶. کامو، آلبر. **دلهره‌ی هستی**، ترجمه‌ی محمدتقی عیالی، انتشارات آگاه، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۴.
۷. کمبر، ریچارد. **فلسفه‌ی کامو**، ترجمه‌ی خشایار دیهیمی، طرح نو، ۱۳۸۵، تهران، چاپ اول.
۸. گادامر، هانس گئورگ. **نیچه و مکتب فرانکفورت** (مقدمه)، ترجمه‌ی حامد فولادوند، نشر مهرنیوشا، ۱۳۸۴.

از پیشامدها و
 برخورد قهرمان
 داستان با آن
 جریانات چنین
 استنباط می‌شود
 که مورسو با همه
 چیز و با تمامی
 آن روابط و
 نگرشها «بیگانه»
 است.



در محضر بابا عباس غازی

عش این باغ به اندازه‌ی یک سنگدلیست
کاش گل غنچه شود تا دل ما بکشد

قدی خراسانی

غنچه‌ی گل در کربان کتبی یاقوت داشت
گل به ناخمای رنگش کربان کرده باز

بنایی هروی

سرب به هم آورده دیدم برگهای غنچه را
اجتماع دوستان یکدل ام آمد به یاد

صائب

سگشن غنچه‌ی بی رنگ و بورامی کند رسوا
همان بهتر که دست بی کرم در آستین باشد

صامت اصفهانی

لذت سنگلی باد بر آن غنچه حرام
که به امداد صبا میل سگشن دارد

طبعی قزوینی اصفهانی

می خواست کند غنچه‌ی سنگفته دهن باز
وصف دهن تنگ تو کردیم چیا کرد

وصال شیرازی

باغبان چون غنچه‌ی برگس مراد خواب چید
تا به حسرت در کد امین بزم چشمی واکنم

سلطان ساوجب

چو گل سنگفته آرام در این چمن که دلم
چو غنچه خون جگر خورد و پیرهن ندرید

چو غنچه کرچه فرو بستگی ست کار جهان

تو همچو باد بهاری که گشامی باش

حافظ

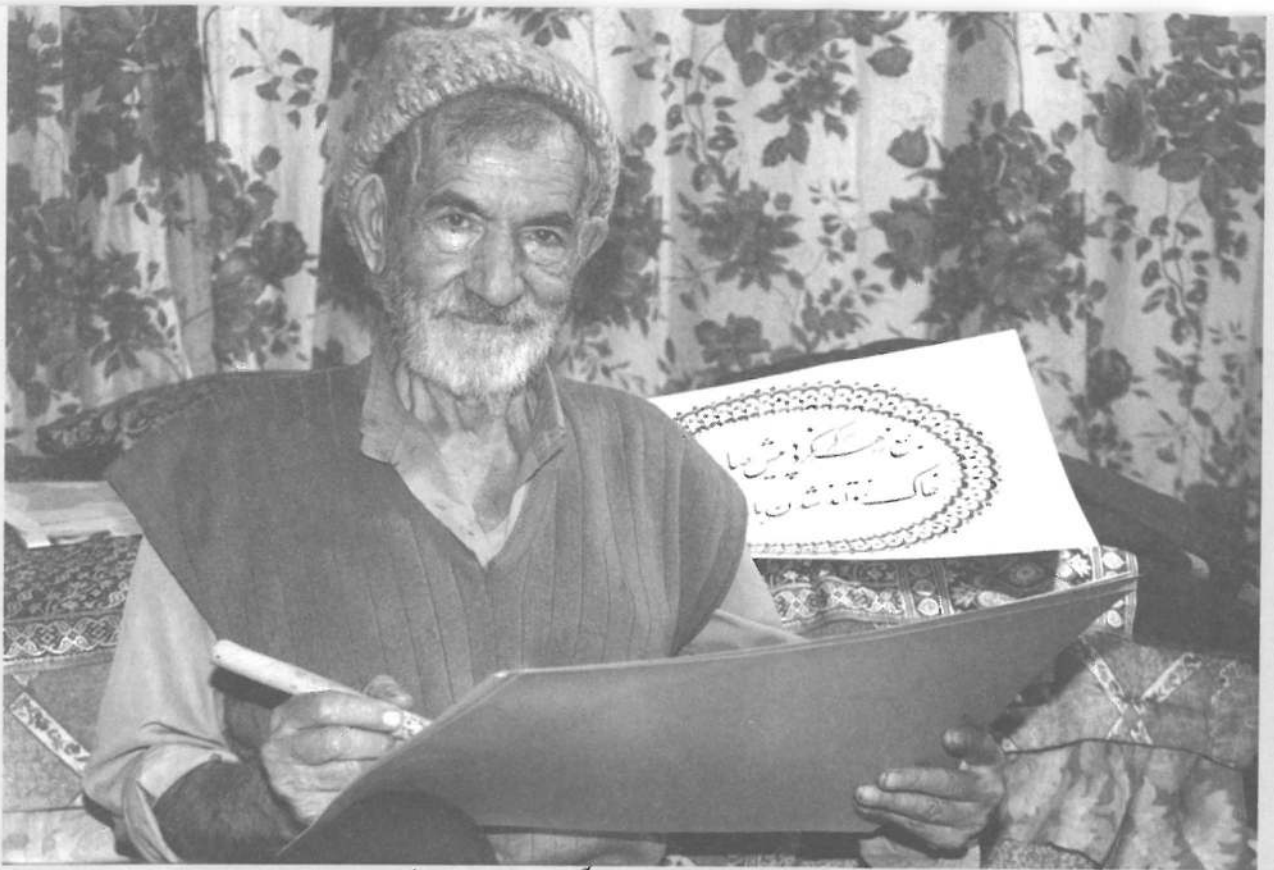
ز رو روی نکشد هر که حجابی دارد
غنچه ماکل نشود رنگ نمی گرداند

ملاصدوق بهمانی

غنچه دمان من پیا سنگلی من سین
بی تو هنوز زنده ام سنگلی من سین

حون غنچه عاشقان همه در خون نشسته اند
بگر که بی تو سنگدلان چون نشسته اند

شرف تبریزی



بگذشت بهار و داشت دل
این غنچه مگر شکفتنی نیست

صائب

بس که چشم غنچه ترسیده ست از خار نگران
پای بلبل را خیال دست گلچین می کند
قد جانان که از هر سو دلی باشد گرفتارش
به آن شاخ گلی ماند که باشد غنچه بیارش

مثنوی کاشانی

امروز غنچه کرده بسی گفت و گوی ما

زان گفت و گو شکفته گل آرزوی ما

سیرزاده امین منوی

ای مرغ چمن بخروش آمد به چمن غنچه
شد غنچه گل و گل نیز بردند به دامانها

علی شکر ای

مباش ای پنجه از اوراق گل مغرور جمعیت

که این پوسگیها در بغل دارد جدایی ها

عبدالقادر بیکلی

جای گریه ست برین عمر که چون غنچه ی گل

پنج روزیست بقای دهن خدایش

دلسم به پاکی دامان غنچه می لرزد

که بلبلان همه مستند و باغبان تنها

صائب

چو غنچه ی گل صدر برک چرخ میارنگ

به صد برهنه دهد جامه ای و آن هم تنگ

قدی توی

مدتی چون غنچه در خون جگر چیده ام

تا در این گلزار چون گل یک نفس خنیده ام

صائب

بس غنچه می شکفته به تاراج خزان رفت

رسم است که رهزن زند از قافله پس را

وصال شیرازی

نباشد غنچه های لاله در هر سو بهاران را

دل پر خون ز خاک افتاده بیرون پتھاران را

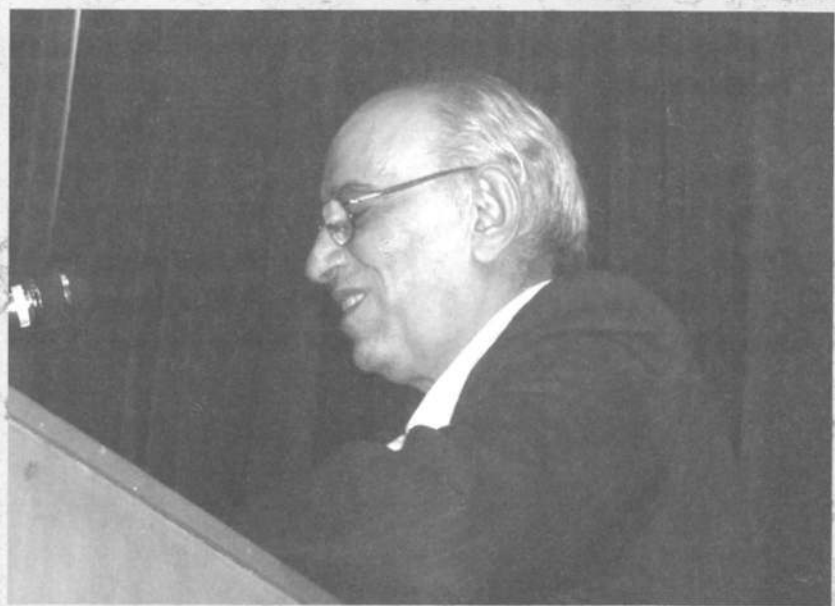
قدی تبریزی

شهری ماست الله اشرف
سن مکتب هر مشیری واتوبد
بس اورا خود بهای نیم نعل
مخنانک اصحاب نیل رقوم لوط
ک کردانید روزان مشرب

از غم هر مشیری حسین
عشق بازی با دو معشوقه بدست
تو بر د عرصه کنی با قوت و لعل
ردشان مرجم چون خود آن
بخت و اقبال و بقاشد روز

زونیابی مسود و مایه گر خرد
حرص کورت ارد و بحر و مست کند
مشتری و صابران دریا فتند
مانند چسرت بر چریصان تا ابد

بنودش خرد قیاس عقل
دو همچون خورشید مرجم
خون سوی هر مشیری نشد
همچو حال اهل ضر و ان



اشاره:

متن سخنرانی دکتر مهدی نوریان در تاریخ جمعه ۷ مهرماه در انجمن مثنوی پژوهان از روی نوار پیاده شده، که با اجازه‌ی ایشان با اندک تصرفی تقدیم خوانندگان دریچه می‌شود.

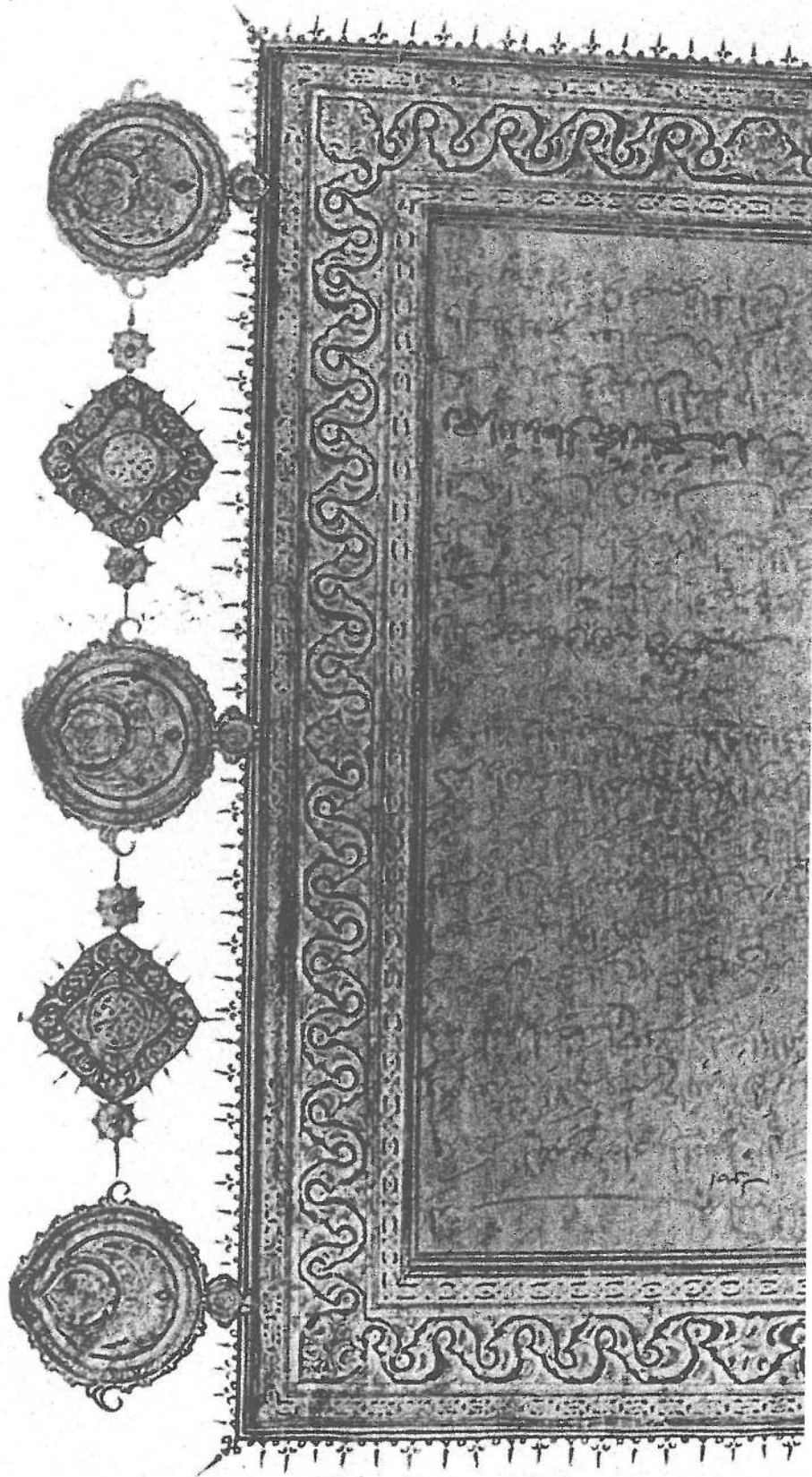
کهن ترپن نسخته مثنوی

دکتر مهدی نوریان

استاد دانشکده‌ی ادبیات - دانشگاه اصفهان

مثنوی

سودی صالحی ربانی
دو و بیش مودی کوی او
کشتی عسردادی هم از آن
وصیتها بگفتی هر زمان
ند بر شاکت و ثمار
بچل دخل اگر سرجی کنی
شتر کار ز خور دز از اندکی



قرار بود امروز در مورد نسخه‌شناسی متون قدیمی از جمله مثنوی مولانا مطلبی گفته شود. یک نکته را همیشه باید در نظر داشت که تا وقتی ما متن صحیحی از یک اثر ادبی در دست نداشته باشیم، هرگونه قضاوتی که در مورد آن متن انجام دهیم بی‌بنیاد است. می‌دانید که در قدیم چاپخانه و وسایل امروزی وجود نداشته که یک شاعر و یا نویسنده‌ای کتابش را ببرد در چاپخانه تا زیر نظر خودش غلط‌گیری و چاپ شود و مثلاً ۵۰۰۰ نسخه‌ی یکسان از یک کتاب منتشر شود. به هیچ‌وجه چنین امکانی نبوده است. یگانه راه تکثیر کتاب، رونویسی بوده است. باید بنشینند از روی کتاب بنویسند. این رونویسی باعث می‌شده که انواع و اقسام تحریفات، افتادگی‌ها و اضافات در کتاب راه پیدا کند. کافی بوده کاتب حواسش پرت شود و یک کلمه‌ای را جا بیندازد و یا یک کلمه‌ای را نتواند بخواند و با نظر خودش یک چیز دیگری به جای آن کلمه بنویسد. انواع و اقسام این‌گونه تحریفات در تمام متون ما صورت گرفته است. اینجا از حکیم بزرگ طوس نام برده شد و شاهکار جاودانی او شاهنامه‌ی فردوسی متأسفانه قدیم‌ترین نسخه‌ای که الان از شاهنامه در دست است، اگر تاریخش درست باشد، چون بعضی‌ها در آن تاریخ شک کرده‌اند، نسخه‌ی فلورانس است که تاریخش ۶۱۴ است، یعنی ۲۰۰ سال بعد از وفات فردوسی. بنابراین قدیم‌ترین نسخه‌ای که از شاهنامه‌ی فردوسی در دست است ۲۰۰ سال بعد از فردوسی رونویسی شده است و ۲۰۰ سال زمان کمی نیست و احتمال دستکاری و تحریف و اشتباه در آن خیلی زیاد است.

در مورد دیوان حافظ هم شما نمی‌توانید دو نسخه را پیدا کنید که عین هم باشد. صدها نسخه‌بدل که از دیوان حافظ هست علتش همین است که کاتبان مختلف دستکاری کرده‌اند و یا به عمد امانت را رعایت نکرده‌اند. خودشان را ملزم ندیده‌اند که عین متن را بنویسند. از خودشان ابراز سلیقه کرده‌اند و یا اینکه نفهمیده‌اند و یک چیزی را عوض کرده‌اند. به هر حال همه‌ی کتابهای خطی قدیم این مشکلات را دارد. خوشبختانه در مورد مثنوی مولانا قضیه کمی فرق می‌کند. فرقی در این است که یک نسخه از مثنوی مولانا که صحیح و سالم باقی مانده، خوشبختانه به دست ما رسیده است. نسخه‌ای که ۵ سال بعد از وفات

مولانا و زیر نظر حسام‌الدین چلبی، مرید خاص مولانا کتابت شده است. می‌دانید که مثنوی را مولانا می‌گفته و حسام‌الدین می‌نوشته است. تمام مدتی که مولانا مشغول سرودن مثنوی بوده، حسام‌الدین چلبی کنار دستش نشسته بوده و می‌نوشته است. این‌طور به نظر می‌رسد اگر به هر دلیل حسام‌الدین در مجلس مولانا حضور نداشته، «چنگ» شعر مولانا هم بی‌ساز می‌شده و «مدتی» مثنوی به «تأخیر» می‌افتاده و «غنچه»‌های معانی مولوی ناشکفته باقی می‌مانده است.^(۱)

وفات مولانا ۶۷۲ است و تاریخ کتابت این نسخه ۶۷۷ است یعنی ۵ سال بعد از وفات مولانا. حسام‌الدین چلبی یک کاتبی را نشانده که زیر نظر خودش از روی مثنوی پاکنویس کند و همین‌طور که عرض کردم خوشبختانه این نسخه صحیح و سالم باقی مانده و اکنون هم در کتابخانه‌ی موزه‌ی قونیه، کنار آرامگاه مولانا نگهداری می‌شود. تا چند سال پیش دسترسی به این نسخه خیلی مشکل بود. یک کسی باید بلند شود به ترکیه برود و آنجا هم در این سالهای اخیر خیلی سخت می‌گیرند که نسخه‌ها را در اختیار افراد- به خصوص ایرانی‌ها- بگذارند. به هر حال دسترسی به آن نسخه خیلی دشوار بود و به این آسانی‌ها کسی نمی‌توانست نسخه را ببیند. خوشبختانه آقای دکتر نصرالله پورجوادی رئیس سابق مرکز نشر دانشگاهی همت کردند و این نسخه را به صورت عکسی در مرکز چاپ دانشگاهی عیناً چاپ کردند که به اصطلاح به آن فاکسی میلیه می‌گویند یعنی چاپ عکسی. فکر می‌کنم ۳۰۰۰ نسخه از این کتاب منتشر شد که اکنون در همه‌ی کتابخانه‌ها موجود است و در دسترس همگان قرار دارد. من فقط یک مثال می‌زنم که تفاوت امر را ببینید و متوجه شوید که وقتی نسخه‌ای غلط باشد یا تحریف شده باشد یا درست خوانده نشده باشد چه مشکلاتی پیش می‌آید. مولانا گفته که:

صبر باشد مشت‌های زیرکان
هست حلوا آرزوی کودکان

اولاً مشت‌ها اسم مفعول است از مصدر اشتها، یعنی چیزی که انسان نسبت به آن اشتها دارد مثل انتها که اسم مفعولش می‌شود منتها ثانیاً صبر در لغت نام میوه‌ای است که اشتها به تلخی دارد. خود شکیبایی هم تلخ است. حال حضرت مولانا می‌گوید زیرکان صبر را با همه‌ی تلخی‌اش به شیرینی‌های کودک‌پسند ترجیح می‌دهند چون می‌دانند که برایشان مفید است.



صبر باشد مشت‌های زیرکان
هست حلوا آرزوی کودکان

کودکان چون کم تجربه هستند و نمی‌دانند که حلوا
برایشان ضرر دارد به شیرینی حلوا دل می‌بندند و آن را
ترجیح می‌دهند یعنی به قرینه‌ی آرزو که در مصراع دوم
آمده در مصراع اول هم مسلماً مشتها است.

خوب یکی از این مصححان یا چاپ‌کنندگان مثنوی
آمده این کلمه‌ی مشتها را در دو قسمت یعنی «مشت»
و «ها» چاپ کرده و فکر کرده «ها» علامت جمع است
به این ترتیب مصرع اول به این صورت درآمده است:

صبر باشد مشت‌های زیرکان

ایشان این‌گونه تصور کردند که مشتها جمع مشت
است و بدین ترتیب بیت را آشفته و ذهن خواننده را
آشفته‌تر از بیت کرده‌اند.

صبر باشد مشت‌های کودکان!!!

وقتی به این صورت چاپ شده باشد یک نفر که
می‌نشیند مثنوی را می‌خواند، واقعاً چطور بفهمد که
مولانا چه می‌خواسته بگوید؟ اصلاً کل شعر را از معنی
انداخته و خراب کرده. از این جور تحریفات در همه‌ی
کتابها از جمله در مثنوی مولانا پیش می‌آمده و نسخه‌ی
عکسی قونیه فایده‌بزرگش همین است که وقتی آدم به
آن مراجعه می‌کند تا ۹۹ درصد اعتماد دارد که این همان
چیزی است که خود مولانا گفته است و دیگر دستکاری
دیگران تغییری در آن ایجاد نکرده است. بدین ترتیب
می‌توان اعتماد کرد که این همان ابیاتی است که از دهان
خود مولانا درآمده و حسام‌الدین چلبی یادداشت کرده
است. آن ادرصد هم به‌طور کلی خطای بشر است.
انسان جایز الخطاست. به هر حال چاپ عکسی نسخه‌ی
قونیه خدمت بسیار بسیار بزرگی بود که بانی آن آقای
دکتر پورجوادی و مرکز نشر دانشگاهی بود و خوشبختانه
الان این نسخه در اختیار همه هست و می‌تواند به آن
مراجعه کنند. یک عده‌ای پنج نفرش را بنده خبر دارم.
به محض آنکه این چاپ عکسی درآمد آن را به چاپخانه
بردند و چاپ حرفی کردند. یعنی عین نسخه را
حروفچینی کردند. به این چاپ‌های حرفی، که روی
آن می‌نویسند از روی نسخه‌ی قونیه، نمی‌شود اعتماد
کرد، چرا که ممکن است خود آن چاپ‌کننده یا حروفچین
چاپخانه یا هر کس دیگری که دست‌اندرکار بوده نسخه
را درست نخوانده باشد و درست حروفچینی نکرده باشد.
بنابراین متن مورد اعتماد مثنوی آن نسخه‌ی عکسی قونیه
است که خوشبختانه کاتب زیر و زیر اکثر کلمات را

هم گذاشته. و ما از آن طریق می‌توانیم بفهمیم خود
مولانا یک کلمه‌ای را به چه صورت تلفظ می‌کرده است
که این در جای خود بسیار حایز اهمیت است. کسانی
که در تصحیح مثنوی زحمت کشیده‌اند اجرشان،
قدرشان و سعی‌شان مشکور است، ولی باید از یک
دانشمند انگلیسی به نام «رینولد نیکلسون» یاد بکنیم
مردی که همه‌ی عمرش را وقف مثنوی کرده بود و زمانی
که از طرف دولت ایران دعوتش کرده بودند که به
پاسداشت عمری که در راه احیای فرهنگ ایران و مثنوی
صرف کرده به ایران بیاید و مدتی مهمان دولت ایران
باشد، ایشان با نهایت ادب، عذرخواهی می‌کند و این
دعوت را نمی‌پذیرد و می‌گوید من با خودم عهد کرده‌ام
که تا مثنوی تمام نشود از پشت این میز بلند نشوم و
آنقدر می‌نشینم تا کار را تمام می‌کند و متأسفانه اجل
مهلت نمی‌دهد که بعداً هم فرصتی پیدا کند و به ایران
بیاید. نیکلسون هرگز پایش را به ایران نگذاشت. اما مثنوی
را به دقت تصحیح کرد و سپس کلمه به کلمه به انگلیسی
بسیار فصیح و ادیبانه برگرداند. او از اول تا آخر مثنوی
را به انگلیسی ترجمه کرده و دو جلد مفصل هم به
انگلیسی تعلیقات نوشته که واقعاً آدم مات می‌ماند که
یک دانشمند انگلیسی تا چه اندازه به قرآن و حدیث و
روایت و امثال و حکم و اشعار عربی و اشعار فارسی
و... احاطه داشته که این تعلیقات را نوشته است. تعلیقاتی
که با حروف ریز انگلیسی دو جلد است وقتی به فارسی
ترجمه شده ۶ جلد شده است. حتماً عده‌ای از شما
ملاحظه فرموده‌اید که ترجمه‌ی تعلیقات نیکلسون بر
مثنوی که توسط آقای حسن لاهوتی انجام پذیرفته، در
۶ جلد چاپ شده است. ما باید قدر این محققان و
دانشمندان را بدانیم و دانستن قدر آنها به این است که
از آثار آنها بهترین استفاده را ببریم. بنده بیشتر از این
مصدع اوقات نمی‌شوم و تشکر می‌کنم.

مدتی این مثنوی تأخیر شد

مهلتی بایست تا خون شیر شد

تا نزاید بخت تو فرزند نو

خون نگردد شیرشیرین، خوش شنو

چون ضیاء الحق حسام‌الدین، عنان

بازگردانید ز اوج آسمان

چون به معراج حقایق رفته بود

بی بهارش غنچه‌ها ناکفته بود

چون ز دریا سوی ساحل بازگشت

چنگ شعر مثنوی با ساز گشت

ب نبود این بود کار رسول
س قدری وقت دعوی قضا
م و بندگان مستر
لی انزد و انعام خلص
تغوش می بایم رسن
ش خوبی بندختی است
و باشد که بند غول
بر صفات حق در را
بوزدی کمیا کردت کهر
لی بوزدی علی بلجون کشم
عاری بر دمذ اوراق بزد
بیداشت دولت غول
طاعت شدی در غم
بش می کند رزم و شایه
بده ما را بچاهی آورد
تف زدی و چینه دادم ترا
بس وفا کر لچه نخست تبدیل

لقتن سغاصر علی الله علیه

لبیر المؤمنین علی کرم الله

علی رزمت تو خواهد بود

نوش لطف من نشد در دفتر

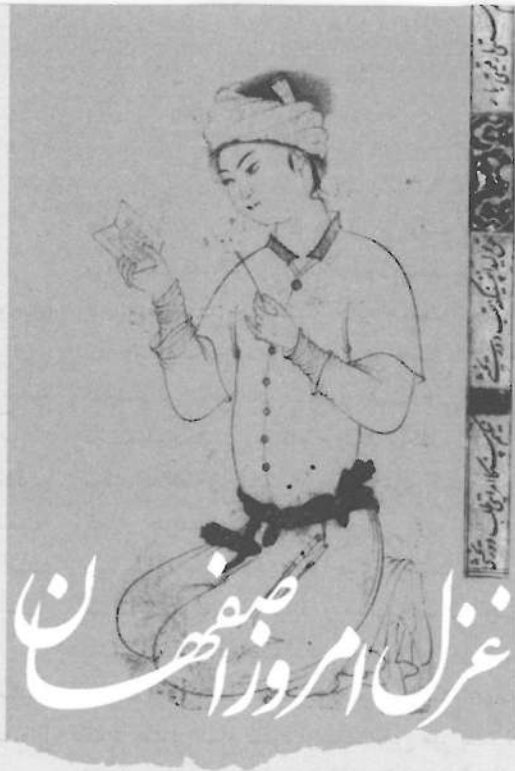
که ملاکم عاقبت بردستی

باقتنا من خون تو را چه چله

بستون جان من بر جان خود

بست این را من می دانم رتو

لف هم از حق دان برت غیب
و در لطف از لطف



خسرو احتشامی هونه‌گانی

مثل بهار پیرهننت را ورق بزن
 با شبیم و ستاره تنت را ورق بزن
 یک صفحه آفتابی و یک صفحه مخملی
 در چشمه‌ی فلق بدنت را ورق بزن
 از تندباد بوسه فرو ریز شهد و شعر
 ای شانه‌ی عسل دهنت را ورق بزن
 پروانه‌ای ز بارفتن در حریر و تور
 بال بلور شب‌شکنت را ورق بزن
 گلگشت ما هنوز هوادار سنت است
 امشب بیاض یاسمنت را ورق بزن
 نوروز خردسالی من باش دیر و دور
 تقویم تازه‌ی چمنت را ورق بزن
 تعریف شاعرانه‌ی قول و غزل تویی
 گاهی سفینه‌ی سخنت را ورق بزن
 با عطر عاشقانه درآمیز کوچه را
 مثل بهار پیرهننت را ورق بزن

شب را به گیسوان تو سنجاق کرده‌اند
 مخمل به پرنیان تو سنجاق کرده‌اند
 آیینه و شکوفه و مهتاب را به هم
 با دست مهربان تو سنجاق کرده‌اند
 مثل انار و سوزنی سبز سبزه‌ها
 دل را بر آستان تو سنجاق کرده‌اند
 تو کاج آشنایی و من پیچکی غریب
 جان مرا به جان تو سنجاق کرده‌اند
 در دوردست برکه‌ی نیلوفرانگی
 گلبرگ بر لبان تو سنجاق کرده‌اند
 این بیدلان تازه طراز غزل تراش
 خود را به داستان تو سنجاق کرده‌اند
 اشک مرا نگاه خدایان چو زورق
 بر سقف آسمان تو سنجاق کرده‌اند
 تا خلوت حضور شود حافظانه‌تر
 شب را به گیسوان تو سنجاق کرده‌اند



غزل امروز از هفتاد و نه

جواد زهتاب

چنان سیلی که می‌پیچد به‌هم آبدی ما را
غم تو می‌برد با خود تمام شادی ما را
به این امید می‌گردم مگر خاک رخت گردم
که دامانت برانگیزد غبار وادی ما را
مرا هر چند می‌خواهی ولی در بند می‌خواهی
رها کن گیسوانت را بگیر آزادی ما را
مرا با قیس می‌سنجی؟ جنونم را تماشا کن
هوای بیستون داری؟ ببین فرهادی ما را
هوای مشک گیسویی، خیال چشم آهوئی
ببین! بر باد داد آخر سر صیادی ما را

وقتی از آفتاب برایت تن آفرید
تکلیف روزهای مرا روشن آفرید
برقی به چشم‌های تو داد و دلی به من
انگار زیر صاعقه‌ای خرمن آفرید
تا چند پیرهن تو جوان‌تر شوی ز من
خیاط پیر آمد و پیراهن آفرید
من گل شدم کنار تو پرپر شدم ولی
ای غنچه در سرشت تو نشکفتن آفرید
در سر هوای زلف تو را داشتم ولی
کوتاه‌تر ز دست منت دامن آفرید
من ساحل و تو موج، ببین سرنوشت را
حتی کنار آمدنت رفتن آفرید

او سودابه نمونه‌ی شومی و بدبختی موجودی آلوده و پرگناه است.^(۳) در کتاب جاذبه‌های فکری فردوسی در فصل «مقام زن» می‌خوانیم: «اگر فردوسی مثلاً زن و ازدها را با هم یکی می‌داند همان زنی است که قرآن مجید تعبیر بسیار جالبی از او دارد: وَ مِنْ شَرِّ الْفَنَائَاتِ فِي الْعَقْدِ»^(۴) مؤلف راز بقای ایران در سخن فردوسی پس از نقل چند بیت که آخرین آنها «زن و ازدها هر دو در خاک...» است، نوشته‌اند: «معمولاً بیت اخیر را بعضی مردان می‌خوانند، اما همان مردان در آن لحظات، بیت پیشین را به دست فراموشی می‌سپزند، شنونده هم خیال می‌کند که نظر فردوسی در همین بیت اخیر است.»^(۵) در کتاب زن در شعر فارسی آمده است: «در جایی رستم، زن و ازدها را کنار هم قرار می‌دهد و هر دوی آنها را ناپاک می‌داند که شایسته‌ی مرگ هستند.»^(۶) دکتر باستانی پاریزی در فصل «گذاری با زن از گذار زندگی» از کتاب سنگ هفت قلم با توجه به همین بیت معتقدند: «حتی در مورد مناسبات زن و شوهری نیز فردوسی وحشتش بر تهورش می‌چربید که گاهی از زن به‌عنوان ازدها یاد می‌کرد.»^(۷)

نویسنده‌ی مقاله «زن در شاهنامه‌ی فردوسی» به خوانندگان تذکر می‌دهند که «اگر جایی در خلال شاهنامه بخوانند: زن و ازدها هر دو... باید همه حکایت را مطالعه کنند تا خود با نکهوش دیوی فرشته‌روی با استاد طوس همداستان گردند.»^(۸) در مقاله‌ای دیگر هم نویسنده با استناد به این بیت و دو بیت ماقبل آن به این نتیجه رسیده‌اند که در شاهنامه: «درباره‌ی زنان هم اگر ناپارسای می‌شدند

سالهاست که در بعضی پژوهش‌ها و مصاحبه‌های شاهنامه‌شناسی، بیتی معروف دستاویز داوری و نتیجه‌گیری درباره‌ی موضوع «زن در شاهنامه» قرار گرفته است و می‌گیرد:

زن و ازدها هر دو در خاک به

جهان پاک از این (زین) هر دو ناپاک به

برای نمونه: یکی از شاهنامه‌پژوهان با استناد به این بیت و دو بیت پیش از آن نوشته‌اند: «گزاینده‌تر و تندتر سخنی که در شاهنامه از خامه‌ی فردوسی در حق زن نقش صفحه شده است، در این داستان [داستان سیاوش] است» و درباره‌ی بیت سوم از آن ابیات یا همان بیت مورد بحث معتقدند: «اگر در بیت سوم حکمی تند و سخنی گست و تلخ نهفته است، باز از آن مقدمات ناروا [نابکاری‌های سودابه] ناشی است و قابلیت توجیه دارد.»^(۱) در کتابی علمی تحقیقی که در اصل برای درس ادبیات حماسی در دوره‌ی دکتری ادبیات فارسی تألیف شده، این بیت یکی از مستندات برخوردارهای تند و خشن فردوسی با زنان است.^(۲)

در کتاب ارسال المثل در شاهنامه پس از ذکر این بیت، آمده است: «بیت فوق نفرینی است که فردوسی در ابتدای داستان سودابه و سیاوش بیان می‌کند و از منظر

سجاد آیدنلو

ابن بیت از فردوسی



یا خطایی از آنان سر می‌زد به همین کیفیت اظهار نفرت و بی‌زاری می‌شد.^(۹) مرحوم احمد شاملو در گفت‌وگویی با مجله‌ی آدینه تصریح کرده‌اند که: «در شاهنامه زن و اژدها هر دو ناپاک به قلم می‌روند و لایق فرورفتن در خاک شمرده می‌شوند و هر سگی به صد زن و آن هم نه هر زن از خدا بی‌خبر بلکه به‌طور دقیق به صد زن پارسا ترجیح داده می‌شود.»^(۱۰) یکی از شارحان شاهنامه نیز در مصاحبه‌ای گفته‌اند: «کاراکتر مرد شاهنامه می‌تواند... زن را ناپاک و نیرنگ‌باز بداند (زن و اژدها هر دو در خاک به / جهان پاک از این هر دو ناپاک به)»^(۱۱)

در جدیدترین پژوهشی هم که در موضوع «زن در شاهنامه» منتشر شده، درباره‌ی جایگاه بانوان در حماسه‌ی ملی ایران می‌خوانیم: «و چه زیبا چکیده‌ی تفکر در باب زنان در بیتی خلاصه شده است: زن و اژدها هر دو در خاک به...»^(۱۲)

با ملاحظه‌ی شهرت و رواج این بیت به نام فردوسی در میان خواص و پژوهشگران که شاید با کاوشی بیشتر بر شمار شواهد آن نیز افزوده شود طبیعی است که در بین خوانندگان و علاقه‌مندان شاهنامه و به‌طور کلی عامه‌ی مردم، بیت «زن و اژدها هر دو...» از ابیات اصیل شاهنامه و نظرگاه رسمی فردوسی درباره‌ی زنان تلقی شود، چنانکه غیر از گفت‌وگوهای شفاهی در برخی از یادداشت‌ها و نوشته‌های اینترنتی نیز این بیت به نام فردوسی مبنای بحث و بررسی واقع شده است که خود می‌تواند عامل مهمی در تقویت و تثبیت انتساب آن به شاهنامه در ذهن و زبان مراجعان و خوانندگان غیرمتخصص باشد.

در شماری از چاپ‌های شاهنامه از جمله: کلکته، چاپ سنگی بمبئی (۱۲۷۶ ه. ق.)، شاهنامه‌ی امیربهادری، کلاله‌ی خاور، شاهنامه‌ی انتشارات ایران باستان، چاپ انتشارات امیرکبیر و چاپ دکتر دبیرسیاکی، در داستان سیاوش و به هنگام آماده شدن شاهزاده برای عبور از آتش آزمون، پس از این چهار بیت اصلی:

نهادند هیزم دو کوه بلند
شمارش گذر کرد بر چون و چند
ز دور از دو فرسنگ هر کس بدید
چنین جُست باید بلا را کلید
همی خواست دیدن در راستی
ز کار زن آید همه کاستی
چون این داستان سر به سر بشنوی
به آید تو را گر به زن نگروی
(خالقی ۲۳۴/۲-۴۷۳-۴۷۶)

دو بیت زیر آمده است:

به گیتی بجز پارسا زن مجوی
زن بد کنش خواری آرد به روی
زن و اژدها هر دو در خاک به
جهان پاک از این (زین) هر دو ناپاک به^(۱۳)

و از همین جاست که بیت دوم به‌عنوان نظر زن‌ستیزانه‌ی فردوسی بر زبانها افتاده و حتی در پژوهش‌های علمی و رسمی نیز راه یافته است، در حالی که در هیچ یک از ۱۵ دستنویس معتبر و کهن شاهنامه که پایه‌ی تصحیح علمی انتقادی دکتر خالقی مطلق بوده‌اند^(۱۴) و نیز دو نسخه‌ی حاشیه‌ی ظفرنامه مستوفی (قرن هشتم ه. ق) و سعدلو / چاپ عکسی دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (احتمالاً متعلق به قرن هشتم ه. ق) این بیت در بخش مربوط از داستان سیاوش دیده نمی‌شود.^(۱۵) در «اختیارات شاهنامه» علی‌بن احمد (تدوین ۴۷۴ یا طبق نظری ۵۷۴ ه. ق) هم که چند بیت از ابیات نکوهش زنان در شاهنامه آمده است،^(۱۶) این بیت وجود ندارد و به احتمال بسیار اگر در نسخه‌ی بسیار کهن مورد استفاده‌ی وی چنین بیتی بود به دلیل شدت و برجستگی خوار داشت، آنرا در کنار چند بیت دیگر ذکر می‌کرد.^(۱۷) به عنوان قرینه‌ای فرعی این نکته را هم باید در نظر داشت که سنایی در حدیقه آنجا که «اندر مذمت دختر» به سخنی از فردوسی استناد کرده، گفته است:

چه نکو گفت آن بزرگ استاد
که وی افکند شعر را بنیاد
کان که را دختر است جای پسر
گرچه شاهست، هست بد اختر^(۱۸)

که منظور او این بیت از زبان افراسیاب در داستان بیژن و منیژه است:

که را از پس پرده دختر بود
اگر تاج دارد بد اختر بود

(خالقی ۲۳۵/۳-۲۲۲/۳)

در صورتی که با توجه به چند بیتی که وی در طعن و سرزنش دختران سروده (صص ۶۵۷ و ۶۵۸) اگر در شاهنامه مورد اختیار خویش که دستنویسی قدیمی و متعلق به پیش از (۵۲۵ ه. ق) بوده بیت درشت و کوبنده‌ای چون: «زن و اژدها هر دو...» راه می‌یافت، بی‌گمان بدان اشاره می‌کرد تا بار و پشتوانه‌ی مذمت خود را سنگین‌تر کرده باشد.

علاوه بر این اسناد و قراین نسخه‌شناسی، در هیچ یک از چاپ‌های معتبر شاهنامه هم مانند: تصحیح ژول مول، چاپ مسکو، داستان سیاوش بنیاد شاهنامه‌پژوهی،

با ملاحظه‌ی شهرت و رواج این بیت به نام فردوسی در میان خواص و پژوهشگران که شاید با کاوشی بیشتر بر شمار شواهد آن نیز افزوده شود طبیعی است که در بین خوانندگان و علاقه‌مندان شاهنامه و به‌طور کلی عامه‌ی مردم، بیت «زن و اژدها هر دو...» از ابیات اصیل شاهنامه و نظرگاه رسمی فردوسی درباره‌ی زنان تلقی شود

که در سه دستنویس لنینگراد (۷۳۳ ه. ق.)، لیدن (۸۴۰) و انستیتوی خاورشناسی (۸۴۹) با تغییراتی، درباره‌ی رخس رستم آمده (خالقی ۳۳۵/۱ حاشیه‌ی ۱۸) و حتی در برخی نوشته‌های تحقیقی نیز به نادرست از شاهنامه دانسته شده است:

به شب مورچه بر پلاس سیاه

نمودی به گوش (بدیدی به چشم) از دو فرسنگ راه اینکه بیتی از گرشاسپ‌نامه بعدها با تغییراتی به فردوسی نسبت داده شده، قرینه و شاهد قابل توجهی برای تقویت حدس پیش گفته است که شاید بیت:

«زن و اژدها هر دو...» نیز از نسخه‌ی (۸۶۰ ه. ق) گرشاسپ‌نامه با تفاوت و اختلافی اندک در مصراع دوم، وارد دستنویس‌هایی از شاهنامه شده باشد، ولی در هر صورت این بیت نه سروده‌ی فردوسی است و نه از اسدی توسی، چون در نسخه‌ی اساس گرشاسپ‌نامه‌ی چاپ مرحوم یغمایی نیز بیت، بر افزوده و در هامش است و ایشان نیز به تبع آن، بیت را در حاشیه‌ی متن آورده‌اند. شهرت و رواج این بیت به اندازه‌ای بود و هست که علاوه بر کتابها، مقالات و مصاحبه‌های علمی، در «شعر» بزرگان و محققان معاصر نیز مورد توجه قرار گرفته است. چنانکه برای نمونه مرحوم استاد وحید دستگردی در منظومه‌ی «سرگذشت اردشیر بابکان» ضمن انتقاد از نظر پیشینیان درباره‌ی زن، از جمله به این بیت هم با ذکر صورت کامل آن در حاشیه و انتسابش به فردوسی اشاره کرده‌اند:

یکی گوید چون اژدهای ناپاک

همان بهتر که پاک از زن شود خاک^(۲۴)

دکتر قدمعلی سرامی نیز ظاهراً با قبول انتساب بیت به فردوسی، نپسندیده‌اند که بیتی این چنین از وی باشد که البته نیست.

الا رستم هفت‌خان سخن

نه مردی است دشنام گفتن به زن

زن و اژدها هر دو در خاک به؟

جهان پاک از این هر دو ناپاک به؟

نه، این بیت ناسخته آن تو نیست

نه این زخم تیغ زبان تو نیست

هنر را تو گوهر بسی سفته‌ای

بجا گفته‌ای هرچه را گفته‌ای

به مردی فرا رفته‌ای تا ستیغ

ندانسته‌ای ژرف زن را دریغ^(۲۵)

در کتاب ریاض‌الحکایات تألیف آیت‌الله ملا

تصحیح آقای مصطفی جیحونی و چاپ دکتر جلال خالقی مطلق این بیت نیامده است و همچنان که قبلاً نیز بعضی محققان به تأکید نوشته و گفته‌اند،^(۱۹) بیت: «زن و اژدها هر دو در خاک به...» از سخیف‌ترین ابیاتی است که در تاریخ استنساخ و تصحیح شاهنامه به نام فردوسی جعل و الحاق شده است.

درباره‌ی زمان و عامل این جعل و الحاق نمی‌توان قاطعانه نظر داد، اما با توجه به اینکه بیت مورد بحث در ۱۵ دستنویس معتبر مبنای چاپ دکتر خالقی مطلق که متعلق به فاصله‌ی سالهای ۶۱۴ تا ۹۰۳ ه. ق هستند و نیز دو نسخه‌ی سعدلو و حاشیه‌ی ظفرنامه، هر دو از قرن هشتم ه. ق، نیامده است، شاید از قرن نهم و اوایل سده‌ی دهم به بعد در برخی نسخ کم اعتبارتر شاهنامه افزوده شده و از آنجا به چند چاپ غیرمعتبر راه یافته است. زنده‌یاد علامه دهخدا در امثال و حکم^(۲۰) پس از اسناد صورت معروف بیت: «زن و اژدها هر دو...» به فردوسی، در زیر آن افزوده‌اند: «تمثل: زن و اژدها هر دو در خاک به / وزین هر دو روی زمین پاک به (اسدی)»^(۲۱) این بیت در متن گرشاسپ‌نامه اسدی توسی نیست و در نسخه‌ی اساس تصحیح شادروان استاد یغمایی، در داستان مکر همسر و دختر شاه کابل برای کشتن گرشاسپ و آشکار شدن راز آنها، به مناسبت ابیاتی که درباره‌ی زنان آمده، در حاشیه افزوده شده است.^(۲۲) تاریخ کتابت این دستنویس ۸۶۰ ه. ق است بر این اساس آیا می‌توان حدس زد که بیت مذکور با تغییری جزئی در مصراع دوم از این نسخه گرشاسپ‌نامه در بعضی دستنویس‌های شاهنامه (از قرن نهم و دهم به بعد) وارد شده باشد؟ در طول زمان، ابیات متعددی از گرشاسپ‌نامه در تعدادی از نسخ شاهنامه و به نام فردوسی راه یافته^(۲۳) که اتفاقاً یکی از آنها نمونه‌ی دیگری در همین موضوع «نکوهش زنان» است:

زنان را از آن نام ناید بلند

که پیوسته در خوردن و خفتند

(گرشاسپ‌نامه، ص ۱۰)

این بیت در نسخه‌های بریتانیا / لندن (۶۷۵ ه. ق.)، قاهره (۷۹۶) و برلین (۸۹۴) از زبان رستم به زال آمده (خالقی ۳۳۳/۱ حاشیه ۴) و از آنها در شماری از چاپ‌های شاهنامه وارد شده است، یا این بیت مشهور در توصیف تیزیابی اسب فرستاده‌ی اثرط.

پی مورچه بر پلاس سیاه

بدیدی شب تیره صد میل راه

(گرشاسپ‌نامه، ص ۲۴۲)

درباره‌ی زمان و عامل این جعل و الحاق نمی‌توان قاطعانه نظر داد، اما با توجه به اینکه بیت مورد بحث در ۱۵ دستنویس معتبر مبنای چاپ دکتر خالقی مطلق که متعلق به فاصله‌ی سالهای ۶۱۴ تا ۹۰۳ ه. ق هستند و نیز دو نسخه‌ی سعدلو و حاشیه‌ی ظفرنامه، هر دو از قرن هشتم ه. ق، نیامده است، شاید از قرن نهم و اوایل سده‌ی دهم به بعد در برخی نسخ کم اعتبارتر شاهنامه افزوده شده و از آنجا به چند چاپ غیرمعتبر راه یافته است

حیب‌الله شریف (وفات: ۱۳۴۰ هـ) باب «حکایات متعلقه به زنان» چنین آغاز می‌شود:

«زن و اژدها هر دو در خاک به

جهان پاک از این هر دو ناپاک به

گفته‌اند که شاعر مذکور چون این شعر را بگفت، زنی این خبر را برای زن شاعر آورد، چون به خانه آمد زن او چوبی به دست گرفته بر او حمله کرد، مرد گفت چه کرده‌ام؟ گفت چرا چنین شعری گفته و زنان را هجو نموده‌ای؟ گفت من چنین نگفتم بلکه گفته‌ام:

زن و اژدها هر دو پیغمبرند

فرستاده‌ی حضرت داوودند» (۲۶)

اگر دقت کنیم در این لطیفه‌ی ادبی، بیت به صراحت از فردوسی دانسته نشده، بلکه مؤلف تعبیر کلی «شاعر مذکور» و «شاعر» را به کار برده است، از این روی یا سراینده‌ی بیت برای او ناشناخته بوده و یا اینکه احتمالاً به رغم انتساب بیت به فردوسی در شاهنامه‌های زمان زندگی مؤلف یا در ذهن و زبان مردم آن دوران، او برای حفظ شأن و احترام فردوسی، به عمد نام وی را به‌عنوان گوینده‌ی بیت و شخصیت این حکایت ذکر نکرده است تا شاید به گمان خویش ساحت حکیم توس را از چنین لغزش‌هایی مبرا کرده باشد.

بیت موهن دیگری که در بحث «زن و شاهنامه» گاهی از جمله همان‌گونه که در مصاحبه‌ی شادروان شاملو می‌بینیم به فردوسی نسبت داده می‌شود، این است:

زنان را ستایی سگان را ستایی

که یک سگ به از صد زن پارسای

زنده‌یاد ده‌خدا این بیت را نیز در امثال و حکم (همان، ج ۲، ص ۹۱۹۱) به نام فردوسی آورده‌اند و پیش از آن، در لغت‌شهنامه‌ی عبدالقادر بغدادی (تألیف: ۱۰۶۷ هـ) هم بیت به‌عنوان شاهد واژه‌ی «ستا» آمده است (۲۷) و فراهم‌آورندگان متن آن را به‌درستی جزو بیت‌هایی آورده‌اند که گوینده‌ی آنها معلوم نیست (ص ۶۳۴).

نگارنده در حد جست‌وجوهای خویش این بیت را در متن و نسخه‌ی بدل‌های چاپ‌های معتبر شاهنامه ندیده است و آقای خطیبی نیز آن را در هیچ یک از چاپ‌های شاهنامه نیافته‌اند. (۲۸) اما با توجه به بیتی

از جامی شاید در نسخه‌ای از شاهنامه که در قرن نهم مورد استفاده‌ی وی بوده، این بیت وجود داشته و یا حداقل در زمان و مکان زندگی او به نام فردوسی مشهور بوده است. جامی در حکایت «سلیمان و بلقیس» از منظومه‌ی «سلامان و ایسال» گفته است:

خواجه فردوسی که دانی بخردش





پایه‌های باور خویش را استوارتر و مقبولیت عمومی آن‌را بیشتر کنند.

نکته‌ی مهمی که یادآوری آن لازم می‌نماید این است که درباره‌ی دو بیت مورد بحث در این یادداشت و ابیات مشابه نباید دو موضوع «اشتهار» و «قطعیت انتساب» به فردوسی را درهم آمیخت،^(۳۰) بدین معنی که در حافظه‌ی شعری بعضی از ایرانیان (اعم از خواص و عوام) این دو بیت وجود دارد و به هر حال جهان‌بینی پاره‌ای از مردان ایرانی را در مقطعی از تاریخ اندیشه‌ی این سرزمین نشان می‌دهد، اما نامبرداری و رواج ابیات به نام فردوسی هرگز دلیل انتساب قطعی آنها به وی نیست و اصالت یا الحاقی بودن بیت‌ها و به تبع آن، نتیجه‌گیری‌ها و تحلیل‌های مبتنی بر آنها نیازمند دلایلی غیر از شهرت انتساب و تداول در حافظه‌ی عمومی جامعه است. نمونه‌های دیگر این اصل، دو بیت بسیار معروف زیر است که برخلاف اشتهار آنها به نام فردوسی حتی در میان برخی از ادبا و پژوهشگران بیت نخست یقیناً و بیت دوم، به احتمال بسیار الحاقی و سروده‌ی دیگران است.

چو ایران نباشد تن من مباد
بر این بوم و بر زنده یک تن مباد^(۳۱)
بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی^(۳۲)
پی‌نوشت

بر زن نیک است نفرین بدش^(۲۹)
از آنجایی که وی «نفرین بد» فردوسی را بر «زن نیک» دانسته و در میان سروده‌های اصلی فردوسی در نکوهش زنان به مناسبت روند و شرایط داستان بیتی نیست که در آن فردوسی «زن نیک» را نفرین و سرزنش کرده باشد، به احتمال بسیار به بیت مجعول و الحاقی یاد شده توجه داشته که ناظم آن، «صد زن پارسا» را فروتر از «یک سگ» شمرده است و گویا مراد جامی نیز از «زن نیک» و «نفرین بد» به ترتیب همین «زن پارسا» و «فروتر از سگ بودن» است.

هر دو بیت «زن و ازدها...» و «زنان را ستایی سگان را...» بر ساخته‌ی کوتاه‌نظری ناشناخته است که خواسته عقیده‌ی زن‌ستیزانه‌ی خویش یا باور عمومی و غالب محیط و دوره‌ی زندگانی‌اش را با انتساب به فردوسی، شهرت و مقبولیت بخشد و البته در این مقصود نیز تا حدودی توفیق یافته است، چون هنوز در جدیدترین پژوهش‌های علمی مربوط به «زن و شاهنامه» این بیت منبای بحث و داوری درباره‌ی جهان‌بینی فردوسی قرار می‌گیرد. اهمیت نسبت دادن این دو بیت و اساساً هر اندیشه و بینش درست و نادرست دیگری به فردوسی به منظور تحکیم و ترویج آن به اندازه‌ای بوده است که نه تنها گوینده‌ی گمنام این دو بیت بلکه شاعران نامداری چون سنایی و جامی نیز با ارجاع به دو بیت از فردوسی در باب نکوهش زنان که البته یکی اصیل و آن دیگری کاملاً الحاقی است خواسته‌اند

نکته‌ی مهمی که یادآوری آن لازم می‌نماید این است که درباره‌ی دو بیت مورد بحث در این یادداشت و ابیات مشابه نباید دو موضوع «اشتهار» و «قطعیت انتساب» به فردوسی را درهم آمیخت، نامبرداری و رواج ابیات به نام فردوسی هرگز دلیل انتساب قطعی آنها به وی نیست و اصالت یا الحاقی بودن بیت‌ها و به تبع آن، نتیجه‌گیری‌ها و تحلیل‌های مبتنی بر آنها نیازمند دلایلی غیر از شهرت انتساب و تداول در حافظه‌ی عمومی جامعه است

دهخدا به اسدی توسی نسبت داده‌اند. ر.ک: **سیمای زن در فرهنگ ایران**، نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص ۱۲۳.

۲۲ - ر.ک: **گرشاسپنامه**، تصحیح حبیب یغمایی، کتابفروشی بروخیم، ۱۳۱۷، ص ۲۶۰، حاشیه‌ی ۳.

۲۳ - دامنه‌ی این نفوذ و الحاق محدود به یک یا چند بیت نبوده است و گاهی کاتبان، داستان / داستانهای از **گرشاسپنامه** را به طور کامل به شاهنامه پیوسته‌اند. برای نمونه در دستنویس شاهنامه کتابخانه‌ی سلطنتی مادرید (۹۰۱ هـ ق) در بخش جمشید، داستان آشنایی جمشید با دختر شاه زابل از **گرشاسپنامه** اضافه شده است. در این باره ر.ک: جلال خالقی مطلق، «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه»، **گل رنجهای کهن**، به کوشش علی دهباشی، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۱۶۷.

۲۴ - ر.ک: جلال ستاری، «زن، تصویر تقدیر آدمی است»، **هویت ملی و هویت فرهنگی** (بسیست مقاله در قلمرو تاریخ و فرهنگ)، نشر مرکز، ۱۳۸۰، ص ۱۹۶.

۲۵ - ر.ک: زینب یزدانی، **زن در شعر فارسی**، همان، ص ۶۲ که این ابیات را از مجموعه شعر دکتر سرامی با نام از دو نقطه تا همه چیز، نشر میثانه، ۱۳۷۴، ص ۱۸۹۱۹، باز آورده است.

۲۶ - ر.ک: **ریاض الحکایات**، آیت‌الله ملا حبیب‌الله شریفی، انتشارات مرسل، کاشان، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ص ۴۵.

۲۷ - ر.ک: عبدالقادر بغدادی، **لغت شاهنامه**، تصحیح کارل گ. زالمان، ترجمه، توضیح و تعلیق: توفیق ه. سبحانی و علی روافی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲، ص ۲۲۰.

۲۸ - ر.ک: «بیت‌های زن‌ستیزانه در شاهنامه»، همان، ص ۲۲.

۲۹ - ر.ک: **مسلمانان و افسان**، تصحیح محمد روشن، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳، ص ۱۵۳.

۳۰ - یادآوری این نکته از آن روی است که خانم بهفر در پاسخ دکتر دوستخواه که بیت «زن و ازدها...» را الحاقی خوانده‌اند، نوشته‌اند: «ضرورت ذکر این بیت در بحث مربوط به یکی از نگاههای شاهنامه به «زن»، شهرت فراگیر آن نزد عموم است» ر.ک: «زن‌ستیزی در شاهنامه؟!»، **کتاب هفته**، همان.

۳۱ - برای اشاره‌ای درباره‌ی برساخته بودن این بیت، ر.ک: محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا): «شعرهای دخیل و تصحیف‌ها در شاهنامه»، **فردوسی‌نامه بهار**، به کوشش محمد گلبن، مرکز نشر سپهر، ۱۳۴۵، ص ۱۶۵۱۶۶.

۳۲ - درباره‌ی الحاقی بودن این بیت، ر.ک: جلیل دوستخواه: «نقد یا نفی شاهنامه؟ تحلیلی انتقادی از یک برداشت»، همان، ص ۲۵۸، هم او: «شاهنامه‌شناسی در راه رهایی از آشوب»، **آشنا**، شماره‌ی ۲۹، خرداد و تیرماه ۱۳۷۵، ص ۲۲۲۳.

ملک‌الشعرا بهار، به کوشش علی میرانصاری، انتشارات اشتاد، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۱۹، **شاهنامه**، به کوشش محمد رضائی، کلاله خاور، چاپ دوم، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۴۳۲، شاهنامه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۱، ص ۱۰۳، **شاهنامه**، به کوشش دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی، انتشارات علمی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۴۸۲، بیت ۵۲۴ و برای نشانی بیت در سایر چاپ‌ها، ر.ک: ابوالفضل خطیبی، **بیت‌های زن‌ستیزانه در شاهنامه**، نشر دانش، شماره‌ی ۱۰۵، تابستان ۸۲، ص ۲۰.

۱۴ - برای معرفی و ارزیابی این نسخه‌ها، ر.ک: جلال خالقی مطلق، **گفتاری در شیوه‌ی تصحیح شاهنامه و معرفی دستنویس‌ها** (ضمیمه‌ی دفتر یکم، انتشارات روزبهان، ۱۳۶۹).

۱۵ - برای دیدن ترتیب ابیات و کیفیت نسخه‌ی بدل‌ها، ر.ک: **شاهنامه‌ی فردوسی**، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، بنیاد میراث ایران با همکاری بیبلیوتکا پرسیکا، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹، دفتر دوم / ص ۲۳۴، **ظفرنامه**، حمدالله مستوفی به انضمام شاهنامه‌ی فردوسی، به تصحیح حمدالله مستوفی، مرکز نشر دانشگاهی ایران و انتشارات آکادمی علوم اتریش، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۷۷، شاهنامه همراه با خمسه نظامی مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۳.

۱۶ - ر.ک: **اختیارات شاهنامه**، به انتخاب علی‌بن احمد، تصحیح: مصطفی جیحونی، محمد فشارکی، مرکز خراسان‌شناسی، مشهد، ۱۳۷۹، ص ۹۰ و ۹۱، بیت ۷۲۳۷۲۹.

۱۷ - نگارنده به این نکته توجه دارد که **اختیارات شاهنامه**، برگزیده‌ی ۲۴۱۷ بیت از کل شاهنامه است و بر این اساس بود و نبود بیت / ابیاتی در آن دلیل قطعی اصالت، یا برافزودگی آن بیت / ابیات نیست، ولی به هر حال این کتاب یکی از منابع فرعی مهم در مباحث متن‌شناسی شاهنامه است.

۱۸ - ر.ک: **حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه**، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۴، ص ۶۵۸.

۱۹ - برای نمونه، ر.ک: طلعت بصاری، «زن در شاهنامه»، **رودکی**، شماره‌ی ۴۵، تیر ۱۳۵۴، ص ۱۳، علیقلی محمودی بختیاری، **شاهنامه آبشخور عارفان**، نشر علم، ۱۳۷۷، ص ۲۴۲، جلیل دوستخواه، «این بیت از فردوسی نیست» همان، کتابیون مزداپور، «زن و مفهوم قدرت در شاهنامه»، **زن و فرهنگ** (مقالاتی در بزرگداشت یکصدمین سال تولد بانو مارگارت مید)، به کوشش محمد میرشکرایی، علی‌رضا حسن‌زاده، نشر نی، ۱۳۸۲، ص ۸۳۸۴، ابوالفضل خطیبی، «بیت‌های زن‌ستیزانه در شاهنامه»، همان، ص ۲۰ و ۲۴.

با وجود این اشارات، دلیل اینکه نگارنده بار دیگر به موضوع الحاقی بودن بیت «زن و ازدها هر دو...» پرداخته، عدم توجه و دقت بعضی از پژوهشگران به این نکته و استنادهای مکرر به آن، به نام فردوسی حتی چنانکه ذکر شد در تازه‌ترین تحقیقات است، از این روی نگارنده تکرار مستقل و مستند این بحث را برای روشن شدن و تثبیت واقعیت موضوع لازم دانست.

۲۰ - **امثال و حکم**، انتشارات امیرکبیر، چاپ دهم، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۹۲۷.

۲۱ - دکتر جلال ستاری نیز این بیت را و شاید بر پایه‌ی قول مرحوم

● به آگاهی دست‌نویساران شاهنامه می‌رساند
این مقاله به اضافه‌ی نوزده مقاله‌ی دیگر در زمینه‌ی
شاهنامه پژوهی و اسطوره‌های ایرانی با عنوان **نارسینه تونج** از
سوی انتشارات نقش ماژا در دست نشر می‌باشد

گزینش کارگزاران از نگاه سعدی

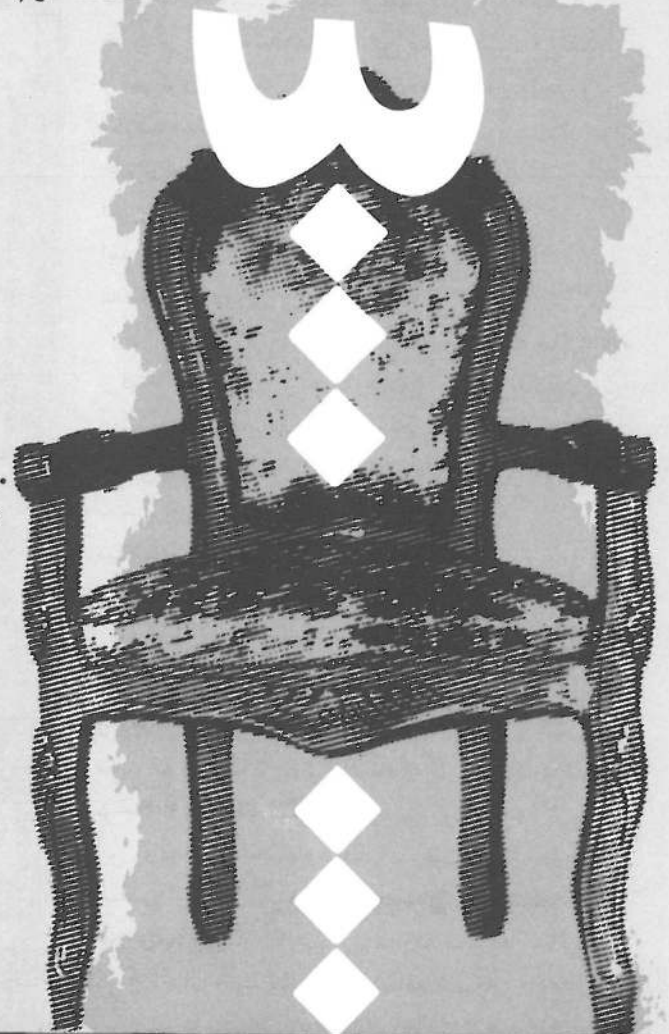
قسمت دوم

اشاره:
این مقاله مختصری از پژوهش به نسبت مفصلی است که بخش‌هایی از آن با عنوان کلی «خرد سیاسی سعدی» در فصلنامه‌ی فرهنگ اصفهان و فصلنامه‌ی حسنات به چاپ رسیده است. این بخش به اختصار به ویژگی‌های کارگزاران حکومت از دیدگاه شیخ اجل پرداخته است.

**گرت مملکت باید آراسته
مده کار معظم به نوحاسته**

نصب کارگزاران شایسته

نصب کارگزاران حکومت، از قبیل امرا و وزیران، فرماندهان، قاضیان... از مهمترین وظایف شهربار است. اگر در امر انتخاب صحیح کارگزاران حکومت، توفیق یار شهربار بود، دوام حاکمیت خود را تا حد قابل قبولی تضمین کرده است و اگر این انتخاب قرین صحت نبود، سستی و زوال، دیر یا زود رخنه خواهد کرد و ارکان نظام را خواهد لرزاند. همواره موفقیت هر مسؤولی، مرهون انتخاب و انتصاب مدیران و کارگزاران خود در صفحه‌ی شطرنج ریاست است. اگر مهره‌ها مناسب انتخاب شوند و دقیقاً در جای مناسب مستقر گردند، کارآیی نظام مدیریتی و بهره‌وری آن به‌طور چشمگیری افزایش می‌یابد، وگرنه نتایج نامطلوبی حاصل می‌گردد. شرایط عمومی مدیریت از نظر سعدی، همانا دینداری و پرهیزگاری، خرد، امانت و تجربه و طینت پاک است. از نظر او مهمترین شرط اختصاصی، دانش و تجربه‌ی



فرهنگ اصفهان، فصلنامه‌ی حسنات، شماره فروردین ۱۳۸۳

فرد در امری است که به مسؤلیت آن گمارده می‌شود. اولین سفارش سعدی برای انتخاب مدیران و کارگزاران به شهریار این است که:

خدا ترس را بر رعیت گمار

که معمار ملک است پرهیزگار^(۱)

او معتقد است که هیچ ابزار نظارت و شیوه مراقبتی در مدیریت به کارآمدی اصالت و تقوای درونی فرد نیست، اگر این تقوا و خداترسی وجود داشته باشد، هیچ نظام نظارتی دیگری لازم نیست و اگر نباشد، نظام بازرسی و نظارت، مشکل می‌تواند جایگزین آن شود. سعدی در تأکید بر انتخاب عاملین خداترس می‌گوید: «عامل مگر از خدای تعالی بترسد که امانت نگاه دارد و الاً به وجهی خیانت کند که پادشاه نداند»^(۲) او بر این باور است که برای تصدی مسؤلیت‌های مهم، کسانی باید انتخاب شوند که اصالت و امانت و تقوا، ذاتی و از خصال خانوادگی آنان باشد، در غیر این صورت انسان بی‌تقوا را نمی‌توان با «ترس از شاه» و «رفع دیوان» و «زجر و هلاک» صالح و امانتدار کرد:

خدا ترس باید امانت‌گزار

امین کز تو ترسد امینش مدار

امین باید از داور اندیشناک

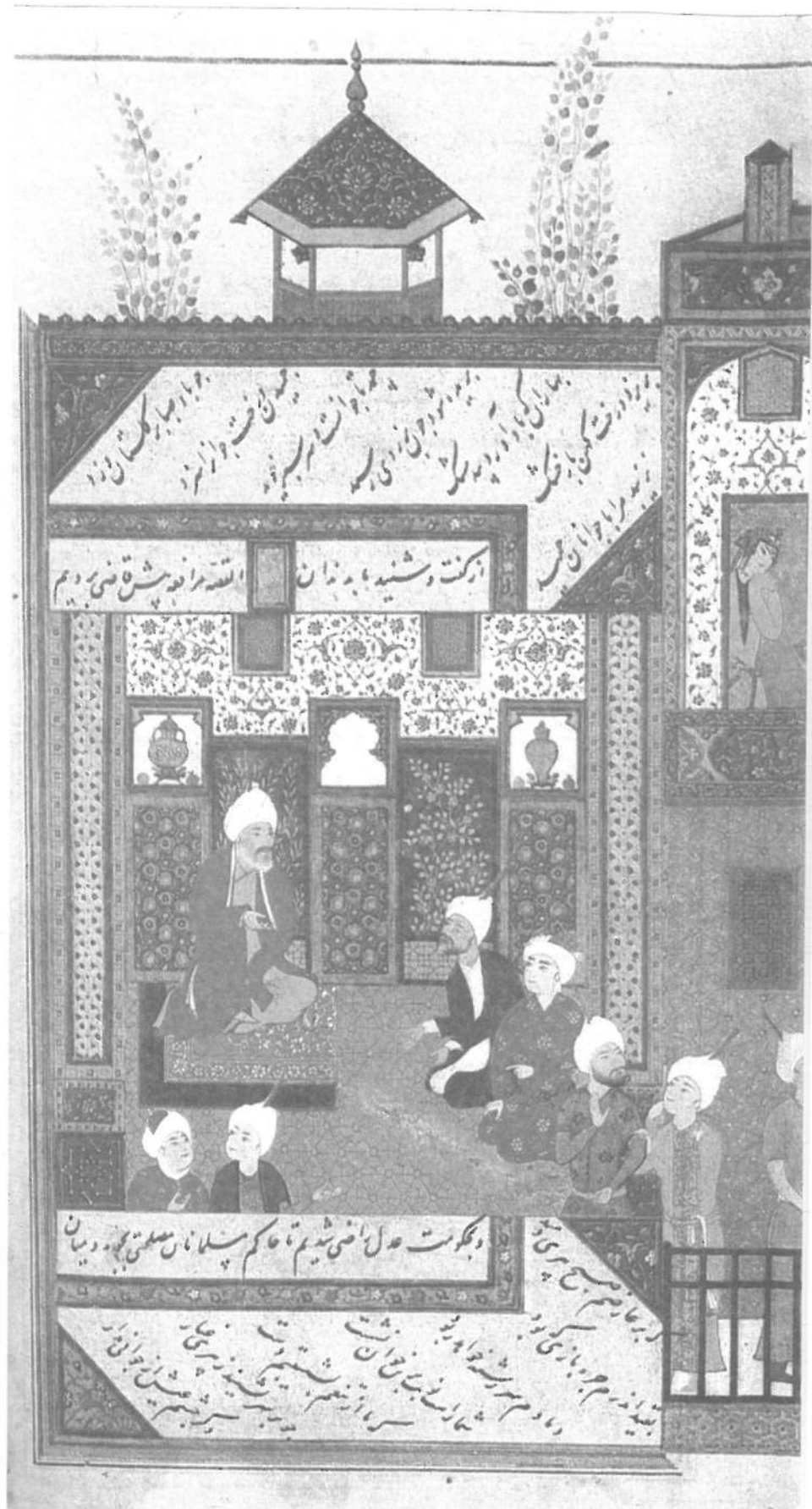
نه از رفع دیوان و زجر و هلاک

در ادامه به یک نکته تأسف بار اشاره می‌کند که حاکی از فساد اداری، مالی و احیاناً اخلاقی، در نظام حکومتی آن روزگار است. سعدی در نظام حکومتی و اداری مورد نظرش از صدتن یکی را «امین» نمی‌داند و بر این اساس به شهریار سفارش می‌کند که:

بیفشان و بشمار و فارغ نشین

که از صد، یکی را نبینی امین^(۳)

سعدی در انتخاب وزیر که شخص دوم نظام سیاسی مورد نظر او است، بیش از دیگران شرط تدبیر را لازم می‌داند و می‌گوید: «وزارت پادشاهان را کسی شاید که شفقت بر دین پادشاه از آن بیشتر دارد که بر مال او و حیف سلطان بر رعیت روا ندارد»^(۴) و این روا نداشتن «حیف» سلطان بر رعیت هم از شروط اساسی او برای واگذاری هرگونه مسؤلیت است. از این رو به شهریار آگاهی می‌دهد که مبدا به کسانی که در خیال خود، برای جلب منافع شهریار، مردم را می‌آزارند، اعتماد روا دارد و میدان فعالیت بدهد. او این قبیل کارگزاران را «بداندیش» شهریار و «خونخوار» مردم می‌داند:



بداندیش توست آن و خونخوار خلق
که نفع تو جوید در آزار خلق
ریاست به دست کسانی خطاست
که از دستشان دستها بر خداست
و نصیحت می‌کند که:
نکوکار پرور نبیند بدی

چو بد پروری، خصم خون خودی (۵)

سعدی از دیگر شروط اساسی واگذاری ریاست به افراد را، خردمندی و پختگی آنان می‌داند، او معتقد است که: «ملک از خردمندان جمال گیرد.» (۶) همچنان که «دین از پرهیزکاران کمال یابد.» (۷) او از محدود و معدود مواردی که از واژه احتیاج و «محتاج بودن» برای شهریار استفاده کرده، پس از بیان نیاز او به درگاه ربوبی، بیان «احتیاج» او به کارگزاران عاقل و با کفایت است و معتقد است که: «پادشاهان به نصیحت خردمندان از آن محتاج‌ترینند که خردمندان به قربت پادشاهان.» (۸) و در قالب بهترین پندی که عقلای عالم می‌توانند به شهریار بدهند می‌گوید:

پندی اگر بشنوی ای پادشاه

در همه عالم به از این پند نیست: (۹)

جز به خردمند مفرما عمل

گرچه عمل کار خردمند نیست

در شرح مصراع آخر باید این نکته را اضافه کرد که البته سعدی خردمندان و اهل سلوک و عرفان و اندیشه را از پادشاهان برتر و والاتر می‌داند و به آنان هم در جای خود توصیه می‌کند که به دربار پادشاهان نروند و ریزه‌خوار نعمت آنان نشوند (۱۰) و از باب نمونه داستان پادشاهی را نقل می‌کند که بار دیگر به وزیر داهی و خردمندی که معزول کرده بود دل خوش می‌کند و به او پیشنهاد وزارت مجدد می‌دهد و جواب می‌شود که: «معزولی به نزد خردمندان به که مشغولی... و پادشاه اصرار می‌کند که: «هر آینه ما را خردمند کافی بباید که تدبیر مملکت را بشاید» و وزیر معزول خردمند حرف آخر را می‌زند که: «ای ملک، نشان خردمند کافی جز این نیست که به چنین کارها تن در ندهد.» (۱۱)

سعدی در لباس مستشاری مؤتمن و مشاوری دانا و جهان‌دیده به شهریار توصیه می‌کند که یک لحظه از تربیت و پرورش و تقویت دو طایفه غافل نماند. اول اهل تیغ و توانایی، دوم اهل قلم و دانایی:

دو تن پرور ای شاه کشورگشای
یکی اهل بازو دوم اهل رای
ز ناموران گوی دولت برند
که دانا و شمشیرزن پرورند
هر آن کو قلم را نورزید و تیغ
به او گر بمیرد نگو ای دریغ
قلم‌زن نگو دار و شمشیرزن

نه مطرب، که مردی نیاید ز زن (۱۲)

در اینجا اشاره به یک واقعیت تاریخی خالی از لطف نخواهد بود و آن اینکه پادشاهان به خصوص سلسله‌ها اگر نبوغی داشتند، معمولاً در کشورگشایی و فتوحات بوده است و اداره سرزمین‌های پهناور با ملیت‌ها و زبان‌ها و خردفرهنگ‌های متفاوت کار وزیران خردمندی بوده که در خدمت این پادشاه بوده‌اند. تاریخ گواهی می‌دهد که سلسله‌ها و پادشاهانی که از داشتن چنین وزیرانی محروم شده‌اند، دوام چندانی نداشته‌اند و به عکس سلسله‌های بادوام و پادشاهی‌های مقتدرانه از آن شهریارانی است که چنین وزیرانی داشته‌اند. نگاهی به عملکرد آل برمک در دستگاه عباسیان، خواجه نظام‌الملک در دستگاه سلجوقیان، خواجه نصیرالدین توسی در دستگاه هولاکو... مؤید این مدعا است.

از منظر سعدی دخالت دادن روابط خانوادگی و خویشاوندی و دوستی، در تصدی امور مهم، اشتباه است و فقط صلاحیت فکری و عقیدتی و مدیریتی می‌تواند ملاک عمل باشد. گویا این خود شیخ مصلح‌الدین است که «وقتی در شام فتنه‌ای می‌افتد،» «روستازادگان دانشمند» را به «وزیری پادشاه» برمی‌گزیند و «پسران وزیر ناقص عقل» را برای «گدایی به روستا» می‌فرستد. (۱۳)

او در داستان مردی که از دریای عمان برآمده بود و تدبیر و عقلانیت و کفایت از خود بروز داده بود می‌گوید شهریار که می‌خواست دست وزارت را به او بسپارد، در این کار شتاب نکرد، بلکه به خود گفت:

... به عقلش نباید نخست آزمود

به قدر هنر، پایگاهش فزود

برد بر دل از جور غم بارها

که ناآزموده کند کارها

نظر کن چو سوفار داری به شست

نه آنکه که پرتاب کردی ز دست (۱۴)

اگر در امر

انتخاب صحیح

کارگزاران

حکومت، توفیق

یار شهریار بود،

دوام حاکمیت

خود را تا حد

قابل قبولی

تضمین کرده

است و اگر این

انتخاب قرین

صحت نبود،

سستی و زوال،

دیر یا زود رخنه

خواهد کرد و

ارکان نظام را

خواهد لرزاند.

همواره موفقیت

هر مسؤولی،

مرهون انتخاب و

انتصاب مدیران و

کارگزاران خود در

صفحه‌ی شطرنج

ریاست است.

او پیمودن تدریجی مدارج ترقی و پله پله بالا آمدن از نردبان مدیریت و برای رسیدن به هر مرحله، گذشتن موفق از آزمایش مرحله قبل را ضروری می‌داند و استدلال می‌کند که حتی:

چو یوسف کسی در صلاح و تمیز
به یکسال باید که گردد عزیز
به ایام تا بر نیاید بسی
نشاید رسیدن به غور کسی^(۱۵)

از این رو واگذاری کارها و مسئولیت‌های مهم و بزرگ را به افراد کم‌تجربه و کم‌سن و سال ولو با استعداد خطا می‌داند و ترجیح می‌دهد که «نوخاستگان» همان‌گونه که ذکر شد، مراحل ترقی را تا نیل به لیاقت تصدی کارهای «درشت» و «معظم»، در طول زمان طی کنند و به شه‌ریار سفارش می‌کند که:

گرت مملکت باید آراسته
مده کار معظم به نوخاسته...
به خردان مفرمای کار درشت
که سندان نشاید شکستن به مشمت
و هشدار می‌دهد که:

رعیت‌نوازی و سرلشکری
نه کاری است بازیچه و سرسری
نخواهی که ضایع شود روزگار
به ناکار دیده مفرمای کار^(۱۶)
یا:

ندهد هوشمند روشن‌رای
به فرومایه کارهای خطیر
بورباباف اگر چه بافنده‌ست
نبرندش به کارگاه حریر^(۱۷)

او اهمیت این موضوع را به‌خصوص در کار جنگ که ممکن است سرنوشت کشور و شه‌ریار وابسته بدان باشد، دو چندان می‌داند و در نصب فرماندهان ارشد نظامی تأکید می‌کند که:

سپه را مکن پیشرو جز کسی
که در جنگها بوده باشد بسی...
و استدلال می‌کند که:
نتابد سگ صید، روی از پلنگ
ز روبه رمد شیر نادیده جنگ^(۱۸)

سعدی تمکن مالی را هم از شروط نصب کارگزاران می‌داند،^(۱۹) زیرا کسانی که تمکن مالی داشته و در نعمت زیسته‌اند و نیاز مالی چندانی ندارند، کمتر مرتکب تخلفات و سوءاستفاده‌های مالی می‌شوند، ضمن اینکه

این‌گونه افراد معمولاً در میان خانواده‌های اصیل و قدیمی و با نفوذ یافت می‌شوند که تا حدود زیادی با فرهنگ مدیریت و منش بزرگان آشنایی دارند. از این رو به شه‌ریار می‌گوید:

عمل گر دهی مرد منعم شناس
که مفلس ندارد ز سلطان هراس^(۲۰)

نکته دیگری که در این توصیه مورد نظر او بوده است، این است که اگر مسؤلی مرتکب تخلفی شد که جبران و تدارک آن با جریمه مالی یا احیاناً باز پس گرفتن اموال اختلاس شده ممکن بود، اگر مفلس باشد، نمی‌توان مالی را از او ستاند و از او جز فریاد و ناله چیزی نصیب خزانه نخواهد شد:

چو مفلس فرو بُرد گردن به دوش
از او بر نیاید دگر جز خروش^(۲۱)

از طرفی کسانی که از گمنامی و خامل‌ذکری و به تعبیر سعدی از سفلیگی به مال و منال و جاهی رسیده‌اند، ممکن است به دلیل آشنا نبودن با فرهنگ تمکن و نداشتن ظرفیت آن، گرفتار رعونتی شوند که تحمل آزار آن برای زیردستان متعذر باشد:

چو منعم کند سفله را، روزگار
نهد بر دل تنگ درویش، بار
چو بام بلندش بود خودپرست
کند بول و خاشاک بر بام پست^(۲۲)

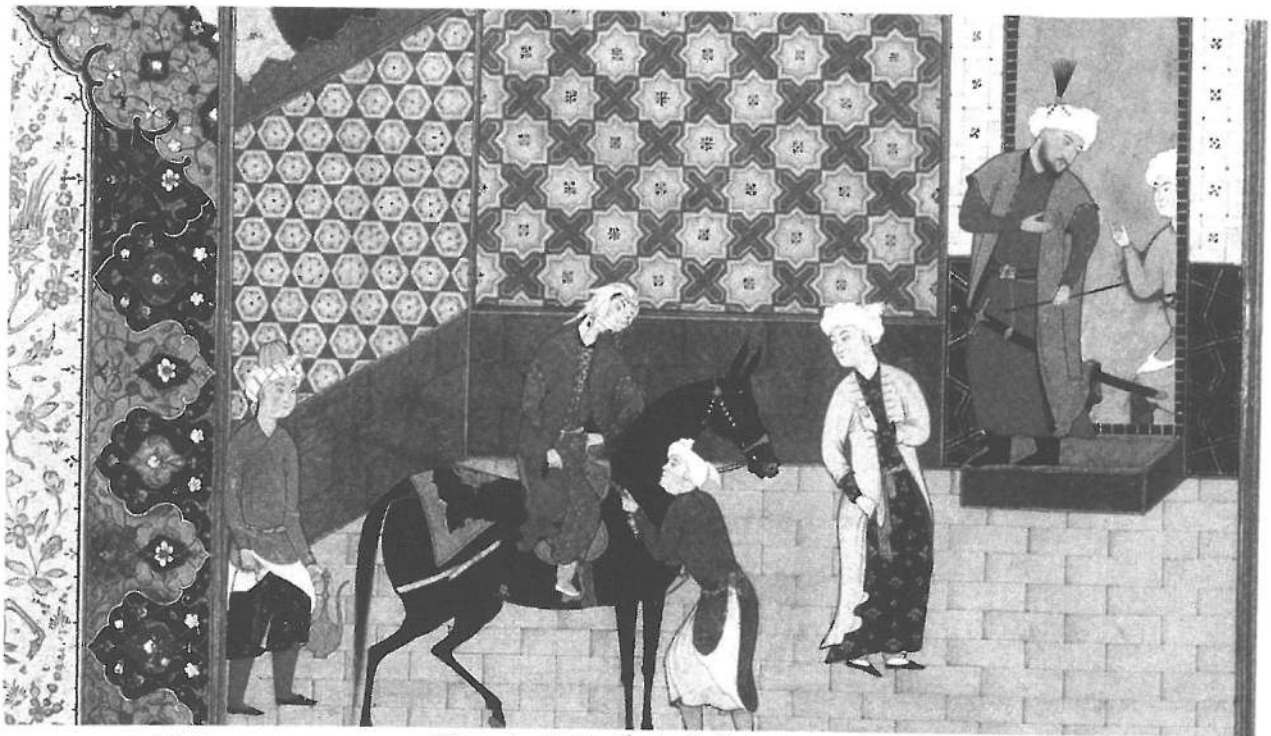
سعدی اصالت^(۲۳) و طینت پاک را از مهمترین ویژگی‌های یک کارگزار می‌داند و به شه‌ریار توصیه می‌کند که به هیچ روی به بداصلان و بدگوهران اعتماد نکند و حتی در تربیت آنان هم سعی بیهوده روا ندارد و استدلال می‌کند که:

شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی؟
نا کس به تربیت نشود، ای حکیم، کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
پر باغ لاله روید و در شوره بوم خس^(۲۴)
یا:

زمین شوره سنبل برنیارد
در او تخم و عمل ضایع مگردان
نکویی با بدان کردن چنان است
که بد کردن به جای نیکمردان^(۲۵)

بر این اساس از شه‌ریار می‌خواهد که نهایت مواظبت را در شناخت و طرد افراد بداصل و ناپاک طینت، به عمل آورد و فریب ظاهر زیبا و کلام فریبا و لباس زهد و تقوای آنان را نخورد و سعی کند آنان را در هر لباسی باز شناسد:

اگر مهره‌ها
مناسب انتخاب
شوند و دقیقاً در
جای مناسب
مستقر گردند،
کارآیی نظام
مدیریتی و
بهره‌وری آن
به‌طور چشمگیری
افزایش می‌یابد،
وگر نه نتایج
نامطلوبی حاصل
می‌گردد



از نظر سعدی
مهمترین شرط
اختصاصی، دانش
و تجربه‌ی فرد در
امری است که به
مسئولیت آن
گمارده می‌شود

- ۶ و ۷ و ۸ - گلستان، باب ۸، ص ۱۷۰.
۹ - نصیحة الملوك، ص ۶.
۱۰ - به دست آهن تفته کردن خمیر
به از دست بر سینه پیش امیر
۱۱ - گلستان، باب اول، ص ۶۱.
۱۲ - بوستان، باب اول، ص ۷۶.
۱۳ - گلستان، باب هفتم، ص ۱۵۴۱۵۵.
۱۴ و ۱۵ - بوستان، باب اول، ص ۴۶.
۱۶ - بوستان، باب اول، ص ۷۵.
۱۷ - گلستان، باب هفتم، ص ۱۶۰.
۱۸ - بوستان، باب اول، ص ۷۵.
۱۹ - گرچه این نظریه قابل تأمل و تا حدود زیاد مقرون به صحت
است، ولی باید دانست که یک قانون جامع و فراگیر نیست و
نمونه‌های فراوانی از استثنائات آن را در تاریخ می‌توان به دست داد.
۲۰ و ۲۱ - بوستان، ص ۴۴.
۲۲ - بوستان، ص ۶۷.
۲۳ - در متون دینی نیز بر اصالت و شایستگی خانوادگی به‌عنوان
یکی از شرایط تصدی مسئولیت‌ها تأکید بسیار رفته است. نهج البلاغه
به‌عنوان یک گنجینه ارزشمند از آیین حکمرانی بسیار سخن گفته
است و بر اصالت خانوادگی بارها تکیه نموده است. ر. ک نهج البلاغه،
نامه ۵۳/قول من جنودک... اهل البیوتات الصالحة والسوابق الحسنة،
ترجمة فیض الاسلام، ص ۱۰۰۵.
۲۴ و ۲۵ - گلستان، باب اول، ص ۶۲.
۲۶ - کلیات سعدی، قطعات، ص ۱۳۰.
۲۷ - بوستان، باب دوم، ص ۹۸ و ۹۹.
۲۸ - بوستان، باب دوم، ص ۹۸ و ۹۹.

دیو اگر صومعه‌داری کند اندر ملکوت
همچو ابلیس همان طینت ماضی دارد
ناکس است آن که به دراکه و دستار کس است
دزد دزد است و گر جامه قاضی دارد (۲۶)
و باز با تشبیه انسانهای بدطینت به ابلیس، تأکید می‌کند
که:

از ابلیس هرگز نیاید سجود
نه از بد گهر نیکویی در وجود (۲۷)
سعدی در ریشه‌کن کردن این گونه افراد رذل و بداصل
از مقامها و سمت‌های مهم و پالایش و پاکسازی دستگاه
حکومت و نظام سیاسی از وجود آنان از هیچ کوششی
کوتاهی نمی‌کند و از شهریار می‌خواهد که:
بد اندیش را جاه و فرصت مده
عدو در چّه و دیو در شیشه به
مگو شاید این مار کشتن به چوب
چو سر زیر سنگ تو دارد بکوب (۲۸)

پی‌نوشت:

- ۱ - بوستان، باب اول، ص ۴۳/در «کتاب آداب الحرب و الشجاعة»
نیز بابی در این زمینه در مورد پارسایی و خداترسی سران مملکتی
آمده است ل. ر. ک آداب الحرب و الشجاعة، ص ۱۲۸.
۲ - کلیات سعدی، نصیحة الملوك، ص ۲۱.
۳ - بوستان، باب اول، ص ۴۴.
۴ - گلستان، باب ۸، ص ۱۷۰.
۵ - بوستان، باب اول، ص ۴۳.



فصلنامه‌ی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

فرم اشتراک

| | |
|-------------------|--------------------------|
| نام خانوادگی | نام |
| تحصیلات | نام مؤسسه |
| حرفه | سن |
| اشتراک از شماره‌ی | تعداد مورد نیاز هر شماره |
| تا شماره‌ی | نسخه |
| | نشانی |
| | |
| صندوق پستی | کد پستی |
| دورنگار | تلفن |

خوانندگانی که مایل به دریافت مستمر و به‌موقع فصلنامه هستند می‌توانند با ارسال تصویر این فرم به جمع مشترکین پیوسته، ما را در ادامه‌ی راهی که در پیش داریم یاری کنند.



در صورت تمایل به اشتراک فصلنامه‌ی دریاچه لطفاً نکات زیر را در نظر داشته باشید:

۱. حق اشتراک را به حساب شماره‌ی ۸۸۳۵ بانک ملی مرکزی اصفهان واریز نموده و اصل فیش بانکی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی فصلنامه‌ی دریاچه ارسال دارید.
۲. حق اشتراک سالیانه با احتساب هزینه‌ی پست سفارشی مبلغ ۳۲۰۰ تومان.

نشانی: اصفهان - خیابان ۲۲ بهمن، مجموعه‌ی اداری امیرکبیر، ورودی دوم،

جنب بانک ملی، ساختمان تعاونی اعتبار حسنات، طبقه‌ی سوم، دفتر فصلنامه‌ی دریاچه

دورنگار: ۲۶۶۷۲۲۷

تلفن: ۲۶۶۷۲۱۵

www.hasanat.ir

E-mal: info@hasanat.ir